تفہیم قرآن



مشخصات کتاب

سرشناسه : قرشی بنابی، علی اکبر، 1307 -

عنوان و نام پدیدآور : نگاهی به قرآن / تالیف علی اکبر قرشی .

مشخصات نشر : قم : جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ، دفتر انتشارات اسلامی ، 1374.

مشخصات ظاهری : 308ص.

فروست : دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ؛ 776.

شابک : 4400ریال ؛ 4700 ریال (چاپ دوم) ؛ 7000 ریال : چاپ سوم : 964-470-252-2

یادداشت : چاپ دوم : 1375.

یادداشت : چاپ سوم : 1378.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس .

موضوع : قرآن -- بررسی و شناخت

شناسه افزوده : جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفترانتشارات اسلامی

رده بندی کنگره : BP65/4 /ق4ن8 1374

رده بندی دیویی : 297/15

شماره کتابشناسی ملی : م 74-5850

مقدمه دفتر

بسمه تعالی

قرآن کریم مخزن معارف ، گنجینه علوم الهی و از این جهت نیز در میان همه کتب آسمانی بی رقیب است کتاب هدایت و تبیان کل شی است . اندیشمندان و دانشوران هر کدام به سهم خویش در این بحر ژرف و عمیق ، به غور پرداخته و بقدر توانایی خود در زمینه معارف و علوم آن قلمفرسایی نموده اند؛ والحق که هر آیه بلکه هر جمله ای از این کتاب بی همتا، سرفصل نوینی برای معارف الهی است .

عظمت و اعجار جاوید قرآن مجید بر کسی پوشیده نیست . این کتاب آسمانی ناسخ ادیان و مذاهب گذشته و نجات بخش بشریت در حال و آینده است . در مقام والا و ممتاز قرآن کریم همین بس که معاندین ، منافقین و دشمنان قسم خورده آن ، هرگز نتوانسته اند در تحریف آن موفق شوند، و همانطور که خداوند فرموده است ((انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون)) .

قرآن

مجید بیش از 14 قرن است که زنده و زندگی بخش است و به حیات الهی خود ادامه می دهد و همواره بزرگترین تحول آفرین را در جوامع بشری ایفا کرده است .

مؤ لف محترم این کتاب به سهم خود، شمه ای از معارف قرآن مجید را تحت عناوین و موضوعات مختلف مطرح و پیرامون آنها به بحث و بررسی پرداخته و آگاهیهای سودمند و مفیدی در اختیار علاقمندان قرار داده است .

این دفتر پس از بررسی ، ویرایش ، استخراج مصادر، تطبیق ، اعراب گذاری و اصلاحاتی چند، آن را طبع و در اختیار علاقمندان علوم و معارف قرآن قرار داده ، باشد که مورد قبول پروردگار متعال قرار گیرد .

دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

((الحمدلله رب العالمین وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین سیما بقیه الله فی الارضین واللعن علی اعدائهم اجمعین)) .

کتاب حاضر، کلیاتی از قرآن مجید را بررسی نموده و فشرده ای از این ودیعه آسمانی را در اختیار شما قرار می دهد؛ از قبیل : واژه قرآن به چه معناست ؟ و قرآن چند آیه دارد؟ و با حذف مکررات و مشتقات ، مجموعا از چند کلمه تشکیل یافته ؟ سوره های مکی و مدنی آن کدامند؟ و چه هنگام قرآن کریم ، به ترتیب فعلی ، صورت پذیرفته ، چند بار، بر پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - نازل شده است ؟ و . . .

سپس حدود هفتاد موضوع از موضوعات قرآن مجید، مطرح و تحقیق شده است

که هر یک ، مطلب مستقلی می باشد . و در آشنا کردن انسان به این پیام ربوبی ، سهم بسزایی دارد .

اینجانب با آنکه درباره قرآن مجید، (قاموس قرآن) را در هفت جلد، تاءلیف نموده ام - که دایره المعارفی برای قرآن کریم است - و نیز تفسیر (احسن الحدیث) را در دوازده جلد نوشته ام - که یکدوره تفسیر کامل می باشد . - باز احساس کردم که هر چه درباره این کتاب آسمانی تحریر نمایم ، ارزش آن را دارد . و عده ای را - ولو به طور مختصر - با قرآن کریم آشنا می سازد . آری چه ، کاری بهتر از پرداختن به قرآن مجید است ؛ مگر نه این است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده : ((خیرکم من تعلم القرآن و علمه)) (1)؛ یعنی بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران نیز یاد بدهد .

بدین جهت ، این کتاب را به رشته تحریر درآوردم . از خداوند متعال خواستارم که آن را به احسن قبول فرماید . و مورد استفاده همگان قرار دهد . و آنچه از عمرم را درباره آن صرف کرده ام ، ذخیره آخرتم گرداند .

نگارش این کتاب ، در پنجم ذیحجه 1413 هجری ، مطابق با ششم خرداد ماه 1372 شمسی ، آغاز گردیده و در دهم شعبان 1414، مطابق با دوم بهمن ماه 1372 با تمام رسیده است ؛ یعنی در نگارش آن ، هفت ماه و 26 روز وقت صرف شده است . ((

و ما توفیقی بالله علیه توکلت و الیه انیب)) .

سید علی اکبر قرشی ارومیه 2 / 11 / 72

واژه قرآن

واژه (قرآن) در لغت عرب ، به معنای (قرائت و خواندن) است . گویند : ((قرء قرء و قرائه و قرانا الکتاب ای : نطق بالمکتوب فیه . . .)) ، این معنا در خود آیات قرآن کریم نیز به کار رفته است ، در سوره قیامت ، چنین آمده است :

((لا تحرک به لسانک لتعجل به ان علینا جمعه و قرانه فاذا قراناه فاتبع قرانه)) (2) .

یعنی : (زبانت را به خواندن قرآن حرکت مده تا در خواندن آن عجله کنی ، که خواندن و جمع آن بر عهده ماست . و چون ما آن را خواندیم ، از خواندن آن پیروی کن (و همانطور بخوان که ما خوانده ایم) .

پس در این دو مورد، واژه (قرآن) مصدر و به معنای (خواندن) آمده است . و اینکه خداوند متعال این کلمه را برای کتاب خود نام نهاده است ، شاید بدین جهت باشد که (قرآن) به معنای (کتاب خواندن) است . همیشه بر سر زبانها باشد . و دائم آن را بخوانند . و معانی آن را در دل داشته باشند . در این صورت ، قرآن که مصدر است به معنای مفعول ؛ یعنی (مقرو) است .

برخی نیز گفته اند که معنای لغوی (قرآن) به معنای (جمع کردن) است ؛ چون در ((قراء قرانا الشی ء یعنی : ای جمعه وضم بعضه الی

بعض)) . پس در این صورت باید مصدر به معنای فاعل باشد . و قرآن ؛ یعنی : (جمع کننده حقایق و سخنان الهی) ولی معنای اول مقبولتر است . و خود قرآن مجید نیز آن را تاءیید می کند . مرحوم علامه طباطبائی نیز در تفسیر المیزان آن را پذیرفته است . اما مرحوم طبرسی ، در ذیل آیه شریفه ((شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن)) (3)، قول دوم را پذیرفته است اما در مقدمه در (فن رابع) هر دو قول را - بدون ترجیح یکی بر دیگری - نقل کرده است . ولی از اینکه قول دوم را با لفظ (قیل) آورده ، ظهورش در تاءیید قول اول می باشد .

سوره های قرآن کریم

قرآن مجید، دارای 114 سوره می باشد که همه آنها با (بسم الله الرحمن الرحیم) آغاز می شود . بجز سوره توبه که سوره نهم از قرآن کریم است . و (بسم الله الرحمن الرحیم) ندارد و اما آنچه در سوره نمل در آیه سی ام آمده است ، آن جزء نامه حضرت سلیمان - علیه السلام - است که به ملکه (سباء) نوشته است .

در اینکه چرا در سوره توبه (بسم الله الرحمن الرحیم) نیامده است ، دو روایت وجود دارد . یکی از آن دو از امیرالمؤ منین - صلوات الله علیه - است که فرموده : علت نیامدن (بسم الله الرحمن الرحیم) آن است که : (بسم الله الرحمن الرحیم) برای (امان و رحمت) است . ولی سوره برائت ، برای برداشته شدن امان با

شمشیر، نزول شده است .

در مجمع البیان چنین آمده است :

((عن علی علیه السلام لم ینزل بسم الله الرحمن الرحیم علی راءس سوره برائه لاءن بسم الله للاءمان و الرحمه و نزلت برائه لرفع الامان بالسیف .))

و زمخشری در کتاب کشاف ، آن روایت را از ابن عیینه نقل کرده است .

روایت دوم از امام صادق - علیه السلام - نقل شده که فرموده است : انفال و برائت ، یک سوره هستند (الانفال و البرائه واحد) ناگفته نماند که هر دو حدیث به لفظ (روی) است . باقی اقوال ، احوال به طور احتمال و استحسان می باشد . اما ظاهرا علت اصلی همان تعبد باشد که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آن را در اول سوره برائت ، نفرموده است .

(بسم الله الرحمن الرحیم) به عقیده شیعه اثنی عشری ، یک آیه مستقل و جزء هر سوره است که نمی شود یکی را به جای دیگری خواند . در این باره در این کتاب ، یک بحث مستقل آمده است .

و از اهل بیت عصمت و طهارت - صلوات الله علیهم - نقل شده است که آنها سوره : (والضحی) و : (الم نشرح) و نیز سوره (لایلاف) و (فیل) را یک سوره حساب کرده اند که در نماز نمی شود به یکی اکتفا کرد بلکه باید هر دو با (بسم الله الرحمن الرحیم) خوانده شوند .

تعداد واژه های قرآن کریم

تمام واژه قرآن مجید، با حذف مکررات و مشتقات ، حدود 1860 کلمه می باشد .

ها و آیات نورانی قرآن کریم ، از تکرار و مشتقات همین تعداد کلمات ، تشکیل و به وجود آمده است . در تعداد آیات قرآن مجید، اختلاف می باشد . تعداد صحیح و قابل اطمینان در این باره آن است که عدد آیات قرآن کریم ، 6236 آیه می باشد . در مجمع البیان در تفسیر (هل اتی) از امیرالمؤ منین - علیه السلام - از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل شده است که حضرت فرمود : (سوره های قرآن کریم 114 سوره ، و آیات آن ، 6236 آیه است .) .

سیوطی در الاتقان ، در این رابطه شش قول را نقل کرده است :

قول اول : (6000) آیه .

قول دوم : (6204) آیه .

قول سوم : (6214) آیه .

قول چهارم : (6219) آیه .

قول پنجم : (6225) آیه .

قول ششم : (6236) آیه (4) .

ولی قول اخیر از همه قویتر و مطابق روایت و نیز مطابق قرائت عاصم ابن ابی النجود است . ناگفته نماند که : اختلاف شماره های آیات ، از قاریان قرآن نشاءت گرفته است . برای قرآن کریم ، زیانی در برندارد . بلکه اختلاف در تعیین مرزها و حدهای آیات است ؛ مثلا بقره از نظر قاریان کوفه (286) آیه ، از نظر قاریان بصره (287) آیه ، از نظر علمای حجاز (285) آیه ، و قاریان شام تعداد آیات سوره بقره را در (284) آیه دانسته اند . ولی سوره بقره همان است بی کم و کاست .

آیات و سور

مکی و مدنی

مدت نبوت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - جمعا 23 سال به طول انجامیده از این مدت ، سیزده سال را در مکه و ده سال را در مدینه اقامت داشته اند . آیات و سوری که در مکه معظمه و در عرض آن سیزده سال نازل شده اند، آیات و سور (مکی) نام دارند؛ و آیات و سوری که در مدینه طیبه و در عرض آن ده سال نازل شده اند (مدنی) نام دارند .

بنابر مشهور، از مجموع 114 سوره قرآن کریم ، 86 سوره در مکه ، و 28 سوره در مدینه منوره نازل شده است . سوره های مکی نوعا در زمینه اصول عقیدتی از قبیل : توحید، معاد، نبوت ، نظامهای متقن جهان ، مبارزه طرفداران حق با طرفداران باطل و شکست جباران و طاغوتها و امثال آن است .

و اما سوره های مدنی اغلب درباره احکام و حکومت و روابط عمومی و نظام زندگی است . و جنبه رو بنایی دارند . در روایات و نقلها در ترتیب نزول سوره ها اختلاف هست . و شاید اثبات ترتیب صحیح آنها مشکل باشد . اما بنا به نقلی - که بعدا خواهیم گفت - ترتیب نزول سوره های مکی چنین است :

1 - علق 2 - قلم 3 - مزمل

4 - مدثر 5 - فاتحه الکتاب 6 - مسد

7 - تکویر 8 - اعلی 9 - لیل

10 - فجر 11 - والضحی 12 - انشراح

13 - والعصر 14 - عادیات 15 - کوثر

16 - تکاثر 17 - ماعون 18 -

كافرون

19 - فيل 20 - فلق 21 - ناس

22 - توحيد 23 - والنجم 24 - عبس

25 - قدر 26 - والشمس 27 - بروج

28 - والتين 29 - قريش 30 - قارعه

31 - القيامه 32 - همزه 33 - مرسلات

34 - قد 35 - بلد 36 - طارق

37 - قمر 38 -ص 39 - اعراف

40 - جن 41 - يس 42 - فرقان

43 - فاطر 44 - مريم 45- طه

46 - واقعه 47 - شعرا48- نمل

49 - قصص 50 - اسرا 51 - يونس

52 - هود 53 -يوسف 54 - حجر

55 - انعام 56 - صافات 57 - لقمان

58 - سباء 59 - زمر 60 - غافر

61 - فصلت 62 - شورى 63-زخرف

64 - دخان 65 - جاثيه 66 -احقاف

67 - ذاريات 68 - غاشيه 69 - كهف

70 - نحل 71 - نوح 72 - ابراهيم

73 - انبیا 74 - مؤ منون 75 - سجده

76 - طور 77 - ملک 78 - حاقه

79 - معارج 80 - نباء 81 - نازعات

82 - انفطار 83 - انشقاق 84 - روم

85 - عنکبوت 86 - مطففین

این ترتیب ، عینا همان ترتیبی است که مرحوم (ابوعبدالله زنجانی) در کتاب (تاریخ قرآن) از مقدمه شهرستانی ؛ موسوم به (مفاتیح الاسرار) از مصحف امام صادق - علیه السلام - نقل کرده است . و نیز همان ترتیبی است که مرحوم طبرسی در تفسیر سوره (هل اتی) آورده است . با این تفاوت که در آن (سوره حمد) اصلا ذکر نشده است . ولی سوره حمد در اسناد دیگر - چنانکه نقل گردید - سوره پنجم می

باشد . و نیز در تفسیر المیزان ، ج 13، ص 249 از (اتقان سیوطی) و در تاریخ یعقوبی ، ج 2، ص 19 با اندک تفاوت ، نقل شده است .

و اما سوره هایی که در مدینه منوره نازل شده اند بنا به نقل قرآن (مصطفی نظیف) با ترتیب نزول بدین قرارند :

1 - بقره 2 - انفال 3 - آل عمران 4 - احزاب 5 - ممتحنه 6 - نساء

7 - زلزال 8 - حدید 9- محمد (ص)

10 - رعد 11 - رحمن 12 - انسان

13 - طلاق 14 - بینه 15 - حشر

16 - نور 17 18 - منافقون

19 - مجادله 20 - حجرات 21 - تحریم

22 - تغابن 23 - صف 24 - جمعه

25 - فتح 26 - مائده 27 - توبه

28 - نصر

این ترتیب ، در تاریخ قرآن ، 102 . و مجمع البیان در تفسیر سوره (هل اتی) با اندکی تفاوت نقل شده است . در تاریخ قرآن ، سوره (نصر) در ردیف شانزدهم و (تحریم) در ردیف 22، و در تفسیر مجمع البیان ، سوره نصر، در ردیف شانزدهم و سوره (توبه) در آخر آمده است .

در مکی و مدنی بودن دوازده سوره از سوره های قرآن ، اختلاف پدید آمده است و هر کس نظر ویژه ای داده است . و آنها بنا به نقل تفسیر المیزان (5)، بدین قرار می باشد : سوره های رعد، رحمن ، جن ، صف ، تغابن ، مطففین ، قدر، بینه ، زلزال ، توحید، فلق ، و ناس .

اولین و آخرین سوره قرآن

طبق روایات وارده ، اولین سوره ای که نازل شده ، سوره علق ، و آخرین سوره تمام سوره نصر می باشد . در تفسیر برهان ، کافی و عیون اخبار الرضا از امام صادق و امام رضا - علیهماالسلام - نقل شده است که : اولین سوره ای که نازل شده ، سوره علق تا آخر و آخرین سوره (اذا جاء نصرالله) است :

((عن ابی عبدالله علیه السلام قال : اول ما نزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله بسم الله الرحمن الرحیم اقرء باسم ربک الی آخره و آخر، سوره : اذا جاء نصر الله و الفتح)) .

ناگفته نماند که در تفسیر برهان ، در هر دو حدیث ؛ کلمه (الی آخره) آمده است ولی در کافی (6)، لفظ (الی آخره) وجود ندارد . و چنین است : ((اول ما نزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله بسم الله الرحمن الرحیم اقرء باسم ربک . . .)) ولی ظهور آن در نزول همه سوره است .

واحدی در مقدمه اسباب النزول ، در اولین سوره بودن (علق) پنج حدیث نقل کرده و در بعضی تا پنج آیه است : در مجمع البیان در تفسیر سوره علق می فرماید : اکثر مفسرین گفته اند : اولین آیات نازل شده ، پنج آیه از اول سوره علق می باشد .

مرحوم مجلسی ، در مرآت العقول ، در آخرین سوره بودن (اذا جاء نصرالله . . .) فرموده : شاید منظور، تمام سوره است ، یعنی : آخرین سوره ،

تمام سوره نصر است و این منافات ندارد که بعضی از آیات (یا سوره هایی که چند قسمت نازل شده اند (از مؤ لف)) بعد از سوره نصر آمده باشند . مؤ ید این سخن آن است که در مجمع البیان ، سوره نصر در ردیف شانزدهم آمده است .

آخرین آیه نازل شده

ظاهرا آخرین آیه نازل شده ، آیه ((واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله . . .)) (7) است .

در مجمع البیان فرموده است : این آخرین آیه ای است که نازل شد . و به نقل سدی و ابن عباس ؛ چون این آیه نازل شد، جبرئیل گفت : آن را در راءس آیه 280 از سوره بقره بگذار . . . رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بعد از نزول آن ، فقط 21 روز دیگر در دنیا ماند .

ابن جریح می گوید : فقط نه شب ، و سعید بن جبیر، هفت شب را گفته است . زمخشری نیز آن را در کشاف نقل می کند . در تفسیر برهان ، آن را از واحدی ، و در المیزان آن را از درالمنثور سیوطی ، نقل کرده و پسندیده است . ابن کثیر نیز آن را در تفسیر خود آورده است .

اما به روایت اهل سنت ، از براء بن عازب نقل شده است که آخرین آیه ، آیه ((یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلاله)) (8) می باشد . و به روایت ابی بن کعب : ((لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه)) (9) است . چنانکه واحدی در

اسباب النزول ، صفحه 8 نقل کرده است . ولی آیه اول صحیح است .

ترکیب سوره های قرآن

باید دانست که ترکیب و تشکیل سوره های قرآن و تعیین اول و آخر آنها، به دستور و اعلام شخص رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بوده و کسی در آن دخالتی نداشته است . چنانکه در مجمع و کشاف نقل شده است که : چون آیه (واتقوا یوما . . .) نازل گردید، جبرئیل گفت : مکان آن ، راءس آیه 280 از سوره بقره است . و حال آنکه سوره بقره ، در اوایل هجرت نازل شده و این آیه شریفه در دهم هجرت در حجه الوداع نازل گردید . در مجمع البیان فرموده است : تمام سوره بقره مدنی است ، مگر آیه (واتقوا یوما . . .) که در حجه الوداع نازل شده است .

و اینکه قرآن حکیم فرموده : ((فاتوا بسوره من مثله (10)؛ فاءتوا بعشر سور مثله (11)، فاذا انزلت سوره محکمه و ذکر فیها القتال)) (12) و امثال آن ، روشن می کند که سوره ها مفروق و جدا از هم بوده اند . در تاریخ قرآن ، صفحه 38 از امالی شیخ طوسی از ابن مسعود نقل شده است که : هفتاد سوره از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و بقیه را از علی بن ابیطالب - علیه السلام - یاد گرفته است . سوره ها به وسیله آن حضرت ، شروع ، تمام و ترکیب شده است .

علامه طباطبائی (ره) می فرماید : نمی شود انکار

کرد که اکثر سوره های قرآنی ، پیش از رحلت ، در میان مسلمانان دایر و معروف بودند، در دهها و صدها حدیث . . . و همچنین در وصف نمازهایی که خوانده می شد . و سیرتی که در تلاوت قرآن داشتند، نام این سوره ها آمده است . و همچنین نامهایی که برای گروه این سوره ها در صدر اسلام دایر بود؛ مانند سوره های طولانی و مثانی و مئین و مفصلات . در احادیثی که از زمان پیغمبر حکایت می کند . (13)

در مجمع البیان از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل شده است که فرمود : ((اعطیت مکان التوراه ، السبع الطول (14) و مکان الانجیل ، المثانی الزبور، المئین و فضلت بالمفصل)) (15) .

یعنی : (به جای تورات ، خداوند به من هفت سوره طولانی داد . و به جای انجیل ، مثانی و به جای زبور، مئین را عطا فرمود : و با سوره های مفصل ، فضیلت یافتم) .

آنگاه طبرسی می فرماید : مراد از هفت سوره (طویل) مقره ، آل عمران ، نساء، مائده ، انعام ، اعراف و انفال تواءم با توبه است . و منظور از (مثانی) سوره های است که بعد از آن هفت سوره آمده اند که آن هفت سوره با اینها تثنیه شده اند . هفت تای اول ، مبادی ، و هفت تای دوم ، مثانی اند . و آنها عبارتند از سوره های : یونس ، هود، یوسف رعد، ابراهیم ، حجر و نحل .

اما (مئمون) از

(ماءه) به معنای عدد (صد) است . و مراد از آن ، سوره هایی است که صد آیه یا کمی بیش یا کمتر می باشد و آنها نیز هفت سوره و عبارتند از : بنی اسرائیل تا مؤ منون . و مراد از (مفصل) از بعد از (حم) اخیر تا آخر قرآن است . علت این تسمیه آن است که آنها فصول زیاد دارند . و (مفصلات) هم گفته شده است .

از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل شده است که فرمود : ((شیبتنی هود والواقعه و المرسلات و عم یتسائلون)) (16) همه اینها حاکی است که سوره های قرآن کریم همه اش در زمان آن حضرت ، و تحت نظر ایشان ، ترکیب و تشکیل شده بود . و کسی جز او در تشکیل آن سوره ها، دخالتی نداشته است .

ترتیب سوره های قرآن

گفتیم که تشکیل سوره های قرآن کریم و تعیین ابتدا و انتهای آنها توسط رسول خدا- صلی الله علیه و آله - بوده است . اما در ترتیب فعلی قرآن مجید - سوره های مفصل در اوایل و سوره های کوچک در اواخر قرآن ، واقع شده - در آن دو قول وجود دارد :

قول اول آنکه : این ترتیب ، در زمان رسول خدا نبوده بلکه بعد از رحلت ایشان ، به دستور ابوبکر و توسط زید بن ثابت به وجود آمده است .

قول دوم آنکه : این ترتیب ، در اواخر عمر آن حضرت ، به دستور وی بوده است . و اینک به تفصیل این دو

قول می پردازیم :

تفصیل قول اول : بنابراین قول ، قرآن کریم در زمان آن حضرت به این ترتیب نوشته نشده ، بلکه شخصی که پس از رحلت پیامبر، قرآن را جمع آوری و در یک جا نوشت (علی بن ابیطالب) علیه السلام - بود . در کتاب تاریخ قرآن (17)، آمده است که کاتبان وحی ، از نوشته خود، یک نسخه را هم به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می دادند . و آن حضرت آنها را نزد خود نگاه می داشت .

در کتاب وافی (18)، از امام صادق - علیه السلام - نقل نموده است که : رسول خدا - صلی الله علیه و آله - هنگام رحلت ، به علی - علیه السلام - فرمود : یا علی ! قرآن ، در پشت خوابگاه من ، در صحیفه ها و حریر و قرطاسهاست ، آن را جمع کنید . و نگذارید قرآن کریم ضایع گردد . علی - علیه السلام - نیز همه قرآن را در پارچه زردی نوشت و به اتمام رسانید . و فرمود : تا قرآن را تمام نکنم ، به دوشم عبا نخواهم انداخت . اگر کسی می خواست دم درب خانه ، آن حضرت را ملاقات کند، حضرت ، بدون عبا به ملاقات می آمد تا اینکه قرآن کریم را جمع آوری نمود . مشهور است که وقتی علی - علیه السلام - قرآن را به مسجد آورد - چون نمی خواستند امتیازی به آن حضرت بدهند - گفتند : لازم نیست ، ما هم قرآن را در اختیار داریم

!

پس از یک سال و اندی - که از رحلت آن حضرت می گذشت - جنگ یمامه ، برای کشتن مسیلمه کذاب ، پیش آمد . و در آن 1200 نفر از مسلمانان از جمله هفتصد نفر از قاریان قرآن ، به شهادت رسیدند . در کتاب (قرآن در اسلام) عدد آنها را هفتاد تن گفته است . ولی جرجی زیدان در (تاریخ آداب اللغه العربیه) و (تاریخ تمدن اسلام) عدد آنها را هفتصد نفر از 1200 نفر گفته است .

به هر حال ، شهادت آنها این فکر را به وجود آورد که شاید نظیر این جریان پیش بیاید و قاریان دیگر نیز کشته شوند و برای قرآن ، خطری به وجود آید . لذا ابوبکر به (زید بن ثابت) ماءموریت داد که عده ای از صحابه تحت سرپرستی او قرآن را از الواح و شاخه های نخل و قطعات سفید سنگها و از آنچه در خانه پیامبر و نزد صحابه بود، جمع کرده و در یک مصحف قرار بدهد .

زید بن ثابت ، این کار را انجام داد . و همه قرآن کریم را در یکجا نوشت . آن نسخه نزد ابوبکر بود . و پس از وی به عمر رسید . و پس از مرگ عمر، آن نسخه نزد حفصه دختر عمر بود . در کتاب (قرآن (19) در اسلام) می نویسد : (نسخه هایی از آن را به اطراف و اکناف فرستادند .) .

در خلافت عثمان بن عفان ، به وی خبر رسید که مردم ، قرآن کریم را با قرائتهای مختلف می

خوانند و با همان اختلاف ، استنساخ ، می کنند؛ اهل دمشق و حمص از (مقداد) و اهل کوفه از (عبدالله مسعود) و برخی نیز از دیگران ، قرائتهای خویش را نقل می کنند .

حذیفه بن یمان - که در جنگ (ارمنیه و آذربایجان) شرکت کرده بود - دید میان مسلمانان اختلاف قرائت زیاد شده است لذا هنگامی که به مدینه مراجعت کرد، عثمان بن عفان را از این خطر، مطلع ساخت .

عثمان نیز دستور داد، تا قرآنی را که به دستور ابوبکر نوشته شده بود، از حفصه دختر عمر به امانت گرفتند و پنج نفر از قراء را - که یکی از آنها زید بن ثابت بود . ماءموریت داد تا نسخه هایی از آن بردارند . چندین نسخه از روی آن نوشته شد که یکی از آنها در مدینه باقی ماند . و بقیه نسخ را به بلاد مکه ، شام ، کوفه ، بصره و به قولی هم به یمن و بحرین فرستادند . و آن نسخه ها را (نسخه امام) می خواندند که اصل سایر نسخه ها بود . و بعدا همه قرآنها از روی آن نسخه ها تحریر گردید .

آنگاه عثمان دستور داد تا سایر قرآنها را که در ولایت در دست مردم بود، جمع آوری کرده و هر چه را که به مدینه رسید سوزاندند . در (تاریخ قرآن) آمده است : عثمان ، مصحف عبدالله بن مسعود و سالم ، غلام ابی حذیفه را گرفت و با آب شست . و نیز نقل می کند که : دوازده نفر از صحابه در

مجلس مشورت این کار، شرکت داشتند . و نیز نقل می کند که : ابی بن کعب ، عبدالله بن مسعود و سالم ، با این کار مخالفت کردند، ولی عثمان با صلاحدید علی بن ابی طالب - علیه السلام - این کار را انجام داد .

ابن اثیر در تاریخ کامل ، در حوادث سال سی ام هجرت ، می نویسد : چون امیرالمؤ منین - علیه السلام - در زمان خلافت ، وارد کوفه شد، پیرمردی برخاست و از عثمان انتقاد کرد و گفت : (او مردم را بر یک مصحف وادار کرده است) . امام - علیه السلام - صدا زد : ساکت باش ! عثمان در حضور ما و با راءی ما آن کار را انجام داد . و اگر من هم به جای عثمان بودم این کار را می کردم .) معلوم می شود که آن کار، با راءی و صلاحدید آن حضرت بوده است .

تفصیل قول دوم : قول دوم آن است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در اواخر عمر خویش ، به کاتبان وحی دستور داد تا قرآن کریم را به این ترتیب بنویسند . و سوره های بزرگ را در اول بیاورند . و ترتیب فعلی قرآن مجید مانند تشکیل سوره های آن ، توسط رسول خدا انجام گرفته است .

در تاءیید این قول ، اقوال ذیل را نقل می نماییم :

1 : در مقدمه مجمع البیان ، فن خامس ، از سید مرتضی علم الهدی - رحمه الله - نقل می کند که : قرآن در

زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به صورتی که امروز هست ، تاءلیف شده بود : ((ان القرآن کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله مجموعا مؤ لفا علی ما هو علیه الآن)) . به دلیل اینکه : قرآن کریم در آن ایام ، تعلیم می شد و همه اش را حفظ می کردند . و آن را به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نشان می دادند . و بر وی می خواندند، و عده ای مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگران ، آن را چندین بار بر پیغمبر اکرم خواندند .

2 : حاکم در مستدرک (20) از زید بن ثابت نقل می کند که می گوید : ((کنا عند رسول الله علیه و آله و سلم نولف القرآن من الرقاع ؛)) یعنی : در نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بودیم و قرآن را از رقعه ها جمع می کردیم) علامه خوئی نیز آن را در البیان (21)، از اتقان سیوطی و مستدرک نقل کرده است .

این سخن ، صریح است در اینکه جمعی از کتاب وحی نزد آن حضرت گرد آمده و قرآن را - که در رقعه ها و پارچه ها بود - جمع و مرتب می کرده اند . عبدالله بن عمر می گوید : قرآن را جمع کردم و هر شب آن را می خواندم . این خبر به آن حضرت رسید، فرمود : قرآن را در یک ماه بخوان . .))

جمعت القرآن فقرات به کل لیله فبلغ النبی (ص) فقال اقراه فی شهر . . . (22))) این حدیث نیز دلالت به جمع شدن قرآن کریم در عصر آن حضرت دارد .

3 : شیعه و اهل سنت بالاتفاق نقل کرده اند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده است : ((لا صلوه الا بفاتحه الکتاب)) می دانیم که سوره حمد، اولین سوره نازل شده از قرآن نیست . مگر در یک نقل افسانه ای که مرحوم طبرسی از حاکم نیشابوری نقل کرده است . پس فاتحه الکتاب بودن (حمد) در زبان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نشان می دهد که قرآن کریم در عصر آن حضرت جمع شده و (حمد) در اول آن قرار داده شده بود .

4 : در حدیث متواتر ثقلین ، نقل شده است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود : ((انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی . . .)) پس مشکل است که آن حضرت از (کتاب الله) یک چیز درهم و برهم و غیر مرتب و مفرق را در نظر گرفته باشد . پس نظرش به کتاب تاءلیف یافته و مرتب شده بوده است .

5 : در روایات آمده است : عده ای از صحابه ، قرآن را در زمان رسول خدا- صلی الله علیه و آله - جمع کردند که از آن جمله آنها (علی بن ابیطالب - علیه السلام) سعد بن عبید، ابوالدرداء، معاذ بن جبل ، ثابت بن زید بن نعمان

، ابی بن کعب و زید بن ثابت بوده اند . در تاریخ قرآن (تاءلیف ابوعبدالله زنجانی) بعد از نقل این سخن در این زمینه ، چند روایت از بخاری واتفان سیوطی و از بیهقی و مناسب خوارزمی ، نقل کرده است . و اینها در البیان ، تاءلیف آیه الله خوئی ، فصل (جمع القرآن) نیز مشروحا نقل شده است . ظهور این روایات ، در جمع ترتیب و تدوین قرآن کریم است که قهرا زیر نظر آن حضرت بوده است .

6 : بالاتر از همه اینها این است که ائمه اهل بیت - علیهم السلام - به این ترتیب ، اعتراضی نکرده و آن را پذیرفته اند . اگر این تدوین و ترتیب در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و تحت نظر آن حضرت انجام نگرفته بود، ائمه معصومین - علیهم السلام - آن را بازگو می کردند . ولااقل می فرمودند که : این قرآن همان است که نازل شده ولکن این ترتیب ، بعد از آن حضرت بوده است .

وانگهی ، اهتمام بی حد رسول خدا- صلی الله علیه و آله - نسبت به قرآن ، مانع از این بود که این کار را انجام ندهد و از دنیا برود .

نگارنده قول دوم را قبول دارد . علی هذا، کار علی بن ابی طالب - علیه السلام - یکجا نوشتن بود، نه اینکه ترتیب جدیدی را به وجود آورد . (23)

نزول دفعی و تدریجی قرآن

شکی نیست که قرآن مجید، در عرض 23 سال به نحو تدریجی نازل شده است . و از سوی دیگر

می خوانیم که : قرآن کریم در ماه مبارک رمضان و در یک شب نازل گردیده است . به عبارت دیگر، آیه : ((شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن)) (24)

تصریح می کند که قرآن در ماه رمضان نازل گشته است . و آیات شریفه : ((انا انزلناه فی لیله القدر)) (25) و ((انا انزلناه فی لیله مبارکه)) (26) نشان می دهند که قرآن مجید، در یک شب نازل گردیده است . و آن یک شب در ماه رمضان بوده است . و از روایات به دست می آید که آن شب ، شب 23 مبارک رمضان است .

و از سوی دیگر می بینیم که کفار مکه اعتراض کرده و می گفتند : چرا قرآن کریم ، دفعتا واحده نازل نمی شود؟ در جواب آنان ، خداوند فرمود : این برای آن است که قلب تو را مطمئن و ثابت گردانیم ؛ چون اگر همه قرآن به یک بار، نازل می شد، وحی الهی قطع می گردید و دیگر رابطه تو با خدا برقرار نمی شد :

((و قال الدین کفروا لولا نزل علیه القران جمله واحده کذلک لنثبت به فوادک و رتلناه ترتیلا)) (27) .

یعنی (و باز کافران جاهل به اعتراض گفتند که : چرا این قرآن (اگر از جانب خداست) یکباره برای رسول خدا نازل نگشت (ای رسول ما! جاهلان نمی دانند، حکمتش این است که) تا (تدریجا) ما تو را به آن دل آرام کنیم (و اطمینان قلب دهیم . و بدین سبب) آیات خود را بر تو مرتب به

ترتیبی روشن (و روشی نیکو) فرستادیم) .

و نیز می فرماید : ((و قرانا فرقناه لتقراءه علی الناس علی مکث و نزلناه تنزیلا)) (28) .

یعنی : (قرآن را قطعه - قطعه فرستادیم تا آن را با تاءنی و دقت ، بر مردم بخوانی . و آن را بتدریج نازل کرده ایم .)

پس یقینی است که قرآن کریم ، در عرض 23 سال ، نازل گردیده است .

درباره جمع میان این دو مطلب ، در روایات شیعه و اهل سنت آمده است که قرآن ، در یک شب از جانب خداوند به (بیت المعمور) یا (بیت العزه) نازل شده ، و پس از آن ، بتدریج بر آن حضرت نازل گشته است .

المنار می گوید : آغاز نزول قرآن در شب قدر بوده است نه همه اش . ولی آن بر خلاف ظهور سه آیه گذشته است که در اول بحث آوردیم .

در کافی از حفص بن غیاث نقل شده است که : از امام صادق - صلوات الله علیه - پرسیدم خدا می فرماید : ((شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن)) و حال آنکه از اول تا آخر قرآن ، در عرض 23 سال نازل شده است ؟

فرمود : تمام قرآن در ماه مبارک رمضان به بیت المعمور نازل شد، سپس در طول بیست سال ، نازل گردید(29) در روایات اهل سنت (بیت العزه) آمده است .

در تفسیر صافی ، مقدمه نهم (بیت المعمور) را به قلب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - تاءویل کرده و می فرماید :

گویا مراد، نزول آن به قلب پیامبر است . چنانکه خداوند فرموده است : ((نزل به الروح الامین علی قلبک)) (30) آنگاه در عرض 23 سال ، بتدریج از قلبش به زبانش نازل شده است . وقتی که جبرئیل می آمد و وحی را با الفاظش می خواند .

در اینجا تحقیق دیگری نیز هست که بسیار قوی می باشد و آن اینکه قرآن مجید دوبار نازل گردیده است ؛ بار اول ، به طور فشرده و بسیط به قلب آن حضرت نازل شده و بار دیگر، به طور مشروح و به تدریج و در عرض 23 سال چنانکه شیخ ابوعبدالله زنجانی در کتاب (تاریخ القرآن) (31) ترجمه سحاب ، احتمال داده است . و در تفسیر المیزان ، ذیل آیه شریفه (شهر رمضان . . .) آن را قبول کرده و بر آن استدلال مفصل نموده است . روایات نیز در دوبار نازل شدن قرآن کریم ، صراحت دارند . چنانکه نقل گردید .

توضیح اینکه : قرآن مجید، خود حاکی است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پیش از آنکه جبرئیل بیاید و آن را بخواند، قرآن را می دانست ولی اجازه خواندن نداشت . آن آیه چنین است : ((لا تحرک به لسانک لتعجل به ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قراءناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه)) (32)

یعنی : (زبانت را به خواندن قرآن ، حرکت مده ، که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست . و چون ما آن را خواندیم ، از قرائت آن پیروی کن .

سپس تفهیم آن بر عهده ماست .) .

از اینجا معلوم می شود که قرآن کریم با نزول اول ، در قلب آن حضرت بوده است و آن را می دانسته است . ولی لازم بود جای مناسب و اندازه مناسب آن را جبرئیل بیان کند که در کجا بخواند و چقدر بخواند؟

وانگهی ، به نظر می آید که آن حضرت ، فقط قرآن را می دانست اما نمی توانست آن را به صورت (اعجاز) بخواند . و اگر خودش می خواند، نظیر گفته های دیگرش می شد و در قالب اعجاز ادا نمی گردید . ولی جبرئیل آن را به صورت اعجاز می خواند . و حضرت نیز با همان کلمات ، ادا می کرد . و کاتبان وحی آن را می نوشتند؛ مانند آنکه ما به مسافرت رفته ایم و همه چیز آن در ذهن ماست ، ولی نمی توانیم آن را با شعر بخوانیم ، بلکه لازم است تا شاعری آن را به نظم درآورد و ما در این صورت ، نزول اولی ، برای آن بوده است که لازم بود آن حضرت ، حقایق را بداند . و قبلا به کلیات و فشرده دین ، آگاهی داشته باشد . خلاصه : یک بار قرآن کریم به طور فشرده و مجموعی ، در یک شب به قلب مبارکش نازل گشته ، و بار دیگر در عرض 23 سال ، هر کجا و هر قدر که لازم بود، جبرئیل دانسته های او را به صورت (اعجاز) می خوانده و آن حضرت نیز آن را برای مردم ادا می فرموده است . تا

اینکه تمام آنچه که به قلبش نازل شده بود، در قالب الفاظ، بیان گردیده است .

آنچه کفار می گفتند : ((لولا نزل علیه القران جمله واحده)) (33) نظرشان به نزول دوم بوده است . و می گفتند : چرا همه آن را به یک بار نمی خواند و هر از چند صباحی ، چند آیه نازل می شود . خداوند نیز در جواب آنان فرمود : این ، به علت نشدن وحی و اطمینان قلب پیامبر می باشد .

اختلاف قراآت

قرائتهای قرآن مجید، به هفت نفر قاری مشهور می رسد، که چهار نفر از آنها شیعه و سه نفر از اهل سنت است . چهار نفر اولی عبارتند از :

1 - (عاصم بن ابی الجنود) او قرآن را بر ابوعبدالرحمن سلمی ، خوانده و او نیز بر امیرالمؤ منین - علیه السلام - خوانده است . چنانکه در مقدمه مجمع ، فن دوم ، بر این مطلب تصریح فرموده است .

ثقه جلیل القدر ابان بن تغلب ، قرآن را بر عاصم خوانده است . چنانکه در تاءسیس الشیعه نقل شده ، قرائت عاصم از نظر شیعه و اهل سنت مقبول و همه قرآنهای روی زمین با قرائت عاصم نوشته شده ، و او در سال 128 هجری از دنیا رفته است .

حفص بن غیاث می گوید : عاصم ، به من گفت : هر قرائتی که بر تو خوانده ام ، همان است که بر ابوعبدالرحمن سلمی خوانده ام . و او بر علی - علیه السلام - خوانده است . (34)

2 - (ابوعمرو بصری (زبان بن علاء))؛ در

تاءسيس الشيعه فرموده است كه : او از شيعه مى باشد و قرآن را بر سعيد بن جبير شهيد، خوانده است . امام صادق - عليه السلام - به او فرموده : ((يا ابا عمرو! تسعه اعشار الدين فى التقيه)) . او از ترس حجاج بن يوسف ، گريخت و تا حجاج زنده بود، او متوارى زندگى مى كرد . در سال 68 هجرى متولد شد و در 154 از دنيا رفته است . و معلم قرائت قرآن بود .

3 - (حمره بن حبيب زيات)؛ در تاءسيس الشيعه فرموده است : او از شيعيان است و قرآن را بر امام صادق - صلوات الله عليه - خوانده است . در رجال (35) خويش ، او را از اصحاب امام صادق - عليه السلام - شمرده است . او در سال 80 هجرى ، متولد شده و در 158 در حلوان از دنيا رفته است . كتابهاى : (قرائه القرآن ، مقطوع القرآن و موصوله و . . .) و همچنين در مجمع البيان : ((و اما حمزه فقرء على بن جعفر محمد عليهماالسلام)) و همچنين فرموده است : و نيز قرآن را بر حمران بن اعين و او بر ابوالاسود دئلى و او بر على بن ابيطالب - عليه السلام - خوانده است . و حمزه در عصر خود معلم قرائت قرآن بود .

4 - (على بن حمزه كسايى) او شيعه مى باشد و قرآن را بر شيوخ شيعه خوانده است از قبيل حمزه و ابان بن تغلب ، و حمزه نيز بر امام صادق -

علیه السلام - خوانده است و او در سال 189 در شهر ری ، و به قولی در طوس از دنیا رفته است . در الکنی و الالقاب می گوید : علامه بحرالعلوم فرموده است : او قرائت خود را از حمزه بن حبیب زیات اخذ کرد . ابتدا مردم را با قرائت حمزه تعلیم می داد و بعد برای خودش قرائتی اختیار نمود . ابن ندیم در فهرست (36)، تاریخ وفات او را 179 ذکر نموده ، ولی تاءسیس الشیعه ، 189 را بیان کرده است . چنانکه در بالا نقل گردید . او معلم قرائت قرآن بوده است .

5 - (عبدالله بن عامر دمشقی) رئیس اهل مسجد در زمان ولید عبدالملک مروان بود . او قرآن را بر مغیره بن ابی شهاب خواند، و او بعد از بلال بن ابی الدرداء، قاضی دمشق بود . اهل شام در قرائت ، او را امام و پیشوای خود نمودند . طبرسی (ره) فرموده است : ((اما الشامی فهو عبدالله بن عامر الیحصبی لا غیر، قرء علی المغیره بن ابی الشهاب و قرء المغیره علی عثمان بن عفان)) .

ابن ندیم وفات او را در 118 می داند . در البیان از طبقات القراء، ولادت او را در هشتم هجرت نقل کرده . در این صورت 110 سال در قید حیات بوده است .

6 - (عبدالله بن کثیر مکی) او در اصل ایرانی و در سال 45 هجری در مکه متولد شده و در 120 وفات یافته است . (37) طبرسی (ره) می گوید : ((و اما

المکی فهو عبدالله بن کثیر لا غیر، قرء علی مجاهد)) . او در دوران حیات خویش ، قاری و معلم قرآن بوده است .

7 - (نافع بن عبدالرحمن المدنی) . او یکی از قراء هفتگانه و از اصفهان است . قرائت قرآن را از عده ای از تابعان اهل مدینه فرا گرفته و در سال 169 هجری از دنیا رفته ، و در عصر خویش ، معلم قرآن بوده است .

غیر از این هفت نفر، سه نفر دیگر وجود دارند که البته در حد آن هفت نفر نیستند . و آنها عبارتند از : خلف بن هشام ، یعقوب بن اسحاق و یزید بن قعقاع

پس از آنکه احوال قاریان مشهور و غیر مشهور و نامهای آنها معلوم گردید اینک لازم است در این باره ، دو مطلب را یادآوری کنیم :

اول اختلاف قراآت ، فقط در ترکیب کلمات است ؛ مثلا یکی (مالک یوم الدین) خوانده و دیگری (ملک یوم الدین) و یا یکی (لنحرقنه) را از باب افعال خوانده و دیگری از باب تفعیل . خلاصه : اختلاف ، از ترکیب کلمات بیرون نرفته است . و این ، سبب زیادی و یا نقصی در قرآن مجید نمی گردد .

دوم : آیه الله خوئی در البیان (38) می فرماید : اهل بیت - علیهم السلام - شیعیان خویش را به یکی از قراآت منحصر نکرده اند . این قرائتها در زمان آنها- علیهم السلام - معروف بوده است و از هیچ یک منع نفرموده اند و اگر منع کرده بودند با تواتر ولااقل با خبر

واحد، نقل می شد . بلکه از آنها نقل شده که همه را امضا کرده و فرموده اند : ((اقرء کما یقرء الناس ، اقراءوا کما علمتم (39))) .

و خلاصه سخن آنکه : جایز است قرائت در نماز، با هر قرائتی که در زمان ائمه - علیهم السلام - متعارف بوده است . مرحوم طبرسی در مقدمه مجمع البیان ، فن ثانی می فرماید : ظاهر از مذهب امامیه آن است که اتفاق دارند بر جواز هر قرائت متدوال . و فقط به یک قرائت اکتفا نکرده اند . آیه الله خمینی - قدس سره - می فرماید : احتیاط در آن است که از قرائتهای هفتگانه ، تخلف نشود، و نماز با یکی از آنها خوانده شود . چنانکه احوط آن است که از قرآنهای موجود، تخلف نشود . (40)

ناگفته نماند که : از قرائتهای هفتگانه ، فقط قرائت عاصم و حمزه به معصوم - علیهم السلام - می رسد؛ قرائت عاصم ، با یک واسطه به امیرالمؤ منین - علیه السلام - و قرائت حمزه ، بدون واسطه به امام صادق - علیه السلام - می رسد . بعضی دیگر هم اگر به معصوم - علیهم السلام - برسد با واسطه زیاد می رسد .

و نیز ناگفته نماند که : همه قرآنهای موجود طبق قرائت عاصم نوشته شده اند که از نظر شیعه و اهل سنت ، مورد قبول است . اعتقاد این جانب آن است که از طرف ولی امر مسلمین دستور داده شود که قرائت ، فقط منحصر به قرائت عاصم باشد . و قرائتهای دیگر، تحریم گردد

تا همه مردم ، قرآن را با یک وجه بخوانند . و تشتتی در بین نباشد . با چند قرائت خواندن ضرورتی ندارد و در عصر حاضر، حسنی هم ندارد .

محتوا و مطالب قرآن کریم

محتویات و مطالب قرآن مجید را دو نوع می توان بیان کرد : یکی به طور خلاصه و دیگری ، به طور مشروح . اما به طور خلاصه بدین قرار است که : از مجموع (6236) آیه قرآن کریم ، حدود (1300) آیه درباره توحید و خداشناسی است . اعم از وجود خدا، وحدانیت و صفات او . و اینکه خلقت عالم و اداره آن در دست خداست و جهان ، تک محوری ، یک قطبی و یک کانونی است : ((الله لا اله الا هو الحی القوم لا تاءخذه سنه و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض . . .)) (41) .

و حدود (1400) آیه درباره معاد، قیامت ، مرگ و برزخ ، حشر و نشر، بهشت و جهنم و خلود است . حدود پانصد آیه درباره احکام است . از قبیل حلال و حرام ، تجارت ، جنگ و صلح ، قصاص ، حدود نماز، روزه ، حج و غیره و حدود (2000) آیه در حالات انبیاء، امتها و پیروزی حق بر باطل می باشد . و بقیه آیات ، درباره اخلاق ، مواعظ، امثال و نظیر آنها است .

اما به طور مشروح همان است که در مقدمه (تفسیر احسن الحدیث) نوشته ام . و در اینجا از آن نقل می کنم :

1 - بیان ذات خدا، صفات خدا، یگانگی خدا

و آنچه باید خدا از آن منزه باشد . و آنچه باید خدا به آن متصف باشد (صفات ثبوتیه و سلبیه)

2 - معاد و قیامت ، حشر و نشر اموات ، زندگی در بهشت و جهنم . و ابدیت و برزخ .

3 - ملائکه ، یعنی واسطه های فیض و نیروهای با شعور و آگاه ، همچنین جن و شیاطین .

4 - سرگذشت پیامبران یا انسانهایی که وحی الهی را دریافت کرده و به انسانهای دیگر ابلاغ نموده اند . و میدان حق و باطلی که به وسیله آنها به وجود آمده است .

5 - ترغیب و تشویق برای ایمان به خدا و معاد،و ملائکه ، پیامبران و کتب آسمانی .

6 - خلقت آسمانها، زمین ، کوهها، دریاها، گیاهان ، حیوانات ، ابر، باد، باران ، شهابها، و غیره و خلقت همه عالم .

7 - دعوت به پرستش خدای یگانه و اخلاص در عبادت . و کسی و چیزی را برای خدا شریک قرار ندادن .

8 - احتجاجها و استدلالها در مورد خدا، قیامت ، پیامبران و نقل خبرهای عینی در ضمن احتجاجها .

9 - تقوی ، پارسی ، و تزکیه نفس ، توجه به نفس اماره و خطر وساوس نفسانی و شیطانی و نظیر آن .

10 - اخلاق فردی از قبیل : شجاعت ، استقامت ، صبر، عدالت ، احسان ، محبت ، ذکر خدا، محبت خدا، شکر نعمت ، ترس از خدا، توکل به خدا، رضا به رضای خدا، تسلیم در برابر امر خدا، تعقل و تفکر، صدق و امانت و امثال آن .

11 - اخلاق اجتماعی ، از قبیل : اتحاد، توصیه بر حق و صبر، تعاون در نیکیها، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد با مال و جان در راه خدا و تشویق بر اطعام مساکین و غیره .

12 - احکام از قبیل : نماز، روزه ، زکات ، خمس ، حج ، جهاد، نذر، سوگند، بیع ، رهن ، نکاح ، هبه ، حقوق زوجین ، حقوق والدین ، طلاق ، ظهار، وصیت ، ارث ، قصاص ، حدود، قضاوت ، ثروت ، مالکیت ، حکومت ، شورا، حق فقرا و غیره .

13 - حوادث و وقایع 23 ساله بعثت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله .

14 - توصیف کلی در همه اعصار از سه گروه : مؤ منین ، کافرین و منافقین .

15 - توصیف قرآن در حدود پنجاه صفت : تسبیح موجودات جهان و نوع آگاهی درون موجودات ، تسبیح به خالق و آفریننده خودشان .

16 - جهان و قوانین پایدار جهان ، ناپایداری زندگانی دنیا و عدم صلاحیت آن برای اینکه ایده آل مطلوب باشد .

17 - معجزات و خوارج عادات انبیا - علیهم السلام - و تاءیید کتب آسمانی مخصوصا (تورات) و (انجیل) و تصحیح اغلاط آن دو، و امثال این مطالب .

((کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور)) . (42)

یعنی : (این قرآن کتابی است که ما برای تو فرستادیم تا مردم را به امر خدا از ظلمات (جهل و کفر) بیرون آوری و به عالم نور رسانی) .

((ان

هذا القرآن يهدى للتى هى اقوم)) (43)

یعنی : (همانا این قرآن ، مردم را به راست ترین و استوارترین طریق ، هدایت می کند .)

کسی که قرآن را بخواند و معانی آن را بداند و مفاهیم آن را درست درک نماید، چنین شخصی ، اعتقاد به معاد پیدا می کند . و می داند که جهان و خلقت ، بدون هدف و بدون حساب و کتاب نیست ، بلکه همه اعمال وی ، خوب یا بد، عکس العمل و برگشتی خواهد داشت .

همچنین به وجود خداوند و صفات او آنچنان که قرآن معرفی می کند آشنا شده و یقینش افزون خواهد شد . و نیز به نبوت ، امامت و نظامهای جهان و آنچه در قرآن آمده ، معتقد خواهد شد . و آنگاه که چنین اصولی در قلب کسی جای گرفت ، او را یک دنیا نورانیت داده و راه دنیا و آخرت را به او نشان خواهد داد . و او را یک انسان مؤ من ، متقی ، شجاع ایثارگر، فعال ، دلسوز و عابد، بار خواهد آمد .

چنانکه این آثار، در طول تاریخ قرآن ، در میلونها انسان ، جامه عمل پوشیده است و مکتب انسان ساز قرآن ، پیوسته چنین اشخاصی را تربیت کرده و می کند ((ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم)) آری اثر قرآن چنین است .

حضرت آدم (ع)

خلقت حضرت آدم - علیه السلام - یک خلقت استقلالی است . آدم و همسرش ، به طور مستقل آفریده شده اند بی آنکه - نعوذ بالله - بگوییم از موجود دیگری مشتق

شده باشند، خلقت آدم ، یک خلقت فوق العاده و معجزه بود؛ مانند مبدل شدن عصای موسی به مار و اژدها .

به عبارت دیگر : خداوند متعال اراده فرموده و در اثر اراده او، یک مجسمه گلی ، مبدل به انسان کامل و عاقل شده است . در قرآن مجید، کیفیت و ابتدای خلقت موجودات زنده ، مطرح نشده است اما خلقت حضرت آدم و همسرش ، به طور مستقل ، مطرح شده است .

امیرالمؤ منین - صلوات الله علیه - در خطبه اول نهج البلاغه ، می فرماید : (خداوند پس از خلقت آسمانها و زمین ، مقداری خاک را از سخت و نرم و شیرین و شور زمین جمع کرد و آن را با آب آمیخت تا گل خالص شد (شوری ، شیرینی ، سختی و نرمی درهم فرو رفتند) و آن را با رطوبت عجین کرد تا گل چسبنده گردید که دارای اطراف ، پیوستگیها، اعضا و قسمتهای متمایز . . . سپس آن را صلب و سخت گردانید تا مانند سفال شد . و مدتی در همان حال نگاه داشت . و سپس روح در آن دمید . به محض دمیدن روح ، آدم برخاست در حالی که انسانی بود دارای قوای تعقل که آنها را به کار می برد و دارای فکر بود که با آن در کارها تصرف می کرد . و اعضای خویش را برای حل مشکلات به کار می گرفت .)

عین عبارت مولا علی - علیه السلام - چنین است :

((ثم جمع سبحانه من حزن الارض و سهلها و عذبها و سبخها

تربه سنها بالماء حتی خلصت و لا طها بالبله حتی لزبت ، فجبل منها صوره ذات احناء و وصول و اعضاء و فصول ، اجمدها حتی استمسکت و اصلدها حتی صلصلت لوقت معدود و امد معلوم ثم نفخ فیها من روحه فمثلت انسانا ذا اذهان یجیلها و فکر یتصرف بها و جوارح یختدمها . . . (44)))

این عبارت از آن حضرت - علیه السلام - به فهم آیات قرآن بسیار کمک می کند . خداوند می فرماید : ((و اذ قال ربک للملائکه انی خالق بشرا من صلصال من حماء مسنون فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین)) (45) .

یعنی : (و آنگاه که پروردگار به فرشتگان عالم اظهار فرمود که من بشری از ماده گل و لای کهنه متغیر خلق خواهم کرد پس چون آن عنصر را معتدل بیارایم و در آن از روح خویش بدمم ، همه بر او سجده کنید) .

(صلصال) به معنای (سفال) است . آن را به گل خشک نیز معنا کرده اند که به هنگام دست زدن ، صدا کند .

(مسنون) به معنای ریخته شدن است یعنی مجسمه شکل گرفته شده .

(حماء) به معنای لجن سیاه بد بوست .

(تسویه) همان مجسمه ساختن است .

(نفخت فیه من روحی) از زنده شدن و انسان شدن آن مجسمه ، حکایت دارد .

و همچنین است آیه شریفه ((اذ قال ربک للملائکه انی خالق بشرا من طین فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین)) (46) .

آری ، نفخ روح ، مجسمه

گلی را مبدل به انسان و مسجود ملائکه گردانید . و (آدم) علم شخص است نه علم نوع . چنانکه برخی چنین فکر کرده اند .

خلقت انسان در دو مرحله

بنا به فرموده قرآن کریم خلقت انسان در دو مرحله صورت پذیرفته است ؛ یعنی خداوند متعال ابتدا حضرت آدم و حوا را از خاک آفرید : ((خلقکم من نفس واحده و خلق منها زوجها)) (47) و آنگاه تکثیر بشر را در توالد و تناسل قرار داد . چنانکه می فرماید :

((الذی احسن کل شی ء خلقه و بداء خلق الانسان من طین ثم نسله من سلاله من ماء مهین ، ثم سواه و نفخ فیه من روحه و جعل لکم السمع و الابصار والافئده قلیلا ما تشکرون)) (48)

یعنی : (آن خدایی که هر چیز را به نیکوترین وجه خلقت نمود و انسان را نخست از گل آغاز کرد . سپس نسل و ذریه او را چکیده ای از آب بی قیمت قرار داد . و بعد انسان را به صورت مجسمه درآورد و از روح خود در آن دمید . و برای شما گوشها و چشمها قرار داد . (با وجود این همه احسان) باز بسیار اندک ، شکر و . . . سپاسگزاری حق می کنید) .

نگارنده این سطور، تقریبا یقین دارد . که خلقت سایر موجودات زنده نیز همینطور بوده است ؛ مثلا خداوند متعال ، ابتدا یک شتر نر و یک شتر ماده و یک اسب نر و یک است ماده و هکذا، از خاک آفریده و سپس نسل و تکثیر آنها را (زاد و ولد)

قرار داده است . ولی از قرآن کریم برای این سخن ، دلیلی وجود ندارد . اما در روایات ، شواهدی در این زمینه یافته است ؛ مثلا در بحارالانوار (49) از محاسن برقی از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که از آن حضرت ، از خلقت درخت خرما سؤ ال نمودند، فرمود : ((ان الله تبارک و تعالی لما خلق آدم من الطینه التی خلقه منها، فضل منها فضله فخلق نخلتین ذکرا و انثی فمن اجل ذلک انها خلق من طین تحتاج الانثی الی اللقاح کما تحتاج المراءه الی اللقاح . . .))

یعنی : (خدای تبارک و تعالی وقتی که آدم را از گل معروف آفرید، مقداری از آن اضافه ماند، از آن ، دو درخت خرما آفرید، یکی نر و یکی ماده . بدین جهت ، درخت ماده احتیاج به تلقیح دارد، همانطور که زن نیاز به لقاح دارد، (گرده های درخت نر را به درخت ماده می پاشند و به آن (تاءبیر) گویند) و از درخت خرما انواع درخت به وجود می آید؛ خرمای خوب و بد، نازک ، غلیظ، نر، ماده ، زاینده و نازا (عقیم) . . .) .

و در روایت دیگر از محاسن برقی از امام صادق - علیه السلام - آمده است که فرمود : ((عن ابی عبدالله علیه السلام قال : استوصوا بعمتکم النخله خیرا فانها خلقت من طینه آدم . . .))

یعنی : (به عمه خودتان درخت خرما، وصیت خیر کنید که آن از گل آدم آفریده شده . . .) .

این دو

حدیث ، در محاسن برقی (50) نقل شده است ، اطلاق (عمه) به درخت (خرما) از جهت ماده بودن است . گویی که آن خواهر آدم - علیه السلام - و عمه بنی آدم می باشد . روایت در حد خود، بسیار عجیب و قابل دقت می باشد .

تکثیر انسان در روی زمین

در تکثیر و گسترش انسانها در روی کره زمین ، جز حضرت آدم و همسرش موجود دیگری دخالت نداشته است . و خداوند متعال می فرماید : ((یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحده و خلق منها زوجها وبث منهما رجالا کثیرا و نساء(51) .))

یعنی (این مردم ! بترسید از پروردگار خود، آن خدایی که همه شما را از یک تن بیافرید و هم از آن جفت او را خلق کرد . و از آن دو تن ، خلقی بسیار در اطراف عالم از مرد و زن برانگیخت) .

این آیه شریفه صریح است در اینکه در انتشار نسل بشر، فقط آن دو سبب و وسیله بوده اند . همچنین است آیه 189 از سوره اعراف . آیه و ششم از سوره زمر . و آیه : ((یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا . . . (52))) .

یعنی : (ای مردم ! ما همه شما را نخست ، از یک مرد و زنی آفریدیم . و آنگاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید . . .) .

و درباره مسئله ازدواج فرزندان حضرت آدم و حوا باید گفت که : خواهر

را به برادر داده اند، که این به حکم ضرورت جایز بود . و چاره ای غیر از آن وجود نداشت .

در روایت احتجاج طبرسی (53) از امام سجاد - صلوات الله علیه - آمده است که : نزد ابوحمزه ثمالی به مردی از قریش فرمود : ((فزوجهما علی ما خرج لهما من عندالله ، قال : ثم حرم الله نکاح الاخوات بعد ذلک .))

یعنی : (آدم - علیه السلام - خواهر را به برادر داد روی آن قرعه ای که از جانب خدا اصابت کرد . فرمود : پس خداوند تزویج خواهران را حرام فرمود) .

در برخی از روایات نیز آمده است که ازدواج برادر با خواهر، در شریعت حضرت نوح - علیه السلام - تحریم شده است .

در تفسیر المیزان ، پس از اختیار این طریق فرموده است : (حکم به حرمت در اسلام و سایر شریعتها، حکم تشریعی و تابع مصالح و مفاسد است . حکم تکوینی نیست که قابل تغییر نباشد . وقت آن در دست خداست . و او فاعل مایشاء و حاکم ما یرید است . جایز است که روزی برای داعی ضرورت ، مباح و سپس برای برطرف شدن ضرورت ، و اینکه موجب انتشار فحشاست آن را تحریم نماید) .

نگارنده گوید : این تنفر و تحریم اشدی که فعلا در بین ما هست ، در اثر تحریم شریعتهاست . و اگر شریعتها نهی نکرده بودند، اکنون مردم این کار را می کردند و هیچ تنفر و ناراحتی هم نداشتند .

تعلیم اسماء

در رابطه با تعلیم اسماء به حضرت آدم - علیه

السلام - که مضمون ((و علم آدم الاسماء کلها)) می باشد، لازم است آیات سوره بقره را نقل و بررسی کنیم تا - ان شاء الله - مطلب روشنتر شود :

((و اذا قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه قالوا تجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال : انی اعلم ما لا تعلمون و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبئونی باسماء هؤ لاء ان کنتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انباءهم باسمائهم . قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون .))

در آیات شریفه ، دو مطلب مطرح است : یکی اینکه خداوند از خلقت آدم و آدمیان به ملائکه خبر داد، دوم اینکه ملائکه خواستند آنها خلیفه و جانشین خداوند در روی زمین بشوند، اما خداوند را پیش آورد که ملائکه دانستند که سمت خلافت و جانشینی از آنها ساخته نیست . اینک این جریان را تحت چند (بند) می آوریم .

والله عالم :

1 - ((و اذ قال ربک للملائکه . . .)) ؛ گفتگویی است میان خدا و فرشتگان اما کیفیت آن معلوم نیست . به هر حال ، خداوند متعال ، خلقت آدم را به ملائکه فهمانده است .

2 - ((قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء)) ؛ از این سخن معلوم می شود که اولا : منظور از (خلیفه

) تنها حضرت آدم - علیه السلام - نیست بلکه آدم و همه فرزندان او می باشند . وگرنه تنها به وسیله حضرت آدم (یفسد و یسفک) قابل تحقق نیست . ثانیا : ملائکه از اینکه خلیفه روی زمین ، از عالم ماده خواهد بود، فهمیدند که در میان آدمیان اصطکاک به وجود آمده و فساد و خونریزی به وجود خواهد آمد .

ولی در روایت عیاشی از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که ملائکه ، آن را نسلهای قبل از انسان دیده بودند . ((قال ابوعبدالله علیه السلام و ما علم الملائکه بقولهم اتجعل فیها و من یفسد فیها و یسفک الدماء لولا انهم قد کانوا راءوامن یفسد فیها و یسفک الدماء)) .

و ثالثا : این قول آنان ، یک نوع مقدمه چینی برای خلافت خودشان است .

3 - ((و نحن نسبح بحمدک . . .)) ؛ یعنی ما پیوسته در فرمان تو هستیم . و افساد و خونریزی هم نمی کینم . پس ما را خلیفه خویش کن . ظاهرا (و نحن نسبح) به جای (آماده فرمانبری هستیم) می باشد نه اینکه فقط با حمد و تسبیح ، کار خلافت تمام شود .

4 - ((قال انی اعلم ما لا تعلمون)) ؛ این آیه شریفه به جای آن است که این کار از شما ساخته نیست . آنگاه علت (ساخته نبودن) در آیه بعدی ، توضیح داده شده است .

5 - ((و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه قال انبئونی باسماء هؤ لاء

. . .)) ؛ منظور از تعليم اسماء، خلقت استعداد و زمينه ، در وجود حضرت آدم است نظير : ((خلق الانسان علمه البيان)) (54)

به عبارت ديگر : مثلا خداوند متعال استعداد خشت زدن را در وجود حضرت آدم قرار داد و آدم خشت زد و خانه اى ساخت آن وقت خداوند متعال به ملائكه گفت : شما هم اين كار را بكنيد . آنها گفتند : خدايا ما را طورى آفريده اى كه اين كار را نمى توانيم انجام بدهيم . خداوند فرمود : پس اذعان كنيد كه كار خلافت از شما ساخته نيست .

اگر منظور از (تعليم اسماء) مثلا اين باشد كه خداوند به آدم گفت : اين مداد، اين كاغذ و اين پاكت است ، آن وقت استدلال تمام نبود؛ زيرا ملائكه حق داشتند كه بگويند : پس به ما هم ياد بده تا ما هم بگوييم ، بلكه منظور اين است كه ملائكه بفهمند كه در نهاد انسان ، چيزى گذاشته شده كه در نهاد آنها نيست ؛ نظير اينكه خداوند متعال به عقاب بگويد پرواز كن ، بعد به انسان نيز بگويد : تو هم اين كار را بكن . و او پاسخ دهد كه من بال ندارم .

6 - در عين حال ، خداوند منان ((يفسد فيها و يسفک الدماء)) را در خليفه ، مى پذيرد ولى مى فهماند كه آن ضررى به خليفه بودن ندارد . نهايت اين است كه خليفه به خليفه خوب و خليفه بد، تقسيم مى شود .

7 - بنابر آنچه گفته شد، منظور از (الاسماء) تمام

استعدادهای انسانها برای همه کارهاست که در نهاد انسان به تعلیم تکوینی گذارده شده است .

8 - ((ثم عرضهم علی الملائکه)) ضمیر (هم) و (هؤ لاء) راجع به انسانهاست و شاید میان خبر دادن به ملائکه و خلقت آدم و زیاد شدن انسانها، فاصله ، بسیار زیاد بوده است آن وقت خداوند متعال کار آنها را به ملائکه نشان داده است . و اگر هم راجع به آدم باشد، به علت آن است که حضرت آدم ، نمونه همه آدمها بود . و بسیار بعید و ناسازگار است که ضمیر (هم) به (مسمیات) برگردد . چنانکه گفته اند .

این مطلب در سوره اعراف ، صریحتر نقل شده است ، می فرماید : ((و لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکه اسجدوا لاءدم)) (55) چنانکه ملاحظه می کنیم ، فرمان (اسجدوا) بعد از (خلقناکم) آمده است . و خلاصه معنای آیه شریفه چنین است :

(سپس آدم یا آدمیان را به ملائکه نشان داد و فرمود : از کارهای اینها و از آنچه اینان می توانند انجام دهند، به من خبر دهید، آنها که قدرت آن را نداشتند گفتند : ((سبحانک لا علم لنا . . .))

9 - ((قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبئهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض)) .

علی الظاهر ضمیر (انبئهم) در هر دو مورد، راجع به ملائکه و نیز ضمیر (اسمائهم) در هر دو مورد، راجع به انسانهاست ؛ یعنی خداوند به حضرت آدم فرمود : کار آدمیان را

انجام بده . او هم انجام داد . و ملائکه بار دیگر یقین کردند که کار آدم ، از آنها ساخته نیست . و آدم باید خلیفه باشد نه آنها . شاید مراد از (غیب السموات و الارض) همان کارهای انسان و کشف رموز طبیعت باشد که به دست انسان به وجود آمده و کشف شده و خواهد شد، که آن وقت ، همه در عالم غیب بودند و هنوز به عالم شهود تنزل نکرده بودند .

10 - چون این حقیقت برای ملائکه روشن گردید و دانستند که (خلافت) از آنها ساخته نیست ؛ تسلیم شدند و خداوند به ایشان فرمود : ((اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر و کان من الکافرین)) .

تا اینجا آیات شریفه گذشته به طور طبیعی ، تفسیر گردید، که قلب انسان به آن مطمئن و آرام می شود .

کیفیت نزول سوره علق

تقریبا یقینی است که اولین سوره نازل شده از قرآن مجید، سوره مبارکه علق ، ((اقرء باسم ربک الذی خلق)) می باشد ولی آیا همه این سوره ، یکدفعه نازل شده و یا در چند نوبت نازل گردیده است ؟

در مجمع البیان می گوید : اکثر مفسران عقیده دارند که (علق) اولین سوره ای است که نازل گردیده است . پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - در کوه (حرا) ایستاده بود که جبرئیل آمد و پنج آیه از آیات آن را بر وی خواند .

ابن کثیر نیز در تفسیر خود گفته است که : جبرئیل تا آیه ((علم الانسان ما لم یعلم)) را بر

آن حضرت خواند .

واحدی در مقدمه اسباب النزول ، بعد از نقل مطلب فوق ، در روایت دیگری نقل کرده است که : ابتدا پنج آیه از صدر سوره ، نازل شد . دنبال آن نیز وقتی که خداوند خواست ، نازل گردید .

ولی ظهور روایات ائمه معصومین - علیهم السلام - آن است که همه سوره ، یکدفعه نازل شده است ؛ مثلا در کافی از حضرت صادق - علیه السلام - نقل شده که فرمود : ((اول ما نزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله ، اقرء باسم ربک ، وآخره : اذا جاء نصرالله .)) (56)

و در روایت امام رضا- علیه السلام - است که به حسین بن خالد، فرمود : ((سمعت ابی یحدث عن ابیه : ان اول سوره نزلت : بسم الله الرحمن الرحیم اقرء باسم ربک و آخر سوره نزلت : اذا جاء نصر الله و الفتح)) (57) .

در این صورت ، باید گفت که : رسول خدا - صلی الله علیه و آله - قبل از نزول وحی ، نماز می خوانده است . مورد اذیت و آزار قرار گرفته و قرآن در اولین وحی ، از آن خبر داده است .

مرحوم علامه امینی در الغدیر(58)، در روایاتی نقل کرده است که : اولین کسی که با رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نماز خواند (علی بن ابیطالب) بود . از جمله چنین نقل شده است .

((عن حکیم مولی ذاذان ، قال : سمعت علیا یقول : صلیت قبل الناس سبع سنین

و کنا نسجد و لا نرکع و اول صلوه رکعنا فیه ، صلوه العصر)) .

یعنی : (هفت سال قبل از مردم ، نماز خوانده ام . ما، در آن نماز سجده می کردیم ولی رکوع نداشت . و اولین نمازی که در آن رکوع کردیم ، نماز عصر بود)

بنابراین ، رسول خدا (ص) حتی قبل از نزول وحی ، یک نوع نماز بی رکوع می خوانده و مورد اهانت نیز واقع شده است . اگر همه سوره ، یکدفه نازل شده باشد، چاره ای جز قبول این روایات نداریم .

ولی اگر ابتدا، پنج آیه اول نازل شده و بعد از تشریع نماز، بقیه سوره نازل شده باشد، ((اراءیت الذی ینهی عبدا اذا صلی)) (59) را می شود بر نماز معمولی و متعارف حمل کرد .

بحثی پیرامون آیه الی المرافق

آیه شریفه وضو در قرآن مجید در سوره مبارکه مائده ، چنین آمده است : ((یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق وامسحو برؤ سکم و ارجلکم الی الکعبین و ان کنتم جنبا فاطهروا)) (60)

یعنی : (ای اهل ایمان ! چون خواستید برای نماز برخیزید، صورت و دستها را تا مرفق (آرنج) بشویید و سر و پاها را تا برآمدگی پا مسح کنید . و اگر جنب هستید، پاکیزه شوید (غسل کنید) .

منظور از (قمتم) اراده نماز است ، یعنی : چون اراده خواندن نماز کردید، صورت و دستهایتان را بشویید (وضو بگیرید) لفظ (ارجلکم) عطف است به محل (روسکم) که مفعول (امسحوا) و منصوب است ، یعنی :

(مسح کنید سرها و پاهایتان را) .

اکنون باید دید که منظور از (الی المرافق) چیست ؟ آیا این جمله می گوید : دستها را از سر انگشتان تا مرفق بشویید، همانطوری که اهل سنت ، انجام می دهند یا معنی دیگری دارد؟

باید دانست که (الی المرفق) حد (ایدیکم) است ، یعنی در (وضو) دستها تا حد مرفق ، منظور است . توضیح اینکه (ید) در قرآن مجید، معنای و موارد متعدد دارد :

اول : به معنای (دست تا مچ انسان) می باشد، مثل ذیل همین آیه که می فرماید : ((فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه . (61)))

یعنی : (هنگام پیدا نکردن آب ، قصد کنید خاک پاکی را و صورت و دستهایتان را با آن مسح کنید) . در اینجا منظور از (ایدیکم) دستها تا (مچ) می باشد .

دوم : به معنای (چهار انگشت) است ، چنانچه در حد سارق ، می فرماید : ((و السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا نکالا من الله (62))) مراد از (ایدیهما) چهار انگشت دست راست ، قطع می شود .

سوم : (از شانه تا سر انگشتان) است . در اقرب الموارد آمده است : ((الید : الکف او من اطراف الاصابع ال الکتف)) در قرآن مجید نیز مواردی از این معنا را می توان یافت .

چهارم : (از آرنج (مرفق) تا سر انگشتان) است ، چنانچه در آیه (الی المرافق) می باشد . پس منظور از حرف (الی) در آیه ،

حد مغسول است نه حد غسل ، یعنی در وضو، آن دست را بشویید که تا مرفق است ، نه دستی که تا مچ یا تا شانه است .

بنابراین ، آیه شریفه از اینکه از مرفق تا سر انگشتان بشوییم و یا بالعکس ، ساکت است . و اگر ما باشیم و آیه شریفه ، هر دو نوع شستن جایز است . شیعه که می گوید : باید از مرفق شسته شود، به روایات استدلال می کند نه با آیه شریفه ، اهل سنت نیز که از سر انگشتان تا مرفق می شویند، به روایات استدلال می کنند نه با آیه شریفه .

بیضاوی در تفسیر خود می گوید : ((و ایدیکم الی المرافق ، الجمهور علی دخول المرفقین فی المغسول و لذلک قیل)) (الی) یعنی (مع)؛ یعنی : جمهور علما گفته اند که : در شستن باید مرفقها نیز شسته شود . و لذا گفته اند : (الی) به معنای (مع) می باشد یعنی : (و ایدیکم مع المرفق) ملاحظه می فرمایید که تا مرفق شستن را مطرح نمی کند . کلام زمخشری نیز در کشاف نظیر همین کلام است) .

ابن کثیر (متوفای 774) در تفسیر خود می گوید : (الی المرافق یعنی مع المرافق) بعد می گوید : مستحب است وضو گیرنده از بازو شروع کند و آن را با دو ذراع خود بشوید؛ چنانکه بخاری نقل کرده است . . . شرف الدین نوری در کتاب منهاج که در فقه شافعیه است - در باب وضو(63) می گوید : ((الثالث

غسل یدیه مع مرفقیه)) .

مرحوم سید مرتضی علم الهدی در (الانتصار) (64) می فرماید : شیعه می گوید شستن از مرفق است تا سر انگشتان ، ولی باقی فقهاء (فقهای اهل سنت) می گویند : شخص مخیر است در اینکه از مرفق شروع کند و یا از انگشتان .

مرحوم مغنیه در (الفقه علی المذاهب الخمسه) (65) فرموده است : ((ذهب الامامیه الی وجوب البدئه بالمرفقین . . . و قالت بقیه المذاهب ، الواجب غسلهما کیف اتفق .))

بدینسان می بینیم که کسی از اهل سنت ، شروع از انگشتان را واجب ندانسته است . و اگر آیه شریفه دلالت می کرد، حتما واجب می دانستند . مرحوم امین الاسلام طبرسی - که سخن او حجت است - در تفسیر آیه شریفه فرموده است : امت اسلامی اتفاق دارند بر اینکه شستن دستها از مرفق جایز است . و وضو، صحیح می باشد . عین عبارت ایشان چنین است : ((لکن الامه اجمعت علی ان من بداء من المرفقین صح وضوئه)) .

بنابراین لفظ (الی المرافق) قید (ایدیکم) است نه قید (فاغسلوا) به عبارت دیگر : حد مغسول است نه حد غسل . و اگر آن قید نبود، معلوم نمی شود منظور از (ایدی) کدام یک از معانی چهارگانه سابق است . شیعه نیز به روایات استدلال کرده است . (66)

شیعه ، شروع از مرفق را واجب می داند . مگر ابن ادریس که از پایین شستن را مکروه دانسته است و مگر سید مرتضی که در کتاب (انتصار) از بالا شستن را مستحب

می داند .

آیاتی در شاءن اهل بیت (ع)

در این فصل ، آیاتی که در رابطه با اهل بیت - علیهم السلام - نازل شده است . بررسی می شود؛ اعم از آیاتی که درباره علی بن ابیطالب - علیه السلام - و یا مطلق اهل بیت می باشد . آن آیات ، بسیارند ولی ما فقط به برخی از آنها - که بسیار مشهور و مورد تصدیق شیعه و اهل سنت است - می پردازیم

آیه تطهیر

1 - ((انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا)) . (67)

یعنی : (اراده خداوند به طور مدام آن است که پلیدی ، شرک و کفر و غیره را از شما اهل بیت ببرد . و شما را به طور کامل ، پاک و مطهر گرداند) .

واژه (یرید) فعلیت و استمرار اراده را می فهماند؛ یعنی : این اراده ، فعلیت یافته و واقع شده و ادامه دارد .

روزی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در منزل همسرش ام سلمه بود . فاطمه زهرا - علیهاالسلام - طعامی برای آن حضرت آورد . حضرت فرمود فاطمه جان ! برو و شوهرت علی و فرزندانت حسن و حسین را نیز نزد من بیاور . حضرت فاطمه رفت و بعد از ساعتی هر چهار نفر به محضر آن حضرت آمدند و از آن طعام میل فرمودند .

ام سلمه می گوید : من در گوشه اطاق ، مشغول نماز بودم . رسول خدا بر روی رختخواب نشست و زیرش عبایی بافت خیبر قرار داشت . در آن هنگام آیه

تطهیر نازل گردید : (انما یرید الله . . .) حضرت فورا عبا را بر سر خود و آن چهار نفر کشید و دست خویش را از زیر عبا بالا کرد و گفت : ((اللهم هؤ لاء اهل بیتی و خاصتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا)) .

رسول خدا (ص) با این فعل خود اظهار کرد که آیه ، فقط شامل آن پنج نفر است . ام سلمه می گوید : من نیز سرم را داخل عبا کرده و گفتم : یا رسول الله ! من هم با شما هستم ؟ حضرت فرمود : ((انک علی خیر، انک علی خیر)) ؛ یعنی : تو بر خیر هستی ، تو بر خیر هستی (یعنی از اینها نیستی) .

و در نقل دیگری ، حضرت عبا را از دست او کشید و فرمود : (تو بر خیر هستی ، (و از اینها نیستی)) .

سیوطی در الدر المنثور، ذیل همین آیه شریفه ، از ابن عباس نقل کرده است که می گوید : نه ماه بود که می دیدم رسول خدا - صلی الله علیه و آله -هر روز، هنگام هر نماز به در خانه علی بن بیطالب می آمد و می فرمود : ((السلام علیکم و رحمه الله و برکاته اهل البیت . ((انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا)) .

پس بدین ترتیب ، آن حضرت ، این آیه شریفه را حدود 1350 مرتبه در کنار درب خانه علی ، فاطمه و حسنین - علیهم السلام - خوانده است

: 1350 : 9 150* : 5 * 30 (یعنی این آیه شریفه ، فقط درباره اهل بیت می باشد) .

در نزول این آیه شریفه درباره پنج تن - علیهم السلام - شکی نیست . برای نمونه رجوع شود به مسند احمد، جلد 6، صفحه 293 و 323 . و اسباب النزول ، تاءلیف واحدی ، ذیل همین آیه شریفه صوعق ، تاءلیف ابن حجر، ذیل آیات نازله در شاءن اهل بیت . و تفسیر الدر المنثور و تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه شریفه ، و دیگر کتابهای اهل سنت .

مرحوم شرف الدین در (الکلمه الغراء فی تفصیل الزهراء) بعد از نقل آیه شریفه ، فرموده است : شکی نیست که مراد از اهل بیت در این آیه (پنج تن آل عباست . . .) جلال الدین سیوطی در تفسیر الدر المنثور، بیست روایت از طرق مختلف در این باره نقل کرده .

ابن جریر طبری در تفسیر خود، پانزده روایت با سندهای مختلف نقل کرده . . . همه اهل قبله از اهل مذاهب ، اتفاق دارند که چون وحی (تطهیر) بر آن ، حضرت نازل گردید، حسنین و پدر و مادر آنها خودش را زیر عبا نمود، تا از دیگران جدا شوند . و دیگران در آن طمع نکنند . و آنگاه آیه تطهیر را خواند و به آن هم اکتفا نکرد، بلکه دستش را از زیر عبا خارج نمود و به آسمان بالا برد و گفت : ((اللهم هؤ لاء اهل بیتی ، فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا)) . در حالی که ام سلمه می شنید،

گفت : یا رسول الله ! من نیز با شما هستم و عبا را بالا برد تا در زیر آن بنشیند . حضرت عبا را از دست او کشید و فرمود : (انک علی خیر) درباره همه اینها، روایات صحیح و متواتر از طریق اهل بیت - علیهم السلام - نیز وارد است .

در تفسیر المیزان ،بعد از اشاره به روایات اهل سنت ، فرموده است : شیعه آن را از علی بن ابیطالب ، امام سجاد، امام باقر، امام صادق - علیهم السلام - و از ام سلمه ، ابوذر، ابی لیلی ، ابوالاسود، عمروبن میمون و سعد بن ابی وقاص ، نقل کرده است .

ناگفته نماند که : (آیه تطهیر) در ذیل آیه 33 از سوره احزاب واقع شده است که آیات ماقبل و مابعد آن ، درباره زنان حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - می باشد . از این روی ، بعضی از دشمنان اهل بیت ، مانند (عکرمه) در بازار مدینه فریاد می کشید که : هر کس بخواهد با او مباهله می کنم ، که (آیه تطهیر) درباره زنان آن حضرت است .

ولی قطع نظر از روایات متواتر، خود (آیه تطهیر) می گوید که درباره زنان آن حضرت نیست ؛ زیرا خطاباتی که در آیات قبل و بعد آن آمده همه آنها با جمع مؤ نث آمده است ؛ مثلا در آیات قبل می خوانیم : (کنتن)، (تعالین)، (امتعکن)، (اسرحکن) ، (منکن)، (اتقیتن) .

و در آیات بعد آمده است : (واذکرن)، (فی بیوتکن)، آن

وقت در وسط اینها، خطاب ، مبدل به جمع مذکر شده و فرموده است : (لیذهب عنکم . . . یطهرکم) این کاملا می رساند که منظور از خطاب : (عنکم . . . یطهرکم) جمعی است که در میان آنها اصلا زن وجود ندارد و یا در اقلیت است .

وانگهی ، همه مفسران و محدثان آیه تطهیر را مستقل مطرح کرده و مربوط به ماقبل و مابعد، ندانسته اند . رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نیز مستقل خوانده است .

آیه مودت

در سوره مبارکه (شوری) چنین آمده است . توجه فرمایید : ((قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی و من یقترف حسنه نزدله فیها حسنا ان الله غفور شکور)) . (68)

یعنی : (بگو (ای رسول خدا !) بر رسالت خویش از شما مزدی نمی خواهم ، مگر دوستی قرابتم را هر کس که حسنه ای به دست آورد، خوبی را در آن حسنه برای او افزون می کنم ، خداوند آمرزنده و پاداش دهنده است) .

ابن حجر در صواعق (69)، از ابن عباس نقل کرده است که : چون این آیه نازل شد، گفتند : یا رسول الله ! قرابت شما - که محبتشان بر ما واجب است - کدامند؟ فرمود : (علی ، فاطمه و دو پسران آنها)

((عن ابن عباس ان هذه الآیه لما نزلت قالوا : یا رسول الله من قرابتک هؤ لاء الذین وجبت علینا مودتهم ؟ قال علی و فاطمه و ابناهما)) .

زمخشری نیز آن را در کشاف ، ذیل آیه شریفه ،

نقل کرده است : و آن اولین حدیث از کتاب (احیاء المیت) سیوطی در حاشیه اتحاف شبراوی صفحه 238 است . و محب الدین طبری در ذخائر العقبی ، صفحه 25، و شبلنجی در نور الابصار، صفحه 112 و صبان در اسعاف الراغبین ، صفحه 105، هامش نور الابصار صباغ در فصول المهمه ، صفحه 13 نقل کرده اند . مرحوم امینی ، در الغدیر، جلد 2 صفحه 307 را از بیشتر از بیست کتاب نقل کرده است .

آيه ليله المبيت

((و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤ ف بالعباد)) . (70)

يعنى : (بعضى از مردم هستند كه وجود خويش را براى طلب رضاى خدا مى فروشند، خدا به بندگان رئوف و مهربان است) .

اين آيه شريفه ، در شاءن اميرالمؤ منين - عليه السلام - نازل شده است ؛ آنگاه كه در شب هجرت رسول خدا - صلى الله عليه و آله - در بستر آن حضرت خوابيد و پيامبر اكرم هجرت فرمود و از خطر نجات يافت .

سبط ابن جوزى در تذكره ، صفحه 41 (الحديث ليله الهجره) از تفسير ابواسحاق ثعلبى نقل مى كند كه : چون رسول خدا - صلى الله عليه و آله - خواست به مدينه هجرت كند على بن ابيطالب - عليه السلام - را در مكه گذاشت تا ديون آن حضرت را بپردازد و امانتهاى مردم را به خودشان رد نمايد . و به او فرمود كه در بستر او بخوابد . و همچنين فرمود اين لباس سبز و حضرمى مرا به رخسار خويش انداز

و از دشمنان ، کسی به تو نمی رسد و مکروهی نخواهی دید . این هنگامی بود که کفار، خانه پیامبر اکرم را احاطه کرده بودند .

خداوند متعال به جبرئیل و میکائیل فرمود : (من در میان شما پیوند برادری نهاده ام و عمر یکی از شما را از دیگری افزون نموده ام ، کدام یک از شما حاضرید که عمرش از رفیقش کمتر باشد؟ هر دوی آنها گفتند : ما می خواهیم عمرمان زیاد باشد . خداوند فرمود : چرا مثل علی بن ابیطالب نشدید، من میان او و محمد پیوند برادری برقرار نموده ام . اکنون علی در فراش محمد خوابیده و خودش را فدای محمد می کند . پس به زمین نازل شوید و او را حفظ نمایید .

هر دوی آنها به زمین فرود آمدند و جبرئیل در بالای سر و میکائیل در پایین پای امیرالمؤ منین ایستادند و ملائکه می گفتند : به به ! کیست مثل تو ای علی بن ابیطالب ! خداوند با تو به ملائکه افتخار می کند . آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به طرف مدینه رفت . و رسول خدا در راه بود که خداوند این آیه شریفه را در شاءن علی بن ابیطالب نازل فرمود که : ((و من الناس من یشتری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رءوف بالعباد)) (71)

نزول این آیه شریفه درباره علی بن ابیطالب - صلوات الله علیه - از مسلمات و مورد تصدیق شیعه و اهل سنت است . مرحوم علامه امینی ، در الغدیر (72) آن را از کتابهای بسیار از قبیل

احیاء العلوم غزالی ، کفایه الطالب ، فصول المهمه ، نورالابصال و . . . نقل کرده است . و از ابن ابی الحدید از ابوجعفر اسکافی آورده که می گوید : حدیث لیله الفراش ، با تواتر ثابت شده است ، و کسی آن را انکار نمی کند مگر دیوانه یا کافر باشد .

آیه خیر البریه

((ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه)) (73)

یعنی : (آنانکه ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، آنها بهترین مردم می باشند .)

خوارزمی در مناقب از جابر نقل کرده است که می گوید : نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که علی بن ابیطالب آمد . حضرت فرمود : برادرم آمد . بعد متوجه کعبه شد و دست به کعبه زد و فرمود : ((والذی نفسی بیده ان هذا و شیعته هم الفائزون یوم القیامه ؛ یعنی قسم به خدایی که جانم در دست اوست ! بدرستی که این علی و شیعیانش ، در روز قیامت ، نجات یافتگان هستند .) .

سپس فرمود : او اولین کسی است که به من ایمان آورد، و از همه شما به عهد خدا وفادارتر و در امر خدا محکمتر و در رعیت ، عادلتر است و بهتر از شما بالسویه تقسیم کننده و بزرگتر از شما در مزیت در نزد خداوند است . در این هنگام این آیه شریفه نازل گردید : ((ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه)) .

بدین سبب ، هنگامی که علی - علیه السلام - می آمد، صحابه

می گفتند : (جاء خیر البریه ؛ یعنی بهترین خلق آمد) (74)

ابن حجر در کتاب صواعق محرقه خود(75)، آن را آیه یازدهم شمرده است و از ابن عباس نقل می کند که : چون این آیه شریفه نازل شد، پیامبر اکرم به علی بن ابیطالب فرمود :

((هو انت و شیعتک تاءتی انت و شیعتک یوم القیامه راضین مرضین و یاءتی عدوک غضابا مقمحین)) .

این مطلب نیز از مسلمات است . مرحوم علامه امینی در الغدیر (76)، محلهای آن را از کتاب اهل سنت ، به طور مشروح بیان کرده است .

آیات هل اتی

منظور از آیات (هل اتی) همه سوره (هل اتی) و یا این آیات شریفه می باشد : ((ان الابرار یشربون من کاءس کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا . . . ان هذا کان جزاء و کان سعیکم مشکورا .

زمخشری در کشاف نقل کرده است که ابن عباس می گوید : حسن و حسین - علیهما السلام - مریض شدند، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با جمعی از اصحاب به عیادت آنها آمدند . آنها گفتند : یا اباالحسن ! بهتر است برای شفای فرزندانت نذری نمایی . علی ، فاطمه و کنیزشان فضه نذر کردند که اگر خدا به آن دو شفا دهد، سه روز را روزه بگیرند . آن دو از مرض شفا یافتند اما چیزی برای افطار نمودن در منزل نبود . علی - علیه

السلام - سه صاع جو، از شمعون خیبری قرض کرد . فاطمه زهرا - سلام الله علیها - یک صاع آن را آرد کرد و پنج عدد قرص نان پخت ، آنها را نزد خویش نهادند تا افطار کنند که سائلی آمد و گفت : السلام علیکم یا اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله ! من مسکینی از مساکین مسلمانانم ، مرا اطعام کنید، خداوند شما را از مائده های بهشتی اطعام کند . همه طعام را به او دادند و جز آب چیزی نچشیدند . روز بعد نیز روزه گرفتند، هنگام شب ، چون طعام را پیش خود گذاشتند، یتیمی بالای سر آنها ایستاد و او را بر خود مقدم داشتند و طعام را به او داده و خود فقط با آب افطار کردند، شب سوم - که بقیه طعام را آماده کرده بودند - اسیری بر آنها وارد شد و تقاضای طعام کرد، آنها نیز همه طعام را به او دادند .

چون صبح شد علی - علیه السلام - دست حسنین - علیهما السلام - را گرفت و محضر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - رسیدند . وقتی پیامبر اکرم دید که آنها از شدت گرسنگی می لرزند، با آنها به منزل فاطمه - علیها السلام - آمد . . . جبرئیل نازل گردید و گفت : یا رسول الله ! بگیر این سوره را خداوند تو را درباره اهل بیت تحیت فرموده است . آنگاه همه سوره را بر آن حضرت خواند .

امین الاسلام طبرسی (ره) آن را با اندکی تفاوت ، در مجمع

نقل کرده است و در آخر آن آمده است : (و نزول جبرئیل بسوره هل اتی) .

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود می گوید : پدرم علی بن ابراهیم از عبدالله بن میمون قداح از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده است که فرمود : (نزد فاطمه - علیهاالسلام - مقداری جو بود . آن را عصیده (77) نمود . هنگامی که پخته شد، آن را آورد تا بخورند، فقیری آمد و گفت : خداوند شما را رحمت کند! مرا اطعام کنید از آنچه خداوند روزیتان داده است . علی - علیه السلام - برخاست و ثلث طعام را به او داد . کمی بعد یتیمی آمد و گفت : خداوند شما را رحمت کند! از آنچه خدا داده است ، مرا اطعام کنید . علی - علیه السلام - برخاست و ثلث طعام را به او داد . آنگاه اسیری آمد و گفت : ((رحمکم الله اطعمونا مما رزقکم الله)) علی - علیه السلام - برخاست و ثلث بقیه را نیز به او داد و از (عصیده) چیزی نخوردند . خداوند در این باره این آیات شریفه را نازل فرمود : ((و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا تا : و کان سعیکم مشکورا)) .

امام - صلوات الله علیه - افزود : این درباره امیرالمؤ منین نازل شد . و این درباره هر مؤ منی که مثل این کار را برای خدا انجام دهد، جاری است .

در این روایت آمده است که : این جریان در یک شب انجام

گرفته ولی روایات دیگر که در تفسیر برهان نقل شده است . و همچنین روایات اهل سنت ، در آن است که این جریان در سه روز اتفاق افتاد . و در هر سه روز، آن بزرگواران ، با آب افطار کردند .

این واقعه و نزول آیات هل اتی در این باره ، مورد تصدیق شیعه و اهل سنت است . برای نمونه رجوع کنید به کتاب : اسباب النزول ، تاءلیف واحدی ، در سوره انسان مناقب خوارزمی ، صفحه 188 به بعد (فصل سابع عشر) تذکره سبط ابن جوزی ، صفحه 281 (باب حادی عشرفی ذکر خدیجه و فاطمه) تفسیر حافظ نسفی در هامش تفسیر خازن . ابن حجر در الاصابه (شرح حال فضه ؛ خادمه فاطمه - علیهاالسلام) و نور الابصار شبلنجی .

در الغدیر (78)، آن را از 34 منبع معتبر نقل کرده است .

آیه مؤ من

((افمن کان مؤ منا کمن کان فاسقا لایستوون)) (79)

یعنی : (آیا پس کسی که مؤ من است مثل کسی است که فاسق می باشد (این دو) مساوی نیستند) .

میان علی بن ابیطالب - علیه السلام - و ولید بن عقبه بن ابی معیط، جریانی پیش آمد . ولید به آن حضرت گفت : من در زبان از تو گویاترم ، و سر نیزه من از سر نیزه تو تیزتر است . و من بهتر از تو می توانم دشمن را به عقب برانم !!!

علی - علیه السلام - فرمود : ساکت شو! تو یک نفر فاسق هستی . خداوند در این باره ، آیه فوق را نازل

کرد . در الغدیر (80)، آن را از ده جا نقل کرده است . برای نمونه رجوع شود به تفسیر نیشابوری و ابن کثیر .

آیه مباهله

((فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین)) (81)

یعنی : (هر کس که درباره عیسی با تو محاجه کند، بعد از آنکه جریان او را دانسته ای ، بگو : بیایید بخوانیم پسران ما را و پسران شما را، زنان ما را و زنان شما را، ما را و نفسهای شما را، آنگاه به درگاه خدا ناله کنیم و لعنت خدا را از آن دروغگویان گردانیم) .

این آیه شریفه ، راجع به جریان (مباهله) است که عده ای از نصارای نجران ، به مدینه آمده و با رسول خدا - صلی الله علیه و آله - درباره عیسی - علیه السلام - به مجادله برخاستند . حضرت فرمود : عیسی بنده خدا بود . طعام می خورد، آب می آشامید، بول و غائط می کرد . آنها گفتند : پدرش چه کسی بود؟ وحی آمد که از آنها بپرس درباره آدم چه می گویند آیا بنده مخلوق نبود که می خورد می آشامید و حدث می کرد و زن می گرفت ؟ گفتند : آری . فرمود : پس پدر حضرت آدم چه کسی بود؟ آنها در جواب عاجز ماندند اما درباره حضرت عیسی قانع نشدند .

حضرت به آنها فرمود : با من مباهله کنید اگر راستگو باشم عذاب بر شما

نازل شود و اگر دروغگو باشم عذاب بر من نازل گردد . گفتند : با انصراف سخن گفتی لذا وعده مباهله گذاشتند .

قرار شد روز 24 ذیحجه از سال دهم هجرت ، مباهله انجام شود . رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با اطمینان به وعده خدا و با کمال آرامش ، به محل مباهله آمد علی بن ابیطالب در پیش ، فاطمه زهرا در پشت سر و آن حضرت نیز در وسط، دست حسنین - علیهم السلام - را گرفته و حرکت می کردند . سپس آن بزرگوار، دو زانو نشست و آماده مباهله گردید .

رئیس نصارا از دیدن آن منظره که چگونه رسول خدا- صلی الله علیه و آله - با آن اطمینان خاطر به محل آمده ، دانست که اگر آن حضرت ذره ای در حقانیت خویش و در وعده خدا شک داشت اقدام به چنین کاری نمی کرد لذا او دانست که در صورت مباهله ، نصارا از بین خواهند رفت . بدین خاطر به اتباع خود چنین گفت :

((یا معشر النصاری انی لاری وجوها لوشاء الله ان یزیل الجبل من مکانه لازاله بها فلا تباهلوا فتهلکوا . . .))

یعنی : (ای گروه نصارا! من چهره هایی را می بینم که اگر خدا بخواهد کوهی را از جایش برکند، بخاطر آنها برمی کند، مباهله نکنید و گرنه هلاک خواهید شد . . .)

آنها نیز مباهله نکرده و به جزیه حاضر شدند و حضرت هم از آنها پذیرفت . در این ماجرا رسول خدا - صلی الله علیه و آله - جز علی

فاطمه ، و حسنین - علیهم السلام - کسی را با خود نبرده است . و احدی از مسلمانان خلاف آن را نگفته است لذا دیگر نیازی به ذکر مآخذ و کتب نمی باشد . در این آیه شریفه ، علی بن ابیطالب - علیه السلام - (نفس) رسول خدا- صلی الله علیه و آله - شمرده شده است . و این از دلایل خلافت می باشد .

آیه تبلیغ

((یا ایها الرسول ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل رسالته و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین)) (82)

یعنی : (ای پیامبر! آنچه از جانب تو نازل شده است آن را به مردم برسان . و اگر این کار را انجام ندهی ، پیام خدا را نرسانده ای . خداوند تو را از شر دیگران حفظ می کند و خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند .)

این آیه شریفه ، هنگام مراجعت آن حضرت ، از (حجه الوداع) نازل شد . و به دنبال نزول آیه شریفه ، پیامبر اکرم دستور داد تا مردم در (غدیر خم) جمع شوند و آنگاه علی بن ابیطالب - علیه السلام - را به خلافت منصوب فرمود .

در تمام قرآن مجید، خطابی به این سنگینی به آن حضرت نشده است که ظاهر آن بسیار معتدل اما محتوای آن بسیار خشن و خطرناک است . خلاصه آن چنین است که خداوند می فرماید : اگر این کار را نکنی ، تو پیامبر نافرمانی هستی و از نبوت ساقط هستی و دیگر پیامبر من نخواهی بود؛ چون اگر پیامبر،

امر خدا را اطاعت نکند از پیامبری ساقط است .

بهر حال (بلغ ما انزل) حاکی است که قبلا خلافت علی - علیه السلام - نازل شده بود اما هنوز تبلیغ آن نرسیده بود که خداوند در آنجا به پیامبر اکرم فرمود : برسان آنچه را که قبلا نازل شده است .

((و ان لم تفعل بلغت رسالته)) ضمیر (رسالته) خواه به همه رسالت برگردد و یا به آن فرمان بخصوص ، در هر حال ، عدم تبلیغ آن ، مساوی با سقوط نبوت آن حضرت بود .

((والله یعصمک من الناس)) این قسمت ، نشان می دهد که پیامبر اکرم (ص) باطنا ناراحت بود از اینکه مردم جریان خلافت را چطور تعبیر خواهند کرد . و آیا اختلاف پدید می آید . آیا خواهند گفت با این همه صحابه ، چرا داماد خود را مقدم کرد؟ و . . . ولی خداوند فرمود : از اجرای رسالت خویش ، وحشت نکن خداوند نگهدار و حافظ تو می باشد .

((والله لا یهدی القوم الکافرین)) این قسمت ، حکایت از این دارد که نقشه دیگران ، خنثی خواهد شد و خداوند نخواهد گذاشت که کار انکار کنندگان ، پیش برود و موفقیتی به چنگ آورند .

واحدی نیشابوری (متوفای 468 هجری) در اسباب النزول ، صفحه 115 ذیل همین آیه شریفه نقل کرده است که : ابوسعید خدری گفت : این آیه در روز غدیر هم درباره علی بن ابیطالب نازل گردید .

فخر رازی در تفسیر کبیر خود (83) می گوید : ((.

. . نزلت الآیه فی فضل علی و لما نزلت هذه الآیه اخذ بیده و قال : من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه)) (84)

نیازی به ذکر منابع نیست چرا که شیعه ، به این مطلب اتفاق دارد . علامه امینی در الغدیر (85) آن را از سی کتاب معتبر اهل سنت نقل کرده است .

آیه اکمال الدین

((الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا)) (86)

یعنی : (امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما راضی شدم) .

آنگاه که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - علی بن ابیطالب - علیه السلام - را در (غدیر خم) به امامت ، منصوب کرد، هنوز از غدیر، خارج نشده بود که جبرئیل این آیه شریفه را آورد؛ یعنی با امامت علی بن ابیطالب ، دین تکمیل شد و نعمت خدا تمام گردید . و خداوند از دینی که با امامت علی بن ابیطالب است راضی و خشنود شد، به طوری که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از نزول این آیه شریفه متعجب شد و فرمود :

((الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضا الرب برسالتی و ولایه علی بن ابی طالب من بعدی)) .

مرحوم علامه امینی در الغدیر (87) آن را از شانزده کتاب اهل سنت ، نقل کرده است .

آیه سئل سائل

((سئل سائل بعذاب واقع ، للكافرين ليس له دافع من الله ذى المعارج))
(88)

آنگاه كه رسول خدا - صلى الله عليه و آله - على بن ابيطالب - عليه السلام - را در (غديرخم) به امامت منصوب كرد، اين مطلب در تمام بلاد شايع شد و مردم آن را براى يكديگر خبر دادند . حارث بن نعمان فهرى ، محضر آن حضرت آمد و گفت :

((يا محمد امرتنا من الله ان نشهد ان

لا اله الا الله و انک رسول الله و بالصلاه و الصوم و الحج و الزکاه ، فقبلنا منک ثم لم ترض ذلک رفعت بضبع ابن عمک ففضلته علینا و قلت من کنت مولاه فعلی مولاه)) .

یعنی : (ای محمد ! از جانب خدا ما را به وحدانیت خدا و رسالت خود و به نماز، روزه ، حج و زکات خواندی قبول کردیم ولی به اینها قانع نشدی تا دست عموزاده ات را بلند کرده و او را بر ما برتری داده و گفتی ((من کنت مولاه فعلی مولاه)) بگو تا بدانم که این کار از جانب خودت می باشد یا از جانب خداست ؟ ! حضرت فرمود : به خدایی که جز او خدایی نیست ، این دستور از جانب خداوند است) .

حارث بن نعمان بعد از شنیدن این سخن ، به طرف مرکب خود برگشت و می گفت : خدایا ! اگر آنچه محمد می گوید حق و راست می باشد پس از آسمان بر ما سنگ بباران و یا عذاب الیمی بر ما بفرست . او هنوز به مرکب خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش سقوط کرد و کشته شد . خداوند متعال در این باره آیات شریفه : (سئل سائل . . .) را نازل فرمود .

اسم آن بدبخت ، در روایت امام صادق - صلوات الله علیه - در مجمع البیان نعمان بن حرث فهری ، و در جاهای دیگر (حارث بن نعمان فهری)، و در تفسیر غریب القرآن ابوعبید هروی ، جابر بن نضر بن حارث ، است که

امیرالمؤ منین - علیه السلام - پدر او نضر بن حارث ، را که از اسرای (بدر) بود به دستور رسول خدا - صلی الله علیه و آله - گردن زد .

این جریان و نزول آیه شریفه را در این باره ، مرحوم امینی در الغدیر (89)، از سی کتاب معتبر اهل سنت ، نقل کرده است .

آیه انما ولیکم الله

این آیه شریفه درباره علی بن ابیطالب - علیه السلام - نازل شده است ؛ هنگامی که در رکوع نماز، انگشتر خویش را به سائل داد . در مجمع البیان نقل نموده است که : روزی عبدالله بن عباس در کنار زمزم نشسته بود و به لفظ : (قال رسول الله صلی الله علیه و آله) برای مردم حدیث می گفت . مردی که رخسار خود را پوشانده بود، در آنجا حاضر شد . هر چه ابن عباس می گفت : (قال رسول الله) آن مرد نیز آن را می گفت .

ابن عباس گفت : تو را به خدا تو کیستی ؟ مرد صورت خود را باز کرد و گفت : مردم ! هر کس مرا می شناسد که هیچ ، و هر که مرا نشناخته است من خودم را معرفی می کنم ؛ من (من جندب بن جناده بدری ، ابوذر غفاری) هستم . و با این دو چشمم دیدم - اگر دروغ گویم (کور) شوند - که می فرمود : ((علی قائد البرره و قاتل الکفره و منصور من نصره و مخذول من خذله)) .

بدانید که روزی با رسول خدا نماز ظهر خواندم ، سائلی در

مسجد چیزی خواست ، اما چیزی به او ندادند . او دست به آسمان برداشت که خدایا ! گواه باش ، من در مسجد رسول تو اظهار حاجت کردم اما کسی چیزی به من نداد . علی - علیه السلام - آن وقت در رکوع نماز بود، با انگشت کوچک دست که به آن انگشتر می کرد، به سائل اشاره نمود، سائل آن انگشتر را از انگشت علی گرفت . رسول خدا این عمل را دید و سر را به آسمان کرد و فرمود : خدایا ! برادرم موسی از تو خواست و گفت : ((رب اشرح لی صدری و یسرلی امری . . . واجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری)) (90) در جوابش نازل فرمودی که : ((سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما)) . (91)

خدایا !منم محمد، برگزیده و پیغمبر تو، سینه مرا فراخ گردان ، کارم را آسان کن و برای من وزیر و یاری از اهلم معین نما . علی برادرم را و با او مرا تقویت فرما .

به خدا سوگند رسول خدا سخن خویش را تمام نکرده بود که جبرئیل نازل شد و گفت : یا محمد ! بخوان ، گفت : چه بخوانم ؟ گفت : بخوان ((انما ولیکم الله و رسوله و الدین . . .)) .

سپس طبرسی می گوید : این خبر را ثعلبی با این سند، بعینه نقل کرده است . و ابوبکر رازی ، در کتاب احکام القرآن ، به نقل از مغربی و رمانی روایت کرده که این آیه

در حق علی نازل شد، آنگاه که در رکوع ، انگشتر خویش را به سائل بخشید . مجاهد و سدی نیز چنین گفته اند . و در این مضمون از امام صادق - علیه السلام - نیز نقل شده است .

نگارنده گوید : علامه امینی آن را در جلد دوم الغدیر صفحه 52 - 53 از تفسیر ثعلبی ، تفسیر طبری ، اسباب النزول واحدی ، تفسیر فخر رازی ، تفسیر خازن ، صواعق محرقه ابن حجر و مانند آن ، از کتب اهل سنت نقل کرده است .

و در المراجعات ، مرحوم شرف الدین در مراجعه چهلم به طور مفصل مطرح گردیده است . و من در تفسیر احسن الحدیث ، آیه شریفه فوق را به طور مشروح بررسی کرده و در اطلاق لفظ (الذین) به مفرد، سخن گفته ام برای اطلاع بیشتر، به آنجا رجوع شود . ناگفته نماند که : آیات نازله در شاءن اهل بیت - علیهم السلام - عموما و در شاءن علی - علیه السلام - خصوصا فراوان است . آیاتی که نقل گردید به عنوان نمونه بود .

استقلال روح در قرآن

به ضرورت دین مبین اسلام ، هر یک از ما انسانها در بدن خود، یک روح مستقل داریم که هنگام مرگ ، از بدن ما خارج شده و در جهان باقی می ماند . و چون روز قیامت فرا رسید، بدنها از خاک می رویند هر کسی به بدن خود باز می گردد . و انسان همان انسان دنیایی می شود . انکار روح مستقل ، موجب کفر است . صریحترین آیه شریفه در این باره

- قطع نظر از آیات نفخ روح - آیه 42 سوره مبارکه زمر می باشد که می فرماید :

((الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون)) (92)

یعنی : (خداوند هنگام مرگ ، ارواح را تحویل می گیرد و آنچه نمرده است آن را هنگام خواب تحویل می گیرد (چون در خواب تحویل گرفت) روحی را که بر آن مرگ و تحویل گرفته شدن ، نوشته است ، نگه می دارد . و روح دیگر را به بدن می فرستد . در این سخن ، آیاتی هست برای آنهایی که اهل تفکرند .

از این آیه شریفه چند مطلب به دست می آید که ذیلا بررسی می کنیم :

1 - نسبت (موت) به نفس و روح ، در جمله (لم تمت) و (قضی علیها الموت) به علت تحویل گرفته شدن است . وگرنه برای روح مرگی نیست . (والتی لم تمت) یعنی روحی که بدنش نمرده است و هنوز روح ، تحویل گرفته نشده است .

2 - (توفی) به معنای تحویل گرفتن و اخذ کامل است . (الله یتوفی الانفس) نشان می دهد که مرگ ، نیستی و نابودی نیست ، بلکه تحویل گرفته شدن است . جریان رفتن از دنیا در قرآن مجید، نوعا با کلمه (توفی ؛ به معنای تحویل گرفته شدن آمده است) بنابراین ، مرگ ، یک امر وجودی است .

3 - آیه شریفه ، صریح است

در اینکه روح یک موجود مستقلی می باشد و دو بار از بدن خارج می شود؛ یکی به هنگام مرگ ، و دیگر، هر روز هنگام خواب تا رسیدن اجل موعود . به عبارت دیگر : دومی پیوسته ادامه دارد .

4 - از آیه شریفه معلوم می شود که در بدن انسان دو تا روح وجود دارد یکی روح عقل و روح انسانی و دیگری ، روح زندگی و حیوانی . نهایت اینکه : هنگام مرگ ، هر دو روح از بدن خارج می شوند اما هنگام خواب ، فقط روح انسانی خارج می شود و روح زندگی در بدن باقی می ماند . این مطلب ، با روایتی که صریح می باشند، تکمیل می شود . در بحار الانوار (93) از امام کاظم - علیه السلام - نقل شده است که فرمود : (وقتی که انسان به خواب می رود، روح حیوانی در بدن اوست ، آنچه خارج می شود (روح عقل) است) :

((ان المرء اذا فان روح الحیوان باقیه فی البدن و الذی یخرج منه روح العقل)) .

عبد الغفار اسلمی ، راوی حدیث و یا کسی که در محضر امام - علیه السلام - حاضر بود، عرض کرد : خدای تعالی می فرماید : ((ان الله الانفس حین موتها اجل مسمی)) آیا این طور نیست که هر دو روح به طرف خدا می رود؟ آنچه را بخواهد نگاه می دارد و آنچه را بخواهد به بدن می فرستد؟

امام - صلوات الله علیه - فرمود : (نه ، فقط ارواح عقول ، به طرف

خدا می روند و ارواح حیات باقی هستند . آنها فقط با مرگ خارج می شوند) :

((فقال علیه السلام : انما یصیر الیه ارواح العقول فاما ارواح الحیاه فانها باقیه فی البدن لا یخرج الا بالموت)) .

سپس فرمود : (اگر روح حیات خارج می شد، بدن می مرد و بی حرکت می ماند) :

((و لو کان روح الحیاه خارجا لکان بدنا ملقی لا یتحرک)) .

و آنگاه اضافه فرمود : خداوند برای این کار در قرآن مثالی زده و آن فرمان اصحاب کهف است که می فرماید : ((و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال)) (94) .

یعنی : (بدن آنها را به طرف راست و چپ ، می گردانیم . آیا نمی بینی که حرکات بدن ، نشان می دهد که در آنها ارواح حیات ، بوده است ؟) .

همچنین استقلال روح ، از دو آیه ذیل ، کاملا آشکار است که منکران معاد می گفتند : (آیا وقتی که مردیم و پوسیدیم و در زمین گم شدیم باز در خلقت جدیدی خواهیم بود؟! ((و قالوا اذا ضللنا فی الارض ءانا لفی خلق جدید)) (95)

خداوند متعال در جواب آنان فرمود : ((قل یتوفاکم ملک الموت الذی و کل بکم ثم الی ربکم ترجعون)) (96) .

یعنی : ((ای رسول ما به آنها) بگو شمای واقعی ، روح شماست ملک الموت که ماءمور روح شماست ، جان شما را تحویل می گیرد و آنگاه به سوی پروردگار باز می گردید) .

آیه شریفه ، هم استقلال روح را می فهماند و

هم اینکه حقیقت انسان ، روح اوست نه بدن او که می پوسد و خاک می شود . ولی (روح) در تحویل و اختیار ملک الموت است .

در این زمینه آیات و روایات ، بسیار زیاد است . تمام آیات برزخ که درباره منعم و معذب بودن انسانها در عالم برزخ است ، و تمام آیات ((نفخت فیه من روحی)) و ((نفخ فیه من روحه)) دلیل بر استقلال و بقای روح است . مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار (97)، آیات و روایات و اقوال آن را در بابی به نام (باب حقیقه الروح والنفس) آورده است . در اینجا به عنوان تبریک سه حدیث نقل می شود :

((عن اءبی جعفر علیه السلام قال : ان العباد اذا ناموا خرجت ارواحهم الی السماء فما راءت الروح فی السماء فهو الحق و ما راءت فی الهواء فهو الاضغاث)) (98) .

یعنی : (بندگان چون بخوابند، ارواح آنها از بدن خارج شده و به سوی آسمان می رود، روح ، آنچه را که در آسمان ببیند آن حق است .

و آنچه را در هوا ببیند آن را خیالات آشفته می باشد .) .

2 - ((عن ابی عبدالله علیه السلام قال : مثل المؤ من و بدنه کجوهره فی صندوق ، اذا خرجت الجوهره منه طرح الصندوق و لم تتعب به قال : ان الارواح لا تمازج الابدان ولا تداخله ، انما هو کالکلل للبدن محیطه به)) . (99)

یعنی : (امام صادق - علیه السلام - فرمود : حکایت مؤ من و

بدنش ؛ مانند گوهری در صندوقی می باشد؛ چون گوهر خارج شود، صندوق انداخته می شود و گوهر از خارج شدن خود (یا انداخته شدن صندوق) ناراحت نمی شود . و فرمود : ارواح با بدنها مخلوط و متداخل نمی شوند بلکه ارواح برای بدنها مانند تاجی هستند و آنها را احاطه کرده اند) .

3 - ((قال امیر المؤ منین علیه السلام - : لا ینام الرجل و هو جنب و لا ینام الا علی طهور فان لم یجد الماء فلیتیم فان روح المؤ من ترفع الی الله تبارک و تعالی فیقلبها و یبارک علیها فان کان اجلها قد حضر جعلها فی کنوز رحمته و ان لم یکن اجلها قد حضر بعث مع امنائه من ملائکته فیردونها فی جسدها)) (100)

یعنی : (امیرالمؤ منین - علیه السلام - فرمود : انسان در حال جنابت نخوابد بلکه همیشه در حال طهارت بخوابد . و اگر آب پیدا نکرد، تیمم نماید؛ چون روح مؤ من (در حال خواب) به طرف خدا بالا می رود . پس خداوند آن را قبول کرده و برکت می دهد . اگر اجلش رسیده باشد آن را در خزانه های رحمت خویش ، قرار می دهد و گرنه ، آن را با ملائکه ای که امین می باشند می فرستند پس ملائکه آن را به جسدش باز می گردانند) .

این سه حدیث شریف ، در استقلال و ورود و خروج ، صریح ، روشن و غیر قابل تاءویل می باشند .

(اسراء و معراج) دو شی ء جداگانه هستند و نباید آن دو را یکی

شمرد . (اسراء) آن است که خداوند متعال حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - را در یک شب ، از مسجد الحرام (مکه) به مسجد اقصی (در بیت المقدس) برد که فاصله آن حدود 1200 کیلومتر است . و به قول زمخشری در کشاف ، مسافت چهل شبانه روز راه است ولی معراج رفتن آن حضرت به آسمانهاست .

قرآن مجید درباره اسراء، صریح و نص است . اما درباره معراج ، اشاراتی دارد . دلیل معراج ، روایات متواتر از طریق شیعه و اهل سنت است .

توضیح اینکه : خداوند درباره اسراء و سیر شبانه آن حضرت می فرماید : ((سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر)) . (101)

یعنی : (پاک و منزه است خدایی که بنده اش (محمد صلی الله علیه و آله) را در یک شب ، از مسجد الحرام به مسجد اقصی که در اطراف آن ، برکت به وجود آورده ایم تا بعض از آیات خود را به او نشان دهیم ، خداوند شنوا و داناست) .

این آیه شریفه نص و صریح است در رابطه با سیر شبانه آن حضرت که به طور اعجاز بوده است . منظور از آن ، نشان دادن آیات بود . این آیات ، شاید خود اسراء و آثار انبیای بنی اسرائیل در بیت المقدس و یا آیات معراج باشد که می فرماید : ((لقد رای من آیات ربه الکبری)) (102) چون بنابر روایات ، (معراج) بعد

از (اسراء) بوده است .

اما درباره معراج ، لازم است آیات سوره نجم را در نظر بگیریم که می فرماید : ((و النجم اذا هوی . ما ضل صاحبکم و ما غوی . و ما ینطق عن الهوی الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مره فاستوی و هو بالافق لاعلی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین اوادنی فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفؤ اد ما اری افتما رونه علی ما یری)) (103)

این آیات شریفه ، نشان دهنده آن است که جبرئیل از بالا و از آسمان به زمین فرود آمد و در قیافه انسانی ، ممثل شد . و بقدری به حضرت نزدیک گردید که فاصله اش با وی حدود دو متر بلکه کمتر شد . و آنگاه آنچه خداوند فرموده بود، برای حضرت ، بیان کرد . اگر فاصله دو سر قوس (کمان) یک متر باشد . جبرئیل بقدر دو متر یا کمتر از دو متر، با حضرت فاصله داشته است .

جبرئیل در ناحیه بالا بود که در آنجا ممثل به صورت آدم گردید . و آن وقت به حضرت نزدیک و نزدیکتر شد : (دنا فتدلی) (ما کذب الفؤ اد ما اءری) یعنی : قلب حضرت ، آنچه را که چشمش دیده بود، انکار نکرد بلکه قلبش نیز یقین کرد که او جبرئیل و فرشته وحی است . شما با آن حضرت در این کار مراء و مجادله نکنید . اما آیات بعدی ، ظهورشان در معراج است که می فرماید :

((و لقد راه نزله اخری عند سدره المنتهی عهدها جنه

الماءوی . اذ یغشی السدره ما یغشی ما زاغ البصر و ما طغی لقد رای من آیات ربه الکبری)) . (104)

یعنی : (رسول خدا -صلی الله علیه و آله - در نزول دیگر، جبرئیل را دید . و آن دیدن در نزد (سدره المنتهی) بود که بهشت ، جایگاه نیکوکاران نیز آنجاست . هنگامی او را دید که (سدره المنتهی) را می پوشانید . آنچه می پوشانید، چشم حضرت منحرف نشد و از حد دیدن خارج نگردید، بلکه جبرئیل را دید و آن یک (دیدن) حقیقی بود . مقداری از آیات بزرگ را نیز در آنجا دید) .

برخی احتمال داده اند که خداوند چشم آن حضرت را قوی گردانید و از زمین جبرئیل را در نزد سدره المنتهی مشاهده کرد . ولی این خلافت ظاهر است . بویژه با در نظر گرفتن روایاتی که در ذیل این آیات ، وارد شده است . در تفسیر احسن الحدیث (105)، آیات فوق را تفسیر کرده و روایات آن را نقل نموده ام برای تشکیل مطلب ، به آنجا رجوع شود .

مرحوم مجلسی در بحار الانوار (106)، می فرماید : ((اعلم ان عروجه صلی الله علیه و آله الی بیت المقدس ثم الی السماء فی لیله واحده بجسده الشریف مما دلت علیه الایات و الاخبار المتواتره من طرق الخاصه و العامه . . . و الاخبار الوارده فی هذا المطلب لا اظن مثلها ورد فی شی ء من اصول المذهب)) .

ناگفته نماند که : منظور ما از نقل این مطلب فقط بیان فرق بین اسراء و معراج بود والا

مطالب مفصل است .

بحثی پیرامون (اسماء حسنی)

در قرآن مجید، درباره خداوند متعال کلمه صفت و اوصاف نیامده است ، بلکه همه صفات حقتعالی با کلمه (اسم یا اسماء) آمده است ؛ مانند : ((والله الاسماء الحسنی فادعوه و ذروالذین یلحدون فی اسمائه سیجزون ما کانوا یعلمون)) (107)

یعنی : (نامهای نیکوتر از برای خداست ، خدا را با آنها بخوانید و ترک کنید آنان را که در اسماء خدا الحاد می کنند (و آنها را به مخلوقات نسبت می دهند) بزودی با اعمالشان مجازات می شوند) .

((قل ادعوا الله وادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی)) (108)

((الله لا اله الاهو السماء الحسنی)) (109) .

((هوالله البارءی له السماء الحسنی یسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم)) (110) .

این آیات شریفه می گویند که نامهای نیکوتر، مخصوص خداست . و در خداوند حقیقت است نه در دیگران . و از ((قل ادعوا الله او ادعواالرحمن)) به نظر می آید که (رحمن) با (الله) مساوی است نه اسماء دیگر .

حقایق اسماء الله ، عالم را پر کرده است . و از تدبیر هر گوشه ای از جهان ، یک یا چند اسم خداوند متجلی است . در دعای کمیل آمده است : ((و باسمائک التی ملاءت ارکان کل شی ء)) خواندن خداوند با اسماء او، خواستن از مبداء و مشیتی است که صفات و حقایق اسماء او در همه جا گسترده و متجلی است .

در قرآن مجید، مجموعا 127 اسم از

برای ذکر شده است . و آنها بنا به نقل تفسیر المیزان (111) به ترتیب الفبا به قرار ذیل می باشد :

الف : اله ، احد، اول ، آخر، اعلی ، اکرم ، اعلم ، ارحم الراحمین ، احکم الحاکمین ، احسن الخالقین ، اهل التقوی ، اهل المغفره ، اقرب و ابقی .

ب : باری ، باطن ، بر، بصیر و بدیع .

ت : تواب .

ج : جبار و جامع .

ح : حکیم ، حلیم ، حی ، حق ، حمید، حسیب ، حفیظ و حفی .

خ : خبیر، خالق ، خلاق ، خیر، خیرالماکرین ، خیرالرازقین ، خیرالحاکمین ، خیرالغابرین ، خیرالوارثین ، خیرالراحمین ، و خیرالمنزلین .

ذ : ذوالعرش ، ذوالطول ، ذوانتقام ، ذوالفضل العظیم ، ذوالرحمه ، ذوالقوه ، ذوالجلال و الاکرام ، ذوالمعراج .

ر : رحمن ، رحیم ، رؤ ف ، رب ، رفیع الدرجات ، رزاق و رقیب .

س : سمیع ، سلام ، سریع الحساب ، و سریع العقاب .

ش : شهید، شاکر، شکور، شدید العقاب و شدید المحال .

ص : صمد .

ظ : ظاهر

ع : علیم ، عزیز، عفو، علی ، عظیم ، علام الغیوب و عالم الغیب و الشهاده .

غ : غنی ، غفور، غفار، غالب غافر الذنب .

ف : فالق الاصباح ، فالق الحب والنوی ، فاطر و فتاح .

ق : قوی ، قدوس ، قاهر، قهار، قریب ، قادر، قدیر، قابل التوب و قائم علی کل نفس بما کسبت .

ک : کبیر، کریم و کافی .

ل : لطیف .

م : ملک ، مؤ من ، مهین ، متکبر، مصور، مجید، مجیب ، مبین ، مولی ، محیط، مقیت ، متعال ، محیی ، متین ، مقتدر، مستعان ، مبدءی و مالک الملک .

ن : نصیر و نور .

و : وهاب ، واحد، ولی ، والی ، واسع ، وکیل و ودود .

ه : هادی

در توحید صدوق از حضرت رضا از پدرانش از امیرالمؤ منین از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل شده است که فرمود : برای خداوند (99) اسم می باشد که هر کس خدا را به آنها بخواند، دعایش را مستجاب فرماید . هر کس که که آنها را بشمارد، داخل بهشت می شود، من آنها را در (قاموس قرآن) ماده حسن ، ذیل عنوان (اسماء الحسنی) نقل کرده ام .

در میان آنها لفظ (الله) نیست ، زیرا هر یک از آن اسماء، به معنای خاصی دلالت دارد ولی لفظ (الله) صفت ویژه ای در آن ملحوظ نیست ، بلکه جامع همه آنهاست .

در دعای جوشن کبیر - که یکی از ذخایر تشیع است و حتی در میان اهل سنت یافت نمی شود و شیعه باید به آن مباهات کند - هزار اسم برای خدای تعالی نقل شده است ؛ زیرا آن دعا صدبند می باشد . و در هر بند، ده اسم اسماء حسنی آمده است . و در هر بند، ترجیعی دارد که : ((سبحانک یا لا اله الا انت ، الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب .

((. .

آن دعا از حضرت سجاد از پدرش ، از جدش علی بن ابی طالب از رسول خدا - صلوات الله علیهم - نقل شده است که حضرت در یکی از جنگها، زره سنگینی در برداشت و آزارش می داد . آن حضرت خدا را خواند که جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا محمد؟ خدایت سلام می رساند و می گوید : این زره را برکن و این دعا را بخوان ، آن امان است برای تو و امت تو . . .

مرحوم مجلسی آن را در بحار (112) از بلد الامین کفعمی نقل کرده است . و در صفحه 384 آمده است که امام حسین - علیه السلام - فرمود : (پدرم مرا وصیت کرد که این دعا را حفظ کنم و بزرگ بدانم . آن را بر کفن او بنویسم . و همچنین آن را به اهل بیت خود یاد بدهم . و آنها را بر خواندن آن دعا ترغیب کنم) .

امکان وقوع قیامت و ضرورت آن

آیات قیامت ، در قرآن مجید از یک نظر به دو قسم تقسیم می شوند؛ آیاتی که می گویند : قیامت ممکن است و امر محالی نیست . و آیاتی که می گویند قیامت ضروری است و باید باشد . و اگر نباشد، نظام خلقت ناقص است . و حکمت و عدالت خداوند محدوش می شود . و چون نظام خلقت ناقص نیست و خدشه در عدالت و حکمت خداوند محال است ، پس باید آخرت ، قیامت و بهشت و جهنم باشد . و ما بحول الله ، به نحو ترتیب ، هر دو قسمت

از آیات را بررسی خواهیم کرد .

امکان وقوع معاد

آیاتی که بر امکان وقوع معاد دلالت می کنند، بسیارند . و ما به برخی از آنها نظر می افکنیم :

1 - ((و یقول الانسان ءاذا مامت لسوف اخرج حیا اولا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم شیئا))

یعنی : (انسانی که منکر معاد است می گوید : آیا وقتی که مردم بزودی زنده از قبر خارج خواهم شد؟ آیا آن انسان به یاد نمی آورم که مااو را پیش آفریدیم و حال آنکه چیز معینی نبود؟ !

در این دو آیه شریفه ، ابتدا اشکال منکر معاد، بدون خوف و ترس مطرح و سپس بدان داده شده است . و خلاصه آن چنین است که اگر ما در عالم خیال ، دویست سال به عقب برگردیم ، خواهیم دید که ما در جهان نبوده ایم بلکه فقط ذرات بدنهای ما به صورت پراکنده در املاح خاک و گازهای هوا و ذرات آب و غیره بوده است . و اکنون بعد از دویست سال نیز مجددا به حال اول برمی گردیم و باز خاک و ذرات خواهیم شد .

اکنون آیا ممکن است این نقشه تکرار شود و ما دوباره آفریده شویم ؟ در پاسخ این سؤ ال باید گفت : هیچ عاقلی نمی تواند بگوید خیر، این کار شدنی نیست ؛ چون یکبار ممکن است و ما به وجود آمده ایم ، پس از تکرار آن نیز باید ممکن باشد .

و یا بگوییم که : بشر از اول در دنیا نبود و بعدا به وجود آمده و همه جا را پر کرده است

، اکنون اگر در روی زمین اتفاقی رخ دهد و همه انسانها و به طور کلی ، حیات از بین برود، آیا تکرار به وجود آمدن حیات و انسانها ممکن است یا محال می باشد؟

در پاسخ این سؤ ال نیز هیچ عاقلی نمی تواند بگوید که آن محال است ، بلکه همه در جواب خواهند گفت : تکرار آن امکان پذیر است . این بیان قرآن کریم بقدری قاطع است که بالاتر از آن بیانی وجود ندارد .

2 - ((و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاءها اءول مره و هو بکل خلق علیم)) .

به روایت امام صادق - علیه السلام - ابی بن خلف ، که یکی از سران مشرکین مکه بود - استخوان مرده ای را با دست خود سایید و به صورت خاک درآورد و گفت : چه کسی می تواند این استخوانها را بعد از خاک شدن ، زنده گرداند؟ !

خداوند در پاسخ آن به پیامبر اکرم (ص) فرمود : (بگو همان کس زنده می کند که بار اول آن را زنده کرده است ؛ یعنی این استخوان از اول اینطور نبود، بلکه از زمین و اجزاء آن آفریده شده بود که اکنون دوباره خاک شده است ، همان خدایی که بار اول آنها را از خاک آفریده و به صورت استخوان درآورد، بار دیگر نیز می تواند این عمل را تکرار کند و آن را از سر بگیرد . این آیه شریفه نیز مانند آیه اول در امکان وقوع معاد می باشد و به هیچ نحو

قابل رد و یا خدشه نیست .

جمله (و نسی خلقه) حاکی از آن است که : اگر این شخص در خلقت و آفرینش خویش فکر می کرد و امکان تکرار آن را به یاد می آورد، چنین اشکالی نمی کرد، ولی چون آفرینش خودش را از یاد برده است لذا چنان گفت . جمله ((و هو بکل خلق علیم)) جواب سؤ ال مقدر است . گویا کسی می گوید : در دنیا انسانها از مادران متولد می شوند، مگر در آخرت نیز مادرانی خواهند بود تا انسانها را به دنیا آورند؟ !

در پاسخ فرمود : خداوند به هر نوع خلقت تواناست ؛ در دنیا شما را از مادران به وجود آورد و در آخرت نیز شما را از زمین خواهد رویاند؛ چنانکه علفها را از بین می رویاند .

3 - ((یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بداءنا اول خلق نعیده و عدا علینا انا کنا فاعلین)) (113)

یعنی : (یاد کن روزی را که آسمان را می پیچیم ، همانطور که طومار، نوشته ها را می پیچد، چنانکه اولین خلقت را شروع کرده ایم آن را دوباره اعاده می کنیم ، این وعده ای است بر عهده ما و ما یقینا آن را انجام خواهیم داد .)

اگر صفحه ای را که نوشته دارد بپیچیم ولوله کنیم ، طبعا نوشته ها ناپدید می شوند، همین گونه است اگر خداوند متعال آسمان را بپیچد و درهم فرو برد، اجرام ناپدید شده و به حالت (رتق) برمی گردند، چنانکه می فرماید : ((اولم یرالذین کفروا ان السموات والارض کانتا

رتقا ففتقناهما . . .)) (114)

این آیه شریفه اولا : درباره همه عالم است ، همانطور که دو آیه سابق ، تنها درباره انسان بود . ثانیا : هم وعده آمدن قیامت و هم استدلال به آن است ؛ یعنی : خدایی که توانسته است ابتدا آسمان را به وجود آورد، پس بر اعاده آن نیز قادر خواهد بود . و ثالثا : آیه شریفه در حد خود، بسیار عجیب و پرمحتواست .

4 - ((و هو الذی یبدؤ ا الخلق ثم یعیده و هو اهون علیه و له المثل الاءعلی فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم)) . (115)

یعنی : (خداوند کسانی است که خلقت را آغاز می کند، و سپس آن را از سر می گیرد . برای خداوند اعاده خلقت ، از خلقت اولی آسانتر است . برای اوست صفت والاتر در آسمانها و زمین . و اوست توانا و حکیم)

(و هو اهون علیه) حاکی از آن است که خلقت دوم ، به اعمال قدرت کمتری احتیاج دارد، نه اینکه خلقت اول بر خداوند مشکل بود ولی دومی آسانتر است . این آیه شریفه نیز مانند آیات گذشته در رابطه با امکان وقوع معاد می باشد؛ یعنی : (معاد) امر محالی نیست بکله خداوند بر آن قادر است .

5 - برای تکمیل این بحث ، چند نمونه از آیات شریفه را نقل می نماییم که تمام اینها در رابطه با امکان معاد و شدنی بودن آن است . و البته این آیات شریفه را فقط ترجمه می کنیم :

الف - ((منها خلقناکم و

فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری)) (116)

یعنی : (شما را از زمین آفریده ایم و هنگام مرگ (دوباره) به زمین باز می گردانیم . و شما را بار دیگر (در قیامت) از زمین بیرون می آوریم .

ب - ((والله انبتکم من الارض نباتا ثم یعیدکم فیها و یخرجکم اخراجا)) (117)

یعنی : (خداوند شما را به شیوه خاصی از زمین رویانید، سپس شما را به زمین برمی گرداند و (باز) در قیامت ، شما را به طرز مخصوصی از زمین خارج می کند) .

ج - ((فسیقولون من یعیدنا قل الذی فطرکم اول مره . . .)) (118)

یعنی : (بزودی خواهند گفت که کدام کس ما را به زندگی دنیا برمی گرداند؟ بگو : آن خدایی که اول بار آفریده است) .

د - ((نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین علی ان نبدل امثالکم و ننشئکم فیما لا تعلمون و لقد علمتم النشاءه الاولی فلولا تذکرون)) (119)

یعنی : (ما مرگ را در میان شما مقدر کرده ایم . و ما عاجز نیستیم از اینکه دیگران را به جای شم تبدیل کنیم و شما را در خلقتی که نمی دانید، به وجود آوریم . شما که خلقت اول را دانسته اید پس چرا از خلقت دوم را یادآور نمی شوید؟ !!

و همچنین آیاتی که خلقت انسان را در آخرت ، به روئیدن علفها و درختان در دنیا، تشبیه می کنند نظیر :

ه - ((و نزلنا من السماء مبارکا فانبتنا به جنات وحب الحصید و النخل باسقات لها طلع نضید رزقا للعباد

و احیینا به بلده میتا کذلک الخروج)) (120)

یعنی : (از آسمانها آب با برکتی نازل کردیم و با آن ، باغها و دانه های دروشدنی را رویانیدیم . و نخلهای بلند که میوه آنها روی هم چیده شده رویانیدیم ، برای روزی بندگان . و با آن آب ، دیار مرده را زنده کردیم . خارج شدن از قبرها نیز (در قیامت) چنین است)

این آیات شریفه حاکی از این معناست که انسانها در آخرت ؛ مانند علف از خاک خواهند رویید . همچنین است آیه نوزدهم از سوره روم ، آیه یازدهم از سوره زخرف ، آیه (57) از سوره اعراف ، و آیات پنجم تا هتم از سوره حج . شاید این آیات را در یک فصل جداگانه و مستقل بررسی نماییم .

تمام این آیات که بررسی یا اشاره گردید، درباره امکان معاد می باشند؛ یعنی (معاد) امری ممکن و معقول است . اینکه اگر کسی سؤ ال کند که آیا بدنهایی که در قیامت خواهد رویید، نظیر این بدنها خواهد بود یا عین آنها؟ پاسخ این سؤ ال ، در فصل (عینیت انسان در دنیا و آخرت) داده شده است که اصل انسان روح اوست و روح هم بدون کمترین تغییر، باقی خواهد ماند .

ضرورت و وجوب معاد

گفتیم : قسمت دوم از آیات معاد، همانها هستند که می گویند : باید معاد باشد، و آن حتمی است . والا عدالت و حکمت خداوند مخدوش خواهد بود . چون خدشه و اشکال در عدالت و حکمت خداوند محال است ، بنابراین این وقوع قیامت ، حتمی و ضروری می باشد

. از ابتدا مشیت الهی بر این قرار گرفته است که بعد از دنیا، آخرتی باشد . آیاتی که در این زمینه می باشند، بسیار است . و ما تنها آیاتی را که راجع به عدل و حکمت خداوند است ، نقل می کنیم :

1 - ((افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لاترجعون)) (121)

یعنی : (آیا گمان کرده اید که ما شما را عبث و بیهوده آفریده ایم . و شما به سوی ما باز نمی گردید؟ !

این آیه شریفه می فرماید : اگر رجوع الی الله و معاد نباشد، خلقت انسان عبث و بیهوده خواهد بود .

2 - ((و ما خلقنا السماء والارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الدین کفروا فویل للذین کفروا من النار)) (122)

یعنی : (ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو می باشد، باطل و بی هدف نیافریده ایم ، باطل بودن ، گمان کافران است پس وای بر کافران از آتش) .

این آیه شریفه می فرماید : اگر قیامت نباشد، خلقت آسمان و زمین و دیگر اشیاء، باطل خواهد بود . آیه اول ، درباره خلقت انسان بود ولی آیه شریفه دوم ، راجع به کائنات است ؛ یعنی در صورت نبودن آخرت ، آفرینش آنها بیهوده است .

3 - ((و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعبین ما خلقناهما الا بالحق ولکن اکثرهم لایعلمون ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین)) (123)

یعنی : (آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو می باشد، عبث و بی هدف نیافریده ایم

. آنها را جز به حق ، نیافریده ایم ، روز فصل و جدایی خوبان از بدان ، میقات و وعده گاه همه آنان است .)

این آیات شریفه نیز می فرمایند : اگر قیامت نباشد، پس خداوند کائنات را بازیچه و بی هدف آفریده است !

4 - ((و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و ان الساعه لاتیه فاصح الصفح الجمیل)) (124)

یعنی : (ما آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است را جز بحق نیافریده ایم . و یقینا قیامت خواهد آمد پس (از این منکران) اغماض کن اغماض خوبی) .

این آیه شریفه می فرماید : خلقت به حق کائنات منوط به آمدن قیامت است و اگر قیامت نباشد خلقت حق نیست بلکه باطل می باشد .

5 - ((و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار)) (125)

یعنی : (مؤ منان بعد از تفکر در خلقت آسمانها و زمین ، می گویند : خدایا ! اینها را باطل نیافریده ای تو پاکی از اینکه چیزی به باطل بیافرینی . پس ما را از عذاب آتش نگه دار (یعنی اگر آخرت نبود، خلقت کائنات ، باطل و بیهوده بود))

نتیجه :

خلاصه این آیات آن است که خداوند متعال چیزی را باطل ، بیهوده و بی هدف ، نمی آفریند . و محال است که کار عبثی انجام دهد . و چون این زندگی پر از رنج و بلا و دلهره و اضطراب ، نمی تواند هدف خداوند باشد و خداوند برای همین چند روز

بلا و مصیبت ، انسان را بیافریند، بنابراین ، باید آخرت و قیامتی باشد والا کار خداوند از خلقت انسانها، لغو و بیهوده خواهد بود . و چون آسمانها و زمین در رابطه با انسان آفریده شده است ، چنانچه می فرماید :

((و هو الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا . . .)) (126)

بنابراین ، اگر آخرت نبود، خلقت کائنات نیز باطل و بیهوده می شد . و این کار بر خدا محال است . پس باید آخرتی باشد .

ضرورت معاد از راه عدالت

اولا : بافت زندگی دنیا طوری است که بسیاری از کارها مطابق عدالت به پایان نمی رسد؛ مثلا عده کثیری از مردم ، در دنیا ظلم و ستم می کنند و پا را از حریم خویش بیرون نهاده و حق دیگران را به ستم غصب می کنند . و برای کسی حقی قائل نیستند . و سراسر زندگی چنین افرادی ، مشحون از انواع ظلمها، ستمها، بیدادها و جنایتها می باشد . و سرانجام نیز بدون اینکه به سزای عمل ظالمانه خویش برسند، چشم فرو بسته و از دنیا می روند . اگر قیامت نباشد،پس حساب این مظلومها چه خواهد شد . حق و حقوق این مردم بیچاره وضعیتی که توسط آن ستمگران به تاراج رفته است ، در کجا باید گرفته شود . و یا عده زیادی از مردم که طمعه هوسهای زورمداران عالم گردیده اند، انتقام آنان در کجا باید گرفته شود؟

ثانیا : بر فرض هم که دست انتقام گریبان برخی از این قاتلان و جنایتکاران را بگیرد،

آیا امکان دارد یک جنایتکار را عوض هزاران انسانی را که قربانی مطالع خویش نموده ، به سزای اعمالش برسانند؟ مثلا صدام را که قاتل بیش از صدها هزار انسان بی گناه می باشد، چگونه می توان انتقام این همه انسانها را از او گرفت ؟ و چه کسی و کدام قانون می تواند او را به کیفر تمام ظلمها و ستمهایش برساند؟

و یا مثلا (ترومن یهودی) رئیس جمهور اسبق آمریکا، در دو شهر (هیروشیما و ناکازاکی) حدود سیصد هزار انسان را ذوب کرد، وجود او چقدر توانایی دارد تا انتقام این همه جنایت هولناک از او گرفته شود، مگر او یک بدن بیشتر است ؟!

و یا برعکس افراد فوق ، شخصیتهای برجسته و هادیان الهی چون امام حسین - علیه السلام - و سایر شهداء که در راه رضای خداوند از جان گذشتند و دستورات الهی را به نحو احسن به انجام رساندند، پاداش بزرگ آنان را نمی توان در این دنیا ادا نمود . چرا که آنان جان خویش را برای رضای خداوند فدای اسلام و قرآن نمودند، و خون پاکشان برای احیای دین مبین اسلام ، بر زمین ریخته شد . چگونه می توان در این دنیای فانی و حقیر، پاداش آنان ادا شود . پس باید قیامت و دنیای دیگری باشد تا نیکوکاران به پاداش و بدکاران به کیفر برسند . و الا عدالت خداوند مخدوش می گردد و امر و نهی پروردگار، پایه و ضمانتی نخواهد داشت .

وانگهی در صورت عدم وجود قیامت ، نیکوکاران با تبهکاران مساوی بلکه بدکاران برنده خواهند بود . مثلا ما یزید

بن معاویه را عنصری پلید، آلوده و مغلوب می دانیم اما امام حسین - علیه السلام - را انسانی والا و فاتح می دانیم . اگر آخرت نباشد، یزید با امام حسین - علیه السلام - نه تنها فرقی نخواهد داشت بلکه برنده هم خواهد بود چرا که در دنیا به کام خود رسید و به آرزوهای خویش جامه عمل پوشید و به ظاهر بر دشمنان خود فائق آمد، اینجاست ک در صورت عدم آخرت ، عدل الهی مخدوش می شود و چون مخدوش شدن عدل خداوند محال است ، پس در وجود جهان آخرت ، تردیدی نیست و حتما خواهد بود .

ثالثا : اگر قیامتی نباشد، دیگر امر و نهی خداوند چه ضمانتی دارد؟ آنکه به دستور خداوند عمل نکند، چه سیلی ای خواهد خورد و آنکه عمل کند چه پاداشی دریافت خواهد کرد . آری ، مجموعه این علل و عوامل ، وجود قیامت را ضروری نموده است . اینک به ذکر برخی از آیاتی که به روز قیامت اشاره دارند، می پردازیم :

1- (((ام نجعل الدین امنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار))) (127) .

یعنی : (آیا آنهایی را که اهل ایمان و عمل می باشند؛ مانند مفسدان قرار می دهیم و یا متقین را مانند فاجران می گردانیم) .

این آیه شریفه در صورتی صحیح است که آخرتی باشد و الا نه تنها بدکاران با نیکوکاران یکسان می شوند بلکه بدکاران موفق تر خواهند بود؛ چون در دنیا به کامیابی کامل رسیده اند . و به هر آنچه اراده کرده اند، دست

یافته اند .

2- ((ام حسب الدین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالدین امنوا و عملوا الصالحات سواء محیاهم و مماتهم ساء ما یحکمون و خلق الله السموات و الارض بالحق و لتجزی کل نفس بما کسبت و هم لایظلمون)) (128) .

یعنی : (آیا آنان که گناهان را کسب کرده اند مانند کسانی که اهل ایمان و عمل هستند قرار می دهیم که حیات و ممات هر دو گروه یکی باشد، بد قضاوت کرده اند ! بلکه خداوند آسمانها و زمین را بحق آفرید، تا هر نفس با عمل خود مجازات شود . و آنها مظلوم نمی شوند) .

اگر جهان آخرت نباشد، این آیات نورانی ، قابل پیاده شدن نیست . و عدل الهی جای خود را پر نخواهد کرد . چون این کار محال است ، پی وجود جهان آخرت ، حتمی خواهد بود .

3- ((ان الساعه اتیه اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی)) (129) .

یعنی : ((خداوند متعال به حضرت موسی - علیه السلام می فرماید) جهان آخرت حتما خواهد آمد . آمدن آن را پنهان می دارم تا هر کس به آنچه انجام داده است ، مجازات گردد) .

یعنی پاداش نیکوکاران و مجازات نمودن تبهکاران ، در این دنیا پیاده نمی شود و عدل الهی جای خود را نمی گیرد . پس باید جهان آخرت وجود داشته باشد .

4- ((افمن کان مؤ منا کمن کان فاسقا لایستوون اما الدین امنوا و عملوا الصالحات فلهم جنات الماءوی . . . و اما الدین فسقوا فماءواهم النار)) (130) .

یعنی : (آیا

آنکه مؤ من است مانند فاسق خواهد بود، نه آن دو گروه ، مساوی نخواهند بود . (در نتیجه) اهل ایمان و عمل ، جایشان بهشت . . . و اهل فسق و فساد، در آتش هستند) .

اگر آخرت نمی بود، مؤ من و فاسق مساوی می شدند، بلکه فاسق بالاتر از مؤ من بود . این مطلب را با کلامی از مرحوم شهید مطهری ، به پایان می بریم . او در توجیه این آیات می نویسد :

اینجا لازم است توضیحی درباره این دو اصل (حکمت و عدالت) بدهیم که چگونه است که عدل الهی و هم حکمت الهی ، حیات جاویدان را ایجاب می کند . و چگونه است که اگر فرض کنیم حیات جاویدانی در پی این حیات محدود نباشد، که هر کس به نتیجه جاوید کردارش برسد، آفرینش جهان و انسان ، هم از نظر عدل الهی غیرقابل توجیه است و هم از نظر حکمت الهی . از عدل الهی آغاز می کنیم :

اگر حیات جاویدان در کار نباشد، مثل انسانهایی که در نظام ایمان و عمل ، حرکت کرده اند و انسانهایی که در نظام ضد ایمان و عمل حرکت کرده اند، مثل شاگردانی است که برخی تکالیف خود را به نحو احسن انجام داده اند و برخی دیگر وقت خود را به بازیگوشی گذرانده اند . و معلم بخواهد همه آنها را از نمره محروم کند . این محرومیت ، ظلم است و برخلاف اصل عدل می باشد .

این مطلب را با بیانی ساده تر نیز می توان ادا کرد و آن اینکه

: خداوند مردم را دعوت کرده است به ایمان و نیکوکاری . مردم از لحاظ پذیرش این دعوت ، دو گونه شده اند؛ برخی این دعوت را پذیرفته و نظام فکری و عملی و اخلاقی خود را بر آن تطبیق داده اند، و برخی دیگر نپذیرفته و به بدکاری و فساد پرداخته اند . از طرف دیگر می بینیم که نظام این جهان بر این نیست که صد در صد نیکوکاران را پاداش بدهد و بدکاران را کیفر، بلکه برخی نیکوکاریها هست که حیات انسان به آن پایان می یابد و مجالی برای پاداش نیست . پس باید جهانی دیگر باشد که نیکوکاران پاداش کامل نیکوکاری خود را دریافت کنند و بدکاران کیفر کار خود را، وگرنه بر خلاف عدل الهی است .

و اما از نظر حکمت الهی : ما انسانها کارهایمان بر دو قسم است : کارهای عبث و بیهوده که نتیجه ای بر آن مترتب نیست . و دیگر کارهای بخردانه و عقل پسند که نتائج خوب و مفیدی به بار می آورد . . . کار حکیمانه خداوند عبارت است از کاری که مخلوق را به کمال لایق خود برساند . و نسبت دادن کار عبث به خداوند، آن است که مخلوقی را بیافریند بدون آنکه مخلوق را به کمال لایقش برساند .

. . . اینجاست که فکر بیهودگی و پوچی در آفرینش ، برای گروهی پیدا شده است . می گویند جهان ، حکم قافله ای را دارد که دائما در حرکت است و منزل عوض می کند . و هیچگاه به مقصد واقعی نمی رسد . هر

مقصد به نوبه خود یک منزل است ؛ زیرا طبیعت از آن نیز عبور می کند و آن را پشت سر می گذارد . بدیهی است که یک حرکت و یک سفر، آنگاه معنا و مفهوم پیدا می کند که یک مقصد واقعی در انتظار باشد . اما اگر همه مقصدها و منزلها عبارت باشند از رفتنها، و منزلها و رسیدنها نداشته باشد، این حرکت و این سفر، جز بیهودگیها چیزی نیست .

. . . پاسخی که قرآن می دهد این است که : آری ، اگر تنها طبیعت و دنیا بود و بس ، اگر همه زادنها برای مردن و همه روییدنیها برای زرد و خشک شدن بود . . . جای این اشکال و شبهه بود . . . اما هستی به دنیا محدود نمی شود . دنیا آخرت را به دنبال دارد . دنیا (رفتن) و آخرت (رسیدن) است . علی - علیه السلام - می فرماید : ((الدنیا دار مجاز و الآخره دار قرار)) (131) اگر جهان آخرت نبود، جهان ، مقصد نهایی نداشت . . . و به اصطلاح قرآن ، خلقت و آفرینش (عبث) و (باطل) و (لعب) بود، اما پیامبران آمدند که جلوی این اشتباه اساسی را بگیرند . و ما را به حقیقتی آگاه سازند که ندانستن آن ، سراسر هستی را در نظر ما پوچ می کند(132) ((افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لاترجعون)) (133) .

عایشه و آزار دادن به رسول خدا (ص)

سوره تحریم از قرآن کریم ، حاکی است که برخی از زنان رسول خدا - صلی الله

علیه و آله - او را بسیار ناراحت می کردند تا جایی که حضرت ، با سوگند، بعضی از چیزها را بر خود، حرام کرد . خداوند متعال در مقام دلسوزی ، خطاب به رسول خدا فرمود :

((یا ایها النبی لم ترحم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک والله غفور رحیم)) (134) .

از میان شاءن نزولها از همه گویاتر، نقل مرحوم طبرسی است که گفته است : عایشه می گوید : رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در منزل زینب دختر جحش (یکی از زنان آن حضرت) بیشتر توقف می کرد . و زینب ، شربت عسلی که تهیه کرده بود، به آن حضرت می نوشانید . لذا من با حفصه (دختر عمو) قرار گذاشتیم وقتی که رسول خدا به منزل هر یک از ما داخل شد، بگوییم : یا رسول الله ! از دهان شما بوی مغافیر (درختی که گل بدبویی دارد) می آید مگر از آن خورده اید؟ !

وقتی پیامبر اکرم به منزل آنها داخل شد، آن دو مطلب را به زبان آوردند . حضرت فرمود : نه ، بلکه من در منزل زینب ، شربت عسل خورده ام . دیگر هرگز از آن نخواهم خورد .

بخاری نیز در صحیح خود، جلد ششم ، صفحه 194 کتاب تفسیر، آن را نقل کرده است . و از آیه : ((قد فرض الله لکم تحله ایمانکم . . .)) (135) معلوم می شود که حضرت قشم یاد کرده بود که از آن نخورد . و خداوند فرمود : می توانی با کفاره دادن ،

قسم خود را بشکنی .

به هر حال ، در آیه چهارم این سوره ، به طور تثنیه به دو نفر از زنان آن حضرت خطاب می شود که قلب شما به علت اذیت کردن پیامبر اکرم ، از حق منحرف شده است . و اگر بر علیه رسول ما تبانی کنید، بدانید که خدا، جبرئیل و نیکوکار مؤ منان (علی علیه السلام) و ملائکه ، کمک آن حضرت هستند . این چه تهدیدی است و آن دو زن چقدر حضرت را اذیت می کردند؟ آیه شریفه این چنین است :

((ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤ منین و الملائکه بعد ذلک ظهیر))

(136) .

این دو زن کدامند که در آیه شریفه ، سه بار با صیغه تثنیه به آن دو خطاب شده است (تتوبا، قلوبکما و تظاهرا) به اتفاق شیعه و اهل سنت ، آن دو زن یکی عایشه دختر ابوبکر و دیگری حفصه دختر عمر بن خطاب است .

ترمذی در سنن خود نقل کرده است که ابن عباس می گوید : بسیار آرزو داشتم که از عمر بن خطاب بپرسم آن دو زن کدامند . تا اینکه عمر در سالی که به حج رفت من هم با او به حج رفتم . در بعضی از منازل از جاده کنار رفت و من نیز با او رفتم . آب ریختم و او وضو گرفت سپس گفتم : یا امیرالمؤ منین ! آن دو نفر از زنان پیامبر که خداوند در حق آنان می فرماید : ((

ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه))
(137) کدامند؟

گفت : عجبا ! یابن عباس ! آن دو، عایشه و حفصه هستند . ولی از سؤ ال من ناراحت شده بود(138) این مطلب را زمخشری نیز در کشاف ، در تفسیر آیه شریفه ، بخاری در صحیح خود، جلد ششم ، صفحه 195، کتاب تفسیر سوره تحریم ، حلبی در سیره خود، جلد سوم ، در ضمن نقل حالات حفصه ، و خازن و نسفی نیز در تفسیر خود نقل کرده اند .

بنابراین ، معلوم می شود که آن دو زن ، حضرت را بسیار ناراحت کرده اند تا جایی که قرآن مجید، تقریبا به طور صریح ، آن دو را کوبیده است .

آزمایش حضرت ابراهیم و امامت او

آیه 124 از سوره مبارکه بقره ، آیه ای بحث انگیز و قابل دقت می باشد . ابتدا آیه شریفه را نقل و ترجمه می نماییم و سپس نکاتی را که از آن فهمیده می شود، مورد بررسی قرار می دهیم :

((واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین)) (139) .

یعنی : (چون ابراهیم را خدایش با دستورهایی امتحان کرد، و ابراهیم آنها را به اتمام رسانید، خداوند فرمود : من تو را برای مردم ، امام و پیشوا قرار دادم . ابراهیم گفت : از ذریه من نیز؟ خداوند فرمود : عهد من به ظالمان نمی رسد) .

این آیه شریفه از چند جهت قابل بررسی است :

1- منظور از (کلمات) و دستوراتی که

خداوند متعال ، حضرت ابراهیم را با آنها امتحان کرد چیست ؟ در مجمع البیان از امام صادق - علیه السلام - روایت شده که منظور از (کلمات)، دستور ذبح نمودن حضرت اسماعیل در خواب است . ظاهرا اسکان ذریه اش در سرزمین مکه نیز از آن باشد .

2- (امامت) جعل خدایی و در اختیار و تحت قدرت اوست . به عبارت دیگر : همانطور که نبوت ، منصب خدایی است و باید به دست او منصوب شود، امام نیز باید به فرمان خداوند منصوب شود . چرا که هیچکدام اینها در دست مردم نیست .

3- امامت حضرت ابراهیم - علیه السلام - بعد از نبوت او بوده است بنابراین ، (امامت) مقام دیگری است که به وی عطا شده بود . آن حضرت ، مدتها پیش از آنکه ماءمور به ذبح حضرت اسماعیل باشد، به نبوت رسیده بود . لذا در کافی از حضرت باقر - علیه السلام - نقل شده است که : خداوند متعال ، حضرت ابراهیم را (عبد) اتخاذ کرد، پیش از آنکه مبعوث گرداند . و او را (نبی) گردانید، پیش از آنکه (رسول) گرداند . و (رسول) گردانید پیش از آنکه (خلیل) گرداند . و (خلیل) گردانید، پیش از آنکه (امام) گرداند .

هنگامی که همه اینها برای او جمع گردید - حضرت در اینجا مشت خود را جمع کرد - خداوند به او فرمود : ((انی جاعلک للناس اماما)) و چون حضرت ابراهیم - علیه السلام - متوجه بزرگی مقام امامت بود، گفت : (و من

ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین) .

4- امامت عهد خدایی است . و این ، بیان دیگری در تاءیید ((انی جاعلک . . .)) می باشد .

5- امامت به ظالمان نمی رسد : ((لاینال عهدی الظالمین)) . اطلاق آیه شریفه این است که مقام ولایت عهدی ، به هیچ ظالمی نمی رسد، خواه فعلا ظالم باشد و یا در گذشته ظالم بوده و اکنون توبه کرده است ؛ زیرا اطلاق لفظ (ظالم) بر کسی که قبلا نیز ظالم بود، صحیح است . لذا از آیه شریفه استفاده می شود که امام حتما باید (معصوم) باشد .

علامه طباطبائی در المیزان می فرماید : با این بیان ظاهر شد که مراد از (ظالمین) مطلق (من صدر عنه ظلم ما) است ؛ از شرک یا معصیت . هر چند که این ظلم ، فقط در وقتی از عمرش بوده و سپس توبه کرده باشد .

از برخی از اساتید ما (ره) از دلالت آیه بر عصمت امام - علیه السلام سؤ ال شد؟ فرمود : مردم به حسب قسمت عقلیه چهار قسم اند؟

1- آنکه در همه عمر ظالم بوده است .

2- آنکه در هیچ وقت ظالم نبوده است .

3- آنکه در اول عمر ظالم بوده اما بعدا توبه کرده است .

4- آنکه اول عمر ظالم نبوده اما بعدا ظالم شده است .

شاءن حضرت ابراهیم - علیه السلام - اجل است از اینکه (امامت) را برای افراد قسم اول یا قسم چهارم بخواهد . پس فقط قسم دوم و سوم ، باقی می

ماند . و در این صورت ، مراد از ظالمی که عهد خدا به او نمی رسد، فقط قسم سوم می باشد . بنابراین ، مصداق آیه شریفه ، افراد قسم دوم می باشد که اصلا ظالم نبوده اند؛ یعنی معصوم هستند .

مراد از امامت چیست ؟

اکنون باید دید که مراد از (امامت) در اینجا چیست ؟ در پاسخ این سوال باید گفت : ممکن است مراد از آن یکی از این سه معنای ذیل باشد :

اول : به معنای مقتدا بودن در افعال و اقوال .

دوم : پیشوا بودن در اداره امور مردم ، پیاده کردن احکام خدا، حکومت در جامعه ، اقامه حدود و جنگ با دشمن و . . .

معنای اول ، شامل همه انبیا می شود . و هیچ پیامبری نیست مگر آنکه مقتدا در افعال و اقوال است . ولی راجع به معنای دوم باید گفت : ممکن است پیامبری ماءمور به تشکیل حکومت و پیاده کردن احکام الهی نشود . اما خداوند متعال : این مقام و امامت را به حضرت ابراهیم - علیه السلام - داده است .

سوم : به معنای (ولایت) است . امام به معنای سوم ، یک انسان کامل ، منحصر بفرد، یک قطب ، یک حجت و یک ولی اکمل است . زنده و مرده او یکی است . همانطور که در زندگی می شنود، بعد از مردن نیز مصداق ((اشهد انک تسمع کلامی و تشهد مقامی)) (140) می باشد . چنانکه اغلب زیارتهای معصومین - علیهم السلام - با کلمه خطاب (علیک و علیکم) است .

از هفتاد و سه نوع اسم اعظم خداوند، هفتاد و دو نوع آن ، نزد امام می باشد؛ همان اسم اعظمی که عاصف بن برخیا؛ وزیر حضرت سلیمان بن داوود - علیهماالسلام - به وسیله آن ، تخت ملکه (سباء) را در یک چشم بهم زدن نزد حضرت سلیمان ، حاضر کرد(141) .

(امام) کسی است که اعمال بندگان ، شب و روز بر او عرضه می شود و آنها را می داند . و در روز قیامت بر اعمال آنها گواهی خواهد داد(142) .

(امام) کسی است که علم غیب می داند و خداوند مقداری از علم غیب را به او آموخته است تا جایی که علی بن ابیطالب - علیه السلام - قبل از شروع به جنگ با خوارج ، فرمود : (به خدا قسم ! ده نفر از یاران من شهید نمی شوند، و ده نفر از آنها زنده نمی ماند) .

پس از تمام شدن جنگ ، از یاران آن حضرت ، فقط هشت نفر شهید شده بود و از خوارج - که چهار هزار نفر بودند - فقط نه نفر زنده ماندند(143) .

(امام) دارای روحی است که با آن همه جای دنیا را می بیند . و از همه جریانها باخبر است . در حالی که در خانه خود نشسته است (144) .

به احتمال نزدیک به یقین و یا به طور یقین ، مراد از (امامت) در آیه شریفه ، معنای سوم است که خداوند ابراهیم - علیه السلام - را پس از آنکه از عهده امتحانها برآمد، به چنین مقامی رفیع ، رسانید

. و تا آن وقت به آن مقام بزرگ نرسیده بود .

از تفسیر المیزان معلوم می شود که علامه طباطبائی (ره) نیز این معنا را اختیار فرموده است . و این مقامی است که جا داشت حضرت ابراهیم - علیه السلام - آن را برای ذریه اش نیز بخواهد .

بحثی پیرامون بداء

((یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب (145)))

یعنی : (خداوند هر چه را بخواهد (از احکام یا حوادث عالم) محو و هر چه را بخواهد اثبات می کند و اصل کتاب آفرینش در نزد اوست) .

باید بدانیم که عالم ، عالم اسباب و مسببات است . و خداوند متعال خواسته است که کارها با اسباب و علل خود جریان پیدا کنند . امام صادق - علیه السلام - می فرماید : ((ابی الله یجری الاشیاء الا باسباب . . . (146))) . هر نتیجه ای معلول علل و مقدمات آن است . و چیزی بدون علت ، موجود نمی شود . این حکم در همه کائنات جریان دارد .

جهانی که ما در آن زندگی می کنیم این طور نیست که بگوییم : عالم ، عالم جبر مطلق است . و هر چیزی به طور علل و معلول تا انقراض عالم ، معلوم و معین شده و هرگز قابل تغییر و تبدیل نخواهد بود . به عبارت دیگر : این گونه نیست که بگوییم علل و اسباب و معلومات و مسببات در پی هم چیده شده و بدون تغییر و تبدیل ، بتدریج جای خود را خواهند یافت . و اگر چنین

باشد - نعوذ بالله - تكليف ، عقاب ، ثواب ، دع ، تضرع ، توبه ، بهشت و جهنم باطل خواهد شد . و بالاتر از اينها، لازم مى آيد كه خداوند متعال از مخلوقات خويش ، مسلوب الاختيار گردد . چنانچه يهود - لعنهم الله - به اين مطلب قائل شده و گفتند : (يدالله مغلوقه) خداوند نيز در پاسخ آنان فرمود : ((علت ايديهم و لعنوا بما قالوا بل يداه مبسوطتان ينفق كيف يشاء (147)))

يعنى : (به واسطه اين گفتار دروغ دست آنها بسته شده و به لعن خداوند گرفتار شدند . بلكه دو دست خداوند (دست قدرت و رحمت او) گشاده است ، هرگونه بخواهد، اتفاق مى كند) .

بلكه حق آنها است كه : تمام كارها و جريانهاى عالم ، روى علل و اسباب مى چرخد . اما خداوند دائما، مسببات و معلولات را با تبديل علل و اسباب ، عوض مى كند . به عبارت ديگر : خداوند متعال عمر انسانها را روى تغيير علل و اسباب ، كم و زياد مى كند . سرنوشتها را تغيير مى دهد، عزيزها را ذليل و ذليلها را عزيز مى گرداند . و آنكه مستحق عذاب بود، اهل بهشت مى گرداند و بالعكس . فصلى را كه بنا بود باران بيايد بدون باران مى كند : ملتى را پيروز و ملتى را مغلوب مى كند .

چنانچه قرآن مجيد مى فرمايد : ((يمحوا الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب)) .

يعنى : (چيزى را كه بنا بود موجود شود و به وجود بيايد، خداوند آن

محو می کند و نمی گذارد به وجود بیاید . و چیزی را که بنا بود به وجود نیاید، به وجود می آورد) .

و نیز فرمود : ((ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (148)))

یعنی : (اگر مردم استعداد و قابلیت خویش را از دست دادند، خداوند نعمت خویش را تغییر می دهد) .

در اینجا سه مطلب وجود دارد که باید مورد بررسی قرار گیرد اول : بدا چیست ؟ دوم : تاءثیر عالم سفلی در عالم بالا . و سوم : ایجاد و خلقت دائم از سوی خداوند متعال .

بداء چیست ؟

(بداء) در اسلام ، اولین بار توسط اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - مطرح شد . و قبل از آنان کسی این مسئله را مطرح نکرده بود . و آن این است که خداوند متعال با تغییر اسباب ، مسببات را تغییر می دهد، مثلا به علت (صله رحم) عمر کسی را زیاد می کند که به والدین یا اقربایش کمک می کند و در اثر عقوق و قطع رحم ، عمر او را ناقص می گرداند و هکذا . . .

و اهل سنت چون از این معنا غافل هستند لذا به شیعه حمله کرده اند بدون آنکه در گفتار شیعه دقت کنند، مثلا فخر رازی در تفسیر ((یمحوا الله ما یشاء و یثبت)) گفته است : رافضی ها می گویند (بداء) بر خداوند جایز است . بداء این است که خداوند چیزی را بداند و سپس خلاف آن برای خداوند ثابت شود !(149)

در کافی از زراره از امام باقر یا امام

صادق - علیهماالسلام - نقل شده است که فرموده است : (((ما عبد الله بشی ء مثل البداء)) ؛ یعنی : خداوند با چیزی مثل (بداء) عبادت نشده است) .

و در روایت هشام بن سالم از امام صادق - علیه السلام - نقل نموده که حضرت فرمود : ((ما عظم الله بمثل البداء)) (150) . معنای این هر دو حدیث ، کاملا معلوم است که یعنی : تغییر اسباب ، مسببات و علل و معلول در دست خداوند است . محمد بن مسلم از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده است که فرمود : ((ما بعث الله نبیا حتی یاءخذ علیه ثلاث خصال : الا قرار له بالعبودیه و خلع الانداد و ان الله یقدم من یشاء و یؤ خر من یشاء)) (151) .

یعنی : (خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر آنکه ابتدا سه عهد را از او گرفت : اول اقرار به عبادت خداوند دوم : از بین بردن بتها و سوم اینکه : اختیار جریانهای عالم در دست خداوند است و آنچه را که بخواهد جلو می اندازد و آنچه را که بخواهد به تاءخیر می اندازد) .

آیت الله خوئی در البیان می فرماید : قضای الهی به سه قسم تقسیم می شود :

اول : قضایی که کسی را از بندگانش بر آن مطلع نکرده و علم مخزونی می باشد که مخصوص خودش فرموده است . در این قضاء و علم ، بدون شک (بداء) واقع نمی شود . بلکه در بسیاری از روایات اهل بیت -

عليهم السلام - وارد شده كه منشاء (بداء) همين علم است يعنى از آن سرچشمه مى گيرد . ابوبصير از امام صادق عليه السلام - نقل كرده است كه فرمود :

((ان لله علمين علم مكنون مخزون لايعلمه الا هو، من ذلک يكون البداء، و علم علمه ملائكته و رسله و انبيائه و نحن نعلمه)) (152) .

خلاصه اين حديث شريف ، اين است كه در علم اول ، بداء حاصل نمى شود، بلكه آن ، منشاء بداء و علت بداء است .

دوم : قضايى كه خداوند متعال آن را به ملائكه و انبياء خبر داده است كه آن حتما واقع خواهد شد . در اين قضا نيز (بداء) حاصل نمى شود؛ زيرا لازمه اش اين است كه خداوند متعال خود و ملائكه و پيامبرانش را تكذيب كند . و اين محال است .

عياشى از فضيل نقل كرده است كه مى گويد : از حضرت ابوجعفر امام باقر - عليه السلام - شنيدم كه مى فرمود : (از امور حتمى ، امورى هستند كه لامحاله واقع مى شود . و باز از امور برخى امور هستند كه موقوفه و مشروط عندالله هستند . خداوند از آنها آنچه را بخواهد جلو مى اندازد و آنچه را كه بخواهد محو مى كند . و آنچه را بخواهد اثبات مى كند . و كسى از بندگانش را به اين مشروط واقف نكرده است . و اما آنچه رسولان خبر داده اند لامحاله انجام خواهد شد؛ زيرا خداوند نه خودش را تكذيب مى كند و نه پيامبرانش و نه ملائكه اش را) :

((روى

العیاشی عن الفضیل قال : سمعت اباجعفر علیه السلام یقول من الامور المحتومه امور جائیه لامحاله و من الامور موقوفه عند الله یقدم منها ما یشاء، و یمحوا ما یشاء و یثبت ما یشاء لم یطلع علی ذلک احدا - یعنی الموقوفه - فاما ما جائت به الرسل فهی کائنه لایکذب نفسه و لا نبیه و لا ملائکته)) (153) .

سوم : قضایی است که خداوند آن را به پیامبر و ملائکه اش خبر داده است که آنها واقع خواهد شد ولی مشروط است به اینکه اراده خداوند برخلاف آن تعلق نگیرد . و این همان قسم است که در آن بدا واقع می شود . روایات اهل بیت - علیهم السلام - حاکی است که خداوند متعال به انبیاء و ملائکه خبر می دهد و نیز به ملائکه خبر می دهد که باز اراده و مشیت مرا هنگام وقوع ، در نظر بگیرید .

امام صادق - علیه السلام - به ابن مسکان فرمود : چون شب قدر گردد، ملائکه و روح و کاتبان (سرنوشتها)، به آسمان دنیا نازل می شوند و آنچه از قضای خداوند در آن سال باشد آن را می نویسند . و چون خداوند بخواهد چیزی را مقدم یا مؤ خر کند و یا چیزی را کم کند، به ملک امر می کند تا آنچه را که خداوند بخواهد آن را محو کند و آنچه را اراده نماید، ثبت نماید و آن را بنویسد :

((عن عبدالله بن مسکان عن ابی عبدالله علیه السلام قال : اذا کان لیله القدر نزلت الملائکه و الروح و الکتبه الی سماء

الدنیا، فیکتبون ما یکون من قضاء الله تعالی فی تلک السنه فاذا اراد الله ان یقدم شیئا او یؤ خره او ینقص شیئا امر الملک ان یمحوا ما یشاء ثم اثبت الذی اراده)) (154) .

علی بن ابراهیم در تفسیر خود، ذیل آیه ((فیها یفرق کل امر حکیم)) (155) می گوید : پدرم از ابن ابی عمیر از عبدالله بن مسکان از امام باقر و امام صادق و امام کاظم - علیهم السلام - نقل کرده که همه آنها در تفسیر (فیها یفرق کل امر حکیم) فرمودند : خداوند هر کار حق یا باطل و هر چه در آن سال خواهد بود، در شب قدر مقدر می کند . ولی (بداء و مشیت) دست خداوند است . از اجلها، ارزاق ، بلاها، عارضه ها و امراض ، آنچه بخواهد مقدم و یا موخر می دارد و در آنها آنچه بخواهد می افزاید و آنچه بخواهد کم می کند :

((حدثنی ابی عن ابی عمر عن عبدالله بن مسکان عن ابی جعفر و ابی عبدالله و ابی الحسن علیهم السلام فی تفسیر قوله تعالی : (فیها یفرق کل امر حکیم) ای یقدر الله کل امر من الحق و من الباطل و ما یکون فی تلک السنه ، و له البداء و المشیه یقدم ما یشاء و یؤ خر ما یشاء من الاجال و الارزاق و البلایا و الاعراض و الامراض ، و یزید فیها ما یشاء و ینقص ما یشاء . . .)) (156) .

این مطلب را با نقل یک روایت از امام رضا - علیه السلام

- به پایان می بریم : ((عن البزنطی عن الرضا علیه السلام قال : . . . قال ابوعبدالله و ابوجعفر و علی بن الحسین و الحسین بن علی و الحسن بن علی و علی بن ابی طالب علیهم السلام : و الله لولا آیه فی کتاب الله لحدثناکم بما یکون الی ان تقوم الساعه : یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب)) (157) .

یعنی : (امام رضا - علیه السلام - فرمود : ابوعبدالله و ابوجعفر و علی بن حسین و حسین بن علی و حسن بن علی و علی بن ابیطالب - صلوات الله علیهم - فرموده اند : به خدا قسم اگر یک آیه در قرآن نبود، همه آنچه را که واقع خواهد شد، تا قیام قیامت ، به شما خبر می دادیم . و آن آیه : ((یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب)) است .

یعنی : خداوند به ما خبر داده و ما می دانیم اما ممکن است آنچه را که خبر داده عوض کند و یا تغییر دهد . این حدیث شریف ، در تفسیر عیاشی ، ج 2، ص 215 از زراره از امام باقر از امام سجادعلیهماالسلام - نقل شده است .

تاءثیر عالم سفلی در عالم علوی

قرآن مجید، به طور صریح می فرماید : این جهان با انسان در حال داد و ستد است . و کارهای عالم سفلی و پایین ، در عالم علوی و بالا اثر می گذارد، برای نمونه به چند آیه شریفه اشاره می کنیم :

1- ((و ضرب الله مثلا قریه کانت

امنه مطمئنه یاءتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما کانوا یصنعون)) (158) .

یعنی : (خداوند مثل می زند شهری را که در حال امن و آرامش بود و روزی اش از هر طرف به طور فراوان می آمد . ولی اهل آن به نعمتهای خدا کفران و ناسپاسی کردند، لذا خداوند لباس گرسنگی و ترس را بر آنها چشانید (نعمت را مبدل به قحطی و ایمنی را به ناامنی مبدل کرد) این بخاطر کارهای آنها بود) .

این یک نمونه صریح ، از داد و ستد انسان و جهان و اثر گذاشتن کارهای پایین در تصمیم عالم بالاست که خداوند در اثر کارهای ناپسند آنها سرنوشتشان را عوض کرده است .

2- ((و لو ان اهل القری امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض و لکن کذبوا فاخذناهم بما یکسبون)) . (159)

یعنی : (اگر اهل آبادیها ایمان اورده و تقوا پیشه می کردند، هر آینه برکاتی از آسمان و زمین برای آنها می گشودیم . ولیکن گفته های ما را تکذب کردند و در اثر کارهایشان ، انها را گرفتیم) .

این آیه نیز مانند ایه سابق ، صریح است در تاثیر عالم دنیا در کار عالم بالا که اثر ایمان و تقوا (برکات) و نتیجه تکذیب (گرفتاری) است .

3- ((فلولا کانت قریه امنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما امنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیاه الدنیا و متعناهم الی حین)) (160)

یعنی : (چرا نشد که قریه ای ایمان آورد و ایمانش

به او نفع می دهد، مگر قوم یونس که چون ایمان اوردند، عذاب خوار کننده را در دنیا برکنار کردیم و تا مدتی متاعشان دادیم) .

ایمان ، دعا و تضرع ، تقدیر را عوض کرد و نقمت و بلا را به صحت و عافیت و نعمت ، مبدل نموده است .

4-)) ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (161) .

یعنی : (خداوند حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که آن قوم ، حالشان تغییر دهند) .

5-)) ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم (162))) .

یعنی : (حکم ازلی خداوند) این است که خداوند نعمتی را که به قومی عطا کرد، تغییر نمی دهد، با وقتی که آن قوم ، حال خود را تغییر دهند) .

مراد از (ما) در (ما بانفسهم) در هر دو آیه ، استعداد و لیاقت انسانهاست ، یعنی تا قیامت و استعداد خود را از دست نداده و اهلیت نعمت را داشته باشند، نعمت پایدار خواهد ماند . اما وقتی اهلیت و صلاحیت را از دست دادند، خداوند نیز نعمت را تغییر خواهد داد .

آیات زیادی در این زمینه آمده است که نمونه های بالا به طور اشاره و گذرا بود .

همچنین است روایاتی که درباره دعا وارد شده است از قبیل :

1- ((عن الصادق علیه السلام قال : ان الدعا یرد القضا و قد نزل من السماء و قد ابرم ابراما)) (163) .

یعنی : (دعا، قضای حتمی خداوند را که از آسمان نازل

شده و شدیدا محکم شده است بر می گرداند) .

و نیز درباره احسان و صدقه آمده است :

2- ((عن ابی جعفر علیه السلام قال : البرو الصدقه ینفیان الفقر و یزیدان فی العمر و یدفعان تسعین میته اسوء (164) .

یعنی : (امام ابوجعفر- علیه السلام - فرمود : نیکی و صدقه ، فقر را از بین می برند و عمر انسان را زیاد می کند و نود مرگ سوء را دفع می سازند) .

گفتاری پیرامون برزخ

در موارد متعدد از قرآن مجید، بحث حائل و برزخ عنوان شده که میان دو آب و دو دریا واقع است . و از آمیختن آن دو، جلوگیری می کند . اکنون می خواهیم بدانیم که منظور از آن (حائل و برزخ) چیست ؟ بدین منظور، ابتدا آیات شریفه را نقل نموده ، سپس به بررسی آنها می پردازیم :

1- ((مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان)) (165)

یعنی : (دو دریا را فرستاد (یا آمیخت) که با هم ملاقات می کنند ولی میان آنها حائل و برزخی است که به هم تجاوز نمی کنند) .

2- (((و هو الذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج و جعل بینهما برزخا و حجرا محجورا) (166)

یعنی : (او (خداوند) کسی است که دو دریا را به هم آمیخت این یکی شیرین و گوارا است و این دیگر شور و تلخ است . و میان آن دو برزخ و حائلی و منعی منع شده قرار داد (حجرا محجورا به جای : لا یبغیان است) .

3- ((امن جعل الارض

قرارا و جعل خلالها انهارا و جعل لها رواسی و جعل بین البحرین حاجزاء اله مع الله بل اکثرهم لا یعلمون)) (167) .

یعنی : (آیا معبودهای مشرکان بهتر است یا خدایی که زمین را قرارگاه گردانید و در وسط ان نهرها قرار داد و برای زمین کوههای استوار آفرید . و میان دو دریا مانعی به وجود آورد . آیا معبودی با خداهست ؟ نه ، معبودی با او وجود ندارد بلکه بیشتر شان نادانند) .

دقت در آیات شریفه فوق ، نشان می دهد که منظور از (دو دریا) یکی دریاهای روی زمین است که همه شور و تلخ و دارای املاحند، دیگری آبهایی است که در دل زمین می باشد . اگر ما توجه کنیم که مثلا در عرض یک سال چه مقدار اب شیرین ، توسط چشمه ها، قناتها، چاهای عمیق ، موتور پمپ ها و امثال آن ، از زمین کشیده و بیرون ریخته می شود، ان وقت خواهیم دانست که آبهایی که در دل زمین هستند، واقعا دریا و دریاهاست .

اما چطور می شود که دریاها و اقیانوسهای شور و تلخ ، آبهای دل زمین را شور و تلخ نمی کنند . بزرگترین علت این امر، جداره های اعماق زمین و ارتفاع بستر رودخانه هاست که مانع می شوند تا این دو دریا یکدیگر را از اثر بیندازند . والا آبهای دل زمین ، شور و تلخ می شد . و زندگی و حیات از بین می رفت . حقیقتا جا داشت که خداوند آن را در قرآن کریم مطرح سازد و ان را از جمله مواهب

و نعمتهای خویش بشمارد .

در المیزان ذل آیه : (بینهما برزخ . . .) فرموده است : بهترین چیزی که در این رابطه گفته شده آن است که : مراد از (بحرین) دریای شور است که تقریبا سه ربع کره زمین را فرا گرفته ، و مطلق دریای شیرین که در مخازن زمین ذخیره شده است ؛ چشمه ها از آن شکافته و نهرها از آن جاری شده است و در دریای شور می ریزند . این دو، پیوسته به هم مخلوط می شوند ولی حائلی - که جداره های مخازن زمین باشد . میان آن دو هست که نمی گذارد و دریای شور، به دریای شیرین تجاوز کند .

آن را شور گرداند و زندگی از بین برود، و بالعکس .

طنطاوی مراغی در تفسیر خود راجع به آیه 19 از سوره رحمن ، محل التقاء رود نیل و دریای مدیترانه را مثل زده و می گویند : نه آب تلخ دریا، آب شیرین را تلخ می کند نه بالعکس . ولی این سخنان قابل قبول نیست .

سیوطی در تفسیر الدرالمنثور از ابن عباس نقل کرده که (بحرین) را به علی و فاطمه - علیهما السلام و (برزخ) را به رسول خدا - صلی الله علیه و آله (ولولؤ و مرجان) را به حسینن علیهما السلام - تفسیر کرده است :

(عن ابن عباس فی قوله (مرج البحرین یلتقیان) قال : علی و فاطمه (بینهما برزخ لا یبغیان) قال : النبی صلی الله علیه و آله و سلم (یخرج منهما اللوء لوء و المرجان)

قال الحسن و الحسين) (به نقل از الميزان) .

امين الاسلام طبرسى آن را در مجمع البيان از سلمان فارسى و سعيد بن جبير و سفيان ثورى نقل كرده است . در تفسير قمى نقل شده كه يحيى بن سعيد مى گويد :

((سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول : فى قول الله تبارك و تعالى (مرج البحرين يلتقان بينهما برزخ لايبغيان) قال على و فاطمه بحران عمقيان لا يبغى احدهما على صاحبه (يخرج منهما اللوء لوء و المرجان) قال : الحسن و الحسين)) .

ناگفته نماند كه آن يک نوع تطبيق است نه اينكه منطوق آيات شريفه باشد .

برزخ و ارواح سه گانه

از قرآن مجید فهمیده می شود که ارواح انسنها در عالم برزخ ، به سه گروه تقسیم می شوند، اول : ارواحی که در نعمت و شادی هستند .

دوم : ارواحی که در عذاب و زحمت می باشند .

سوم : ارواحی که در بی خبری محض قرار دارند و چیزی نمی دانند بلکه فقط هنگامی که در قیامت زنده شدند، خواهند دانست که مدتهای زیاد در برزخ بوده اند .

مرحوم شیخ مفید در (تصحیح الاعتقاد) - که شرح و نقد عقاید صدوق - علیه الرحمه - است می فرماید : آنچه از حدیث در این باب به ثبوت رسیده آن است که : ارواح بعد از موت اجساد، دو قسم هتسند؛ قسم اول : منتقل می شوند به ثواب و عقاب ارواح منعم و معذب) قسم دوم : باطل شده و چیزی از ثواب و عقاب را درک نمی کنند . قسم اول کسانی هستند

که دارای ایمان محض و کفر خالص بوده اند . . . قسم دوم آنهایی می باشند که درای ایمان محض و کفر محض نیستند . و قرآن و حدیث از این حقیقت پرده برداشته اند . (168)

ابتدا به قسم سوم یعنی ارواح بی خبر می پردازیم و آن را بررسی می نماییم ، توجه بفرمایید :

((ویوم تقوم الساعه یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعه کذلک کانوا یوفکون و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث ولکنکم کنتم لا تعلمون)) . (169)

یعنی : (یاد کن روزی را که قیامت بر پا شود، گناهکاران قسم می خورند که جز ساعتی و زمان اندکی در برزخ مکث نکرده اند . در دنیا نیز چنین منحرف بوده و باطل را به جای حق می گرفتند . در آن وقت آنهایی که دارای علم و ایمان خالص بوده و طول عالم برزخ را دانسته اند، به آنها می گویند : شما تا روز قیامت که امروز است در علم خدا مکث کردید و لیکن از جهل بر آن آگاه نبودید) .

در این آیه شریفه کاملا روشن است که آن گروه ، بودن در برزخ و عالم مرگ را ندانسته اند . تا جایی که امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان می فرماید : هر کس با این ایه استدلال کند که عذاب قبر وجود ندارد، بیهوده گفته است ؛ زیرا ما گفته ایم که مانعی ندارد آنها اول عذاب قبر را ببینند و سپس در عالم بی خبری واقع شوند .

بنابراین ، منظور از

(المجرمون) در آیه شریفه کسانی هستند که نه دارای ایمان خالص می باشند و نه کفر خالص . و کسانی هستند که امام صادق - صلوات الله علیه - درباره آنها فرمود : (یلهی عنهم) (چنانکه خواهد آمد) آیات ذیل نیز مفید مطلب فوق می باشند :

((یوم ینفخ فی الصور و نحشر المجرمین یومئذ زرقا یتخافتون بینهم ان لبثتم الا عشرانحن اعلم بما یقولون امثلهم طریقه ان لبثتم الا یوما)) . (170)

یعنی : (یاد کن روزی را که در صور دمیده می شود و گناهکاران را در آن روز، کبود چشم (یا کور) محشور می کنیم ، میان خویش اهسته می گویند : فقط ده روز (در برزخ) توقف کرده اید . ما به آنچه می گویند، داناتریم . و آنکه دارای صوابترنی راه است می گوید : مکث نکرده اید، مگر فقط یک روز) .

آنها پنهانی به همدیگر دورغ نمی گویند، بلکه آن طور می دانند، آهسته سخن گفتن ظاهرا برای رعب و ترس است . بنابراین ، ماندن در برزخ را درک نکرده و چنان گفته اند .

در هر دو آیه شریفه کلمه (مجرمین) آمده است : در اولی (یقسم المجرمون) و در دومی (نحشر المجرمین) بنابراین ، منظور از آنها کسانی هستند که دارای ایمان خالص و کفر خالص نیستند مرحوم طبرسی هنگام قنل اقوال درباره آیه شریفه می فرماید : و گویند : طولانی بودن مکث در قبور برای آنها محسوس نیست گویی خوابیده بودند و بیدار شده اند : ((و قیل فی القبر یذهب عنهم طور لبثهم قی قبورهم

كانهم كانوا نياما فانتيهوا)) .

در تاءييد آيات شريفه ، روايات معصومين - عليهم السسلام - قابل دقت است ؛ مثلا امام صادق - عليه السلام - مى فرمايد :

((عن عبدالله بن سنان ابى عبدالله عليه السلام قال : انما يسئل فى قبره من محض الايمان محضا و الكفر محضا و اما ما سوى ذلک فيلهى عنهم)) .

يعنى : (در قبر فقط از كسى سوال مى شود كه مؤ من خالص يا كافر خالص باشد، اما غير از اين دو گروه ، رها كرده مى شوند) .

اين حديث در كافى از ثقه جليل عبدالله بن سنان از امام صادق - عليه السلام - و نيز با سند ديگرى از ابى بكر حضرمى ، از آن حضرت و با سند سومى از محمدبن مسلم از آن حضرت نقل شده است . و ايضا اين حديث از ابن بكير از امام باقر - عليه السلام - و نيز از ابو بكر حضرمى از آن حضرت منقول است (171) . مرحوم صدوق ان را در فقيه (172) . به طور ارسال مسلم ، نقل كرده و مى گويد :

(((قال الصادق عليه السلام : لا يسل فى القبر الا من محض الايمان . . .)
.

ارواح منعم

آیات و روایات در این قسمتی از ارواح در عالم برزخ ، در شادی و نعمت خواهند بود، صریح می باشند . اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم :

1- سوره مبارکه (یس) جریانی بدین قرار نقل شده است که : خداوند متعال

دو پیامبر را به شهری ارسال داشت اما اهل شهر ان دو را تکذیب کردند . خداوند پیامبر سومی را به کمک آنها فرستاد و هر سه با هم مردم آن دیار را به توحید دعوت کردند . پس از تبلیغ آن ها و انکار مردم ، مرد منصف و عاقلی از دورترین نقاط شهر آمد و در گفته پیامبران دقت نمود و دانست که آن ها پیامبر می باشند، لذا به به آن ها ایمان آورد و گفت : ((انی امنت بربکم فاسمعون)) .

او مردم را به دعوت قبول پیامبران فرا خواند ولی ان قوم نادان او را شهید کردند .

خداوند متعال شهادت او را چنین بیان می فرماید :

((قیل ادخل الجنه قال یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی و جعلنی من المکرمین)) (173) .

یعنی : (چون روح از بدنش خارج شد، به او گفته شد : به این بهشت داخل شو، (و او داخل شد) و گفت : ای کاش ! کشندگان من می دانستند که خدایم مرا آمرزید و از محترمان گردانید) .

این آیه شریفه صریح است در اینکه : بهشت برزخی و روحی وجود دارد که شهید بعد از شهادت ، روحش داخل آن می شود . و لفظ (الجنه) حاکی است که انجا محل نعمت ، شادی ، زندگی و سرور می باشد . در المیزان می فرماید : ((و المراد بالجنه . . . جنه البرزخ دون الاخره)) امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان می گوید :

((و فی هذا دلاله علی نعیم القبر، یعنی

: در این آیه ، دلالت بر نعمت قبر وجود دارد .))

2 - ((الذین تتوفاهم الملائکه طیبین یقولون سلام علیکم ادخلو الجنه بما کنتم تعملون)) . (174)

یعنی : (انانکه ملائکه آنها را در حال پاک بودن از ظلم ، تحویل می گیرند و قبض روح می کنند، به انها می گویند : سلام بر شما، داخل بهشت شوید در مقابل اعمالی که انجام می دادید) .

در آیه 28 همین سوره می فرماید : ((الذین تتوفاهم الملائکه ظالمی انفسهم . . .))

از مقابله این دو آیه شریفه معلوم می شود که منظور از لفظ (طیبین) پاک بودن از ظلم است . به هر حال این آیه مانند آیه شریفه اول صریح است در بهشت برزخی و نعمت ارواح پاکان . و اینکه و روح آنها به محض خروج از بدن ، در بهشت داخل خواهد شد . امتیاز این آیه با آیه گذشته و دو آیه بعدی - که خواهد آمد - در این است که : این آیه شامل شهدا و غیر شهدا می باشد اما سه آیه دیگر، درباره شهیدان راه حق است .

این آیه در افاده بهشت بزرخی هیچ تفاوتی با آیه اول ندارد . ولی عجیب است که مفسران ، روایات برزخ را فقط در ذیل آیه اول نقل کرده اند بجز تفسیر صافی که یک روایت از امیرالمومنین - علیه السلام - در آن نقل کرده که راجع به برزخ می باشد .

3- ((و لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون . فرحین بما اتاهم الله

من فضله و يستبشرون بالدين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم و لا هم يحزنون)) (175) .

يعنی : (کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندارید بلکه زنده اند و نزد پروردگار، روزی داده می شوند . و به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده شادمانند . و درباره آنهایی که هنوز نمرده اند و خود را به آنها نرسانده اند، شاد هستند از اینکه ترس و غمی بر آنها نیست) .

به قولی این آیات شریفه درباره شهدای (بدر) و به قولی درباره شهدای (احد) نازل شده است . و در روایتی از حضرت باقرصلوات الله علیه - درباره هر دو می باشد . ولی آیات به طور عموم و شامل همه شهدا در طول روزگار است . و تخصیص بردار نیست .

محتوای آیه شریفه کاملا روشن و قابل دقت است : شهدا زنده اند . روزی داده می شوند . درباره دنیامانده ها ناراحت نیستند . راجع به نعمت خود، شادمانند . پس ارواح شهدا در عالم برزخ زنده اند . شعور دارند و از نعمت خداوندی لذت می برند .

4- ((و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لاتشعرون)) (176) .

یعنی : (به آنهایی که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگویید بلکه آنها زنده اند لکن شما نمی فهمید) .

این آیه نیز صریح است در اینکه : شهدا در عالم برزخ زنده اند . و نباید به آنها (مرده) اطلاق کنیم . امین الاسلام طبرسی می فرماید : صحیح

است که آنها تا بر پا شدن قیامت ، حقیقتا زنده اند . و نیز می فرماید : در این آیه دلالت بر صحت مذهب ما وجود دارد که عقیده داریم به سؤ ال قبر و ثواب مؤ من و عقاب گناهکاران چنانکه اخبار در این باره فراوان است .

این آیات درباره اهل نعمت در عالم برزخ بود . اما آیاتی که راجع به اهل عذاب در برزخ است به قرار ذیل می باشد :

معذب بودن برخی از ارواح در برزخ

اینک برخی از آیات شریفه را که درباره معذب بودن برخی از ارواح در برزخ می باشد نقل می نماییم : ((ولو تری اذا الظالمون فی غمرات الموت و الملائکه باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق و کنتم عن آیاته تستکبرون . و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم و ما نری معکم شفعاءکم الذین زعمتم انهم فیکم شرکاء لقد تقطع بینکم وضل عنکم ما کنتم تزعمون)) (177)

یعنی : (. . . ای کاش ! می دیدی که ظالمان در بیهوشی مرگند، ملائکه شروع به عذاب آنها کرده و می گویند : بمیرید، امروز عذاب خوارکننده خواهید بود که به خدایتان ناحق می گفتید و از آیات او سرپیچی کرده و گردنکشی می کردید . امروز تنها پیش ما آمده اید . چنانکه هنگام آفریدن ، شما را تنها آفریده بودیم . اموال دنیا را که به شما داده بودیم در پشت سرخود رها کرده اید . معبودیتهای باطل را نیز در کنار شما نمی بینیم . رابطه

میان شما و آنها قطع شده است . و آنچه به زعم شما شریک خدا بود، گم شده است و خبری از آنها نیست) . . این آیات شریفه صریح اند در اینکه عذاب ظالمان و اهل استکبار از هنگام قبض روح ، آغاز می شود . و ملائکه در حال عذاب کردن ، با آنها با خشونت تمام رفتار می کنند : (باسطوا ایدیهم ؛ : یعنی دستشان را به عذاب آنها باز کرده و عذاب را شروع کرده اند .) (اخرجوا انفسکم) امر تکوینی است ؛ یعنی : بمیرید و روح را از بدن خود خارج کنید . سایر کلمات نیز حکایت از عذاب دارد .

2 - ((حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمه هو قائلها و من ورائهم . برزخ الی یوم یبعثون)) (178)

یعنی : (چون یکی از آنها را مرگ فرا رسد، گوید : خدایا ! مرا به دنیا برگردانید تا در آنچه نکرده ام عمل کنم . این درخواست ابدا پذیرفته نیست . و در پس آنها برزخی هست تا روزی که مبعوث می شوند .)

این آیه ، آیه ای است که فاصله میان مرگ و قیامت را برزخ خوانده است . در این آیه آمده که انسانهایی پس از مرگ اظهار پشیمانی می کنند و درخواست بازگشتن به دنیا را می نمایند ولی از آنها پذیرفته نمی شود . این درخواست و پشیمانی در اثر معذب بودن آنهاست .

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خویش می گوید : این آیه در رد کسانی

است که عذاب قبر و عقاب و ثواب قبل از قیامت را انکار کرده اند . و آن قول امام صادق - علیه السلام -است که می فرماید :

((والله ما اخاف علیکم الا البرزخ فاما اذا صار الامر الینا فنحن اولی بکم)) .

یعنی : (به خدا قسم ! برای شما نمی ترسم مگر از برزخ ، و چون در قیامت کار به دست ما برسد، ما برای شما سزاوارتریم) .

و علی بن الحسین - علیه السلام - می فرماید :

((ان القبر اما روضه من ریاض الجنه او حفره من حفر النیران)) .

یعنی : (قبر یا یاغی است از باغهای بهشت و یا گودالی است از گودالهای جهنم) .

در المیزان می فرماید : . . . آن در وقتی است که عذاب را مشاهده می کند و بر او مشرف است . . . مراد از این برزخ ، عالم قبر است و آن مثال است که انسان در آن بعد از مردن تا قیامت ، زندگی می کند .

3 - ((و حاق بآل فرعون سوء العذاب النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعه ادخلوا آل فرعون اشد العذاب)) (179)

یعنی : (و احاطه کرد آل فرعون را عذاب بد . و آن آتشی است که صبح و شام به آن عرضه و نشان داده می شود . و روز قیامت (فرمان می رسد) که آل فرعون را به اشد عذاب داخل کنید) .

آیه شریفه به خوبی روشن می کند که آنها هر صبح و شام در برزخ

به کنار آتش آورده می شوند . اما دخول به آتش ، در روز قیامت خواهد بود . و نیز معلوم می شود که اهل برزخ ، صباح و مساء دارند و آن را درک می کنند .

در روایت امام صادق - علیه السلام - آمده است که : شاهد معذب شدن در برزخ آن است که فرموده : ((النار یعرضون علیها غدوا و عشیا)) . و خبر داه که کافر بعد از مردن ، صبح و شام ، عذاب می شود . و در قیامت در آتش مخلد می باشد .

در المیزان می فرماید : . . . نشان دادن به آتش ، قبل از روز قیامت است .

و آن عذاب برزخ است که عالمی است متوسط ما بین مرگ و قیامت . و عذاب در برزخ و آخرت ، هر دو با آتش می باشد . نهایت که : عذاب در برزخ با نشان داده شدن و به آتش ، و در آخرت با دخول در آتش است .

آیه 97 از سوره نساء، و آیه 50 از سوره انفال ، و آیه 27 از سوره قتال نیز در این رابطه می باشد . و اما روایات از فریقتین ، بیش از حد می باشد .

بحثی پیرامون آیه بسمله

به اتفاق شیعه (بسم الله الرحمن الرحیم) یک آیه مستقل است و جزء سوره حمد و سوره های دیگر به استثنای سوره توبه می باشد . و در سوره نمل در راءس نامه حضرت سلیمان - علیه السلام - آمده است که به ملکه (سبا) نوشت و در هر سوره

به طور مستقل نازل شده و ترک آن در نماز جایز نمی باشد . خواه نماز واجب باشد یای مستحب .

مرحوم طبرسی در مجمع البیان فرموده است : ((اتففق اصحابنا اءنها (بسم الله . . .) آیه من سوره وان من ترکها فی الصلواه بطلت صلوته سواء کانت الصلاه فرضا او نفلا))

روایات اهل بیت - علیه السلام - در این زمینه صریح و روشن هستند . و سبب اتفاق شیعه نیز همانها می باشند . برای نمونه به بعضی از آنها اشاره می کنیم .

1 - ((قال : قل لامیرالمؤ منین علیه السلام : اخبرنا عن بسم الله الرحن الرحیم اءهی من الفاتحه الکتاب ؟ فقال : بعم فان رسول الله صلی الله علیه و آله و کان یقرئها و یعدها آیه منها و یقول : فاتحه الکتاب هی السبع المثانی)) (180)

یعنی : (به امیرالمؤ منین - علیه السلام - گفته شد : ما را از (بسم الله الرحمن الرحیم) خبر بده که آیا آن از فاتحه الکتاب است ؟ حضرت در پاسخ فرمود : آری ، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آن را می خواند و یک آیه از فاتحه الکتاب می شمرد و می فرمود : فاتحه الکتاب همان سبع مثانی است) .

2 - ((عن معاویه بن عمار قال : قلت لابی عبدالله علیه السلام اذا قمت للصلوه اقرء بسم الله الرحمن الرحیم فی فاتحه القرآن ؟ قال : نعم قلت : فاذا قراءت فاتحه القرآن ، اقرء بسم الله الرحمن الرحیم مع السوره ؟ قال : نعم

)) (181)

یعنی : (معاویه بن عمار می گوید : به امام صادق - علیه السلام - گفتم : هنگام خواندن نماز (بسم الله الرحمن الرحیم) را در فاتحه القرآن بخوانم ؟ فرمود : آری . گفتم : پس از خواندن فاتحه القرآن (بسم الله الرحمن الرحیم) را با سوره بخوانم ؟ فرمود : آری)

3 - ((عن خالد بن مختار قال : سمعت جعفربن محمد علیه السلام یقول : ما لهم قاتلهم الله عمدوا الی اعظم آیه فی کتاب الله فزعموا انها بدعه اذا اظهروها و هی بسم الله الرحمن الرحیم)) (182)

یعنی : (امام صادق - علیه السلام - درباره آنهایی که (بسم الله الرحمن الرحیم) را آیه مستقل ندانسته اند، فرمود : چرا چنان کردند، خدا مرگشان دهد گمان کرده اند که اظهار بزرگترین آیه کتاب خدا بدعت است) .

4 - ((قال کتبت الی ابی جعفر علیه السلام : جعلت فداک ! ما تقول فی رجل ابتداء ببسم الله الرحمن الرحیم فی صلاته وحده فی ام الکتاب فلما صار الی غیر ام الکتاب من السوره ، ترکها؟ فقال العباسی لیس بذالک باءس ؟ فکتب بخطه یعیدها مرتین علی رغم یعنی العباسی)) (183)

یعنی : (یحیی بن ابی عمران همدانی گوید : به امام جواد - علیه السلام - نوشتم : فدایت شوم ! چه فرمایی درباره مردی که (بسم الله الرحمن الرحیم) را در نمازش فقط در حمد می خواند و در سوره دیگر آن را ترک می کند؟ عباسی (هشام بن ابراهیم عباسی که با امام رضا و امام جواد - علیهما السلام -

مخالفت می کرد) می گویدن مانعی ندارد! امام - علیه السلام -با خط خودش نوشت : به رغم انف عباسی ، باید اعاده کند، باید اعاده کند) .

اما اهل سنت که ثقل اصغر و اهل بیت - علیهم السلام - را کنار گذاشته اند درباره (بسمله) به سه گروه تقسیم شده اند :

الف - گروهی مانند شیعه ، معتقد شده اند که (بسم الله الرحمن الرحیم) جزء سوره حمد و جزء هر سوره از سوره های قرآن کریم است بجز سوره توبه . ابن کثیر در تفسیر خود(184)، این قول را از ابن عباس ، ابن عمر، ابن زبیر، ابوهریره و علی - علیه السلام - و از تابعین ، ازعطا، طاووس ، سعید بن جبیر، شافعی و احمد بن حنبل در روایتی و از دیگران نقل کرده است .

علامه آیت الله خوئی در البیان ، صفحه 467، از اتقان سیوطی نقل کرده که او این قول را پذیرفته و می گوید : احادیث در این رابطه تواتر معنوی دارند .

ب - گروه دوم نظر داده اند که (بسم الله الرحمن الرحیم) فقط در سوره حمد، آیه مستقلی است نه در سوره های دیگر . این قول بعض شافعیه و حمزه است و به احمد بن حنبل نیز مانند قول اول نسبت داده شده است (185) ابن کثیر می گوید : آن قول شافعی است در بعض طرق مذهبش .

ج - گروه سوم از جمله : مالک ، ابوعمر و یعقوب گفته اند که : آن آیه مخصوص است و جزء هیچ یک از سوره

ها نمی باشد و فقط برای بیان اول سوره ها و فاصله شدن میان دو سوره ، تبرکا نازل شده است (186)

ابن کثیر در تفسیر خود (187) آن را از مالک ، ابوحنیفه و اتباعشان ، نقل کرده است .

اکثر حنیفیه گفته اند : خواندن آن در نماز در فاتحه الکتاب ، واجب است مالک نظر داده است که خواندن آن در نماز - فی نفسه - کراهت دارد ولی به علت خروج از خلاف ، مستحب است (188) در البیان هشت روایت از روایات اهل سنت را نقل کرده که دلالت بر جزئیت دارند .

ناگفته نماند که : الحمدالله شیعه به برکت پیروی از اهل بیت - علیهم السلام - که عدیل قرآن مجید هستندت از این تشتت آراء و قیاس و استحسان ، راحت می باشد .

تجسم و تمثل ملائکه

از حقایق مستفاد از قرآن مجید آن است که : ملائکه به شکل انسان در می آیند و مجسم و ممثل می شوند . و تا خود را نشان نداده اند، حتی انبیا هم نمی دانند که آنها هستند، ما کیفیت آن را نمی دانیم اما در حقیقت ملائکه می توانند به شکل انسان درآیند و از آن خارج شده و به خلقت اولی خود برگردند .

مرحوم شهید مطهری در بیان (ملک) عبارت خوبی دارد و او ملائکه را (نیروهای با شعور) تعبیر می کند . در این صورت می توان گفت : ملک که یک (نیروی با شعور) است اگر فشرده شود، شبیه ماده شده و مجسم ، ممثل و مرئی می شود . و اگر به حال اول برگردد،

دیگر قابل رؤ یت نخواهد بود . به نظر من (روح) و (جن) نیز چنین هستند .

در رابطه با ممثل شدن ملک و آمدن آن نزد حضرت مریم ؛ مادر حضرت عیسی - علیه السلام - و نشناختن مریم او را، در قرآن کریم چنین می خوانیم :

((و اذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا فاتخذت من دونهم حجابا فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سویا، قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت حتقیا قال انما انا رسول ربک لاهب لک غلاما زکیا قالت انی یکون لی غلام و لم یمسسنی بشر و لم اک بغیا قال کذلک قال ربک هو علی هین و لنجعله آیه للناس و رحمه منا و کان امرا مقضیا)) (189)

یعنی : (یاد کن در قرآن ، مریم را که از خانواده اش به مکان شرق مسجد کنار کشید . و از آنها حایلی برای خود قرار داد . ما روح خود را به طرف او فرستادیم و برای او به صورت بشری مستوی الخلقه ، ممثل و مجسم شد . مریم گفت : من فرستاده خدای تو هستم ؛ آمده ام تا پسر پاکی به تو بدهم . مریم گفت : از کجا مرا پسری می شود با آنکه نه کسی از روی حلال به من دست زده و نه زنا کارم ؟ روح گفت : جرین همان است که گفتم . خدایت فرموده : این کار برای من آسان است . و می خواهیم او را معجزه و رحمت و پیامبری از خود قرار بدهیم . و این کار حتمی

است) .

آیات شریفه ، صریح می باشد در اینکه :

1 - ملک به صورت بشر در می آید و مجسم و ممثل می شود .

2 - مریم او را انسان دانست و تا خودش نگفته بود، معلوم نبود که او ملک است .

3 - مریم ملک را با چشم دید و با او گفتگو کرد .

4 - خلقت عیسی - علیه السلام - قدرت نمایی خداوند بود وگرنه انسان از پدر و مادر به وجود می آید . و خداوند خواسته است تا بفهماند که او محکوم نظام خلقت نیست بلکه به عکس است .

((و لقد جائت رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا سلاما قال سلام فما لبث ان جاء بعجل حنیذ فملما رءاایدیهم لاتصل الیه نکرهم و اوجس منهم خیفه قالوا لا تخف انا ارسلنا الی قوم لوط و امراته قائمه فضحکت فبشرناها باسحاق و من وراء اسحق یعقوب قالت یا ویلتی ءالد و انا عجوز و هذا بعلی شیخا ان هذا لشی ء عجیب قالوا اتعجبین من امر الله رحمت الله و برکاته علیکم اهل بیت انه حیمد مجید .)) (190)

یعنی : (فرستاده های ما به ابراهیم بشارت اسحاق را آوردند . و به او سلام گفتند، او نیز در جواب آنها سلام گفت . و بزودی گوساله بریانی نزد آنها آورد . و چون دید دستشان به طعام برده نمی شود، آنها را نشناخت و احساس ترس کرد (و اگر می شناخت نمی ترسید) گفتند : نترس ما (ملک هستیم) و برای قوم لوط فرستاده شده ایم . زن ابراهیم ایستاده بود که به

حال حیض افتاد، به او فرزندش اسحاق را مژده دادیم که بعد از اسحاق پسرش یعقوب خواهد شد . زن گفت : وای بر من ! آیا فرزند می زایم با آنکه من پیرزن و شوهرم پیرمرد است ؟ ! گفتند : آیا از کار خدا تعجب می کنی ؟ ! حال آنکه رحمت و برکات او مخصوص شما اهل بیت است . و خدا پسندیده و با عظمت است) .

از آیات به طور صریح معلوم می شود که :

1 - ملائکه مجسم شده و به صورت انسان درمی آیند .

2 - حضرت ابراهیم - علیه السلام - آنها را دید اما نشناخت و فکر کرد بشر هستند و لذا برای آنها غذا آماده کرد .

3 - ملائکه به همسر حضرت ابراهیم - علیه السلام - (سارا) مژده دادند که از او اسحاق به دنیا خواهد آمد .

4 - به علت نزول ملائکه ، همسر حضرت ابراهیم - علیه السلام - به حالت قاعده درآمد، بنابراینکه : (ضحکت) به معنای حائض شدن باشد .

((و لم جائت رسلنا لوطا سی ءبهم وضاق بهم ذرعا و قال هذا یوم عصیب و جائه قومه یهرعون الیه و من قبل کانو یعلمون السیئات قال یا قوم هؤ لاء اطهر لکم فاتقوا الله و لا تخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید . . . قالوا یا لوط انا رسل ربک لن یصلوا الیک فاسر باهلک بقطع من اللیل و لایلتفت منکم احد)) (191)

یعنی : (چون فرستاده های ما پیش لوط آمدند (حضرت لوط آنها را نشناخت و گمان کرد که آنها

جوانانی هستند که به عنوان میهمان آمده اند لذا) غمگین شد و در کارشان درماند و گفت : این روز، روز سختی است (نه می توانم میهانان را از خانه برانم و نه می توانم در برابر قوم خود از آنها دفاع کنم) قوم او (وقتی دانستند که برای حضرت لوط جوانانی به مهمانی آمده اند) به سوی او کشیده می شدند . (و می آمدند) و قبل از آن ، اهل گناهان بودند (عمل لواط انجام می دادند آن حضرت که در مقابل هجوم قوم درمانده بود) گفت : ای مردم ! این دختران من هستند که بعضی از شما می توانید با آنها ازدواج کنید . از خدا بترسید و مرا درباره میهمانانم خوار نکنید . آیا مرد کاملی در میان شما نیست ؟! . . . ملائکه گفتند : ای لوط ! ما فرستاده خدای تو هستیم ، اینها هرگز به تو نتوانند رسید . با خانواده خود در پاسی از شب از این محل بروید و نباید ملتفت شود از شما احدی) .

از آیات شریفه معلوم می شود که :

1 - ملائکه در شکل و صورت انسانها بوده اند .

2 - حضرت لوط - علیه السلام - آنها را نشناخت و تصور نمود که آنها بشر می باشند .

3 - قوم لوط نیز آنها را به صورت بشر دیده و در آنها طمع کرده اند .

4 - پس از آنکه خود را معرفی کردند، حضرت لوط - علیه السلام - دانست که آنها فرشته می باشند . این حکایت در سوره عنکبوت ، آیه

31 - 34 و در سوره حجر، آیه 51 - 72 و در سوره ذاریات ، آیه 24 - 36 نیز آمده است . و مستفاد از همه آنها این حقیقت است که ملائکه می توانند در صورت انسان ممثل و مجسم شوند .

یکی از اصحاب مشهور حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - (دحیه کلبی) است . و او همان بود که نامه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را برای هرقل پادشاه روم برد . و او برادر رضاعی حضرت است . و جبرئیل در صورت او به محضر حضرت می آمد . اصحاب فکر می کردند که او (دحیه کلبی) است اما بعدا حضرت می فرمود که او جبرئیل بود .

و نیز آن حضرت به اصحاب فرموده بود که : ((اذا راءیتم دحیه الکلبی عندی فلا یدخلن علی احد)) (192)؛ یعنی : چون دحیه کلبی را نزد من دیدید، کسی نزد من نیاید) .

ابن اثیر نقل کرده است که : (دحیه بن خلیفه صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم . . . و کان جبرئیل یاءتی النبی صلی الله علیه و آله و سلم صورته احیانا و بعثه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی قیصر رسولا سنه ست)) (193)

ناگفته نماند که : (جن) نیز مانند (ملائکه) مجسم و ممثل می شود . در این رابطه آیات شریفه را در فصل (جن در قرآن) فصل : (جن مانند انسان کار می کند) آورده ایم .

قرآن مجید، وجوهی

از اعجاز دارد . و علما آن وجوه اعجاز را چنین فرموده اند :

1 - اعجاز قرآن از نظر فصاجت و بلاغت .

2 - اعجاز قرآن از نظر علو معنی و محتوا .

3 - اعجاز قرآن از نظر عدم اختلاف در آن .

4 - اعجاز قرآن از نظر جاذبه .

5 - اعجاز قرآن از نظر اخبار غیبی .

6 - اعجاز قرآن از نظر وسعت معارف .

ولی آنچه را که قرآن مجید، خود به آن تکیه می کند؛ آوردن مثل قرآن یا ده سوره و یا کتاب سوره از آن می باشد . به عبارت دیگر : قرآن می فرماید : اگر می گویید این کتاب از جانب خدا نیست و مخلوق بشر است پس شما نیز مانند او بشر هستید، نظیر آن را بیاورید .

علم ساختن قرآن کریم به بشر داه نشده بلکه قرآن ، مصداق ((انزل بعلم الله)) (194) می باشد . اگر انسان بخواهد الفاظی مثل الفاظ قرآن کریم را در کنار هم بگذارند و بگوید : ((والطاحنات طنحا و الخابزات خبزا و الضاربات ضربا)) معنایش چیز مضحکی خواهد شد . تازه این یک سوره نمی شود بلکه از چند کلمه منسجم تجاوز نمی کند . و اگر معنای خوبی را انتخاب کند، برای آن ، لفظ منسجم پیدا نمی کند . به هر حال قرآن از ابتدای نزول ، می فرماید : ((فاءتوا بسوره من مثله)) بیش از هزار سال است که این تحدی و مبارزه طلبی در قرآن مجید آمده کسی نتوانسته است نظیر آن را ولو

یک سوره بیاورد . و بشر مبهوت و وامانده می باشد که در آن چه سری نهفته است .

قرآن کریم ، گاهی با یک سوره تحدی کرده و فرموده است : اگر می گویید قرآن آ از جانب خدا نیست ، پس یک سوره نظیر آن را بیاورید . و گاهی فرموده : ده سوره نظیر آن را بیاورید و گاهی نیز می فرماید : مثل آن را بیاورید ولی نگفته است : (یک آیه نظیر آن را بیاورید) . اینک آیات را بررسی می کنیم :

1 - ((و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاءتوا بسوره من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس و الحجاره اعدت للکافرین)) (195)

یعنی : (اگر در آنچه به بنده خود نازل کرده ایم در شک هستید، پس یک سوره نظیر آن را بیاورید . و اگر نتوانستید و هزگر نخواهید توانست ، بترسید از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگهاست . و برای کافران آماده شده است) .

در این آیات شریفه می بینیم که تحدی و مبارزه طلبی ، فقط درباره (یک سوره) می باشد .

2 - ((ام یقولون افتراه قل بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین فالم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون)) (196)

یعنی : (آیا می گویند قرآن را از خود جعل کرده است ؟ بگو شما هم ده سوره جعل شده نظیر آن

را بیاورید و جز خدا هر که او را خواستید به یاری بخواهید، اگر راستگو هستید . و اگر جواب نداند بدانید که قرآن با علم (مخصوص) خدا نازل شده و جز او معبودی نیست آیا تسلیم می شوید؟

در اینجا نیز تحدی و حریف خواستن ، درباره (ده سوره) است . مخصوصا نشان می دهد که علم ساختن قرآن به کسی داده نشده است .

3 - ((قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاءتوا بمثل هذا القرآن لایاءتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا (197)، فلیاءتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین)) (198)

در این آیه شریفه ، قدرت آوردن قرآن ، از انس و جن سلب شده است و گفته شده که اگر همه انس و جن بدست هم دهند تا قرآنی نظیر این قرآن را بیاورند، نخواهند توانست . در این آیه سخن از آوردن همه قرآن است .

بهتر است در اینجا جریان ذیل را نقل کنیم و آن اینکه : عبدالکریم بن ابی العوجاء، ابوشاکر دیصانی ، عبدالله بن مقفع و عبدالکریم بصری از مشاهیر مادیین عرب ، در مسجدالحرام گرد آمده و در مورد حج ، اسلام و پیامبر(ص) سخن می گفتند . و ناراحتی خود را از نیرومندی مسلمانان بازگو می کردند . سپس به اتفاق آراء تصمیم گرفتند با قرآن - که اساس و محور اسلام است - معارضه کنند . لذا هر یک از آنها تعهد کرد که تا یک سال ، ربع قرآن را بسازد ! سال دیگر که باز در موسم حج گرد هم آمدند، از عملکرد خود جویا شدند، هر کدام

آیه ای را ذکر کردند که در آن وامانده بودند .

ابن ابوالعوجاء گفت آیه : ((لو کان فیهما الهه الا الله لفسدتا))

(199) مرا به خود مشغول کرد . در طول سال هر چه فکر کردم تا نظیر آن را بسازم ، نتوانستم و واماندم .

دیگری گفت : یک سال ، تمام فکرم به این آیه مشغول بود که : ((یاایهاالناس ضرب مثل فاستمعوا له ان الذین تدعون من دون الله لن یختلفوا ذبابا)) (200)

آخر راه به جایی نبردم و واماندم .

سومی اظهار داشت : آیه ((و قیل یا ارض ابلعی مائک و یا سماء اقلعی)) (201) مرا مات و متحیر کرده و یک سال تمام ، به این آیه اندیشیده ایم ولی نتوانستیم چیزی بگوییم .

بالاءخره چهارمی هم گفت : آیه ((فلما استیئسوا منه خلصوا نجیا)) (202) مرا عاجز کرده و در بلاغت آن تواءم با ایجاز در تفکر فرورفته ام .

گویند : این مطلب را به امام صادق - علیه السلام - که در حج شرکت کرده بود، رساندند، امام فرمود : ((قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاءتوا بمثل هذا القرآن لایاءتون بمثله و لوکان بعضهم لبعض ظهیرا)) (203)

قرآن مجید در جای دیگر نیز در این باره مطلبی فرموده است که در ردیف آیات مذکور می باشد : ((افلا یتدبرون القرآن و لوکان من عند غیرالله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا)) (204)

یعنی : (آیا در قرآن تدبر نمی کنند؟ و اگر از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف زیادی پیدا می کردند) .

انسان

مادی که در مسیر عمر خود، پیشامدهای گوناگون دارد . نمی تواند پیوسته در یک حال ، در یک فکر و در یک نظر باشد . و در گشته های خود ابدا تجدیدنظر نکند . و اگر چنین باشد، معلوم می شود، جریان او یک جریان عادی نیست .

به همین طریق : قرآن مجید در طی 23 سال به تدریج در حالات و اوقات مختلف آن حضرت ، نازل شده ولی در مطالب توحید، نبوت ، قصص ، انبیاء، نظم جهان ، احکام و غیره ، هیچ اختلافی در آن نیست . و آنچه را که درگذشته گفته در آینده نقض نکرده است . و این دلیل بر این است که از جانب خدا بودن آن است . و اگر کار بشر بود، اختلاف زیادی در آن پدید می آمد .

عدم تحصیل حاصل در اهدانا الصراط المستقیم

در سوره مبارکه (حمد) می خوانیم : ((اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم . . .)) گروه : ((الذین انعمت علیهم)) عبارتند از : انبیاء، صدیقین ، امامان ، شهدا، اعمال و مؤ منان بسیار با اخلاص . چنانکه خداوند متعال می فرماید : ((من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء)) (205)

یعنی : (و آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند البته با کسانی که خداوند به آنها لطف و عنایت کامل فرموده یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان) .

و نیز می فرماید : ((اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین من ذریه

آدم)) (206)

یعنی : (اینان (از زکریا تا ادریس که اوصافشان یاد شد) همان رسولانی هستند که ما از میان همه اولاد آدم (برگزیدیم)) .

بنابراین ، کسی که می گوید : ((اهدانا الصراط المستقیم)) از خداوند می خواهم که او را به صراط انبیا و صدیقین برساند که فعلا به آن نرسیده است . پس گفتن آن تحصیل حاصل نیست . و احتیاج به تاءویل و امثال آن ندارد .

اگر بگویند : ابنیا، صدیقین و امامان - علیهم السلام - در موقع گفتن این کلمات چه می خواهند، آنها که اهل این مرتبه اند؟

در پاسخ می گوییم : درجات صراط مستقیم نسبت به همه متفاوت است . آنها نیز مرتبه بالاتر از آنچه را که دارند، می خواهند . از امیرالمؤ منین - صلوات الله علیه - نقل شده است که معنای (اهدنا) (ثبتنا) است ؛ یعنی ما را در صراط مستقیم ثابت فرما .

طبرسی در جوامع الجامع می فرماید : ((روی عن امیرالمؤ منین علیه السلام اءن معناه ثبتنا)) ظاهرا، منظور آن است که افاضه از سوی خداوند متعال لحظه به لحظه است ، و هر موقع که قطع شود، انسان و همه چیز فنا می گردد . بنابراین ، در هر حد از هدایت که باشیم از خداوند ادامه و استمرار آن را می خواهیم ، بلاتشبیه : کارخانه ای که مرتب کار کند، لامپ ، پیوسته روشن خواهد بود و هر موقع خاموش شود، لامپ نیز خاموش است . کارخانه است که آن به آن و لحظه به لحظه به لامپ نور می فرستد

.

خداوند نیز لحظه به لحظه به موجودات ، وجود می دهد . هدایت نیز هیمنطور است . این معنای قول امیرالمؤ منین - علیه السلام - در این صورت نیز، تحصیل حاصل نخواهد بود؛ زیرا در هر دو صورت ، انسان چیزی می خواهد که فاقد آن است .

آیه ثقلت موازینه

این آیه شریفه در قرآن مجید سه بار - با اندک تفاوت - ذکر گردیده است اینکه قبل از بررسی این آیات شریفه ، به ذکر آنها می پردازیم :

1 - ((والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا یظلمون)) (207)

یعنی : (روز محشر حقا روز سنجیدن اعمال است پس آنانکه در آن میزان حق ، وزین و نیکوکار بودند البته رستگار خواهند بود . و آنانکه در آن میزان سبک وزن بودند (یعنی بی ایمان و بد عمل هستند) آنان کسانی هستند که چون به آیات و رسل خداوند ستم کرده اند، بر خود در حقیقت زیان رسانیده اند) .

علی الظاهر (وزن) اسم است به معنای سنگینی . و (الحق) مصدر است به معنای حق بودن و مطابق دستور خدا بودن . و آن خبر (الوزن) می باشد؛ یعنی در روز قیامت وزن اعمال همان حق بودن و مطابق دستور خدا بودن آنهاست . کسانی که میزانهایشان سنگین باشد، رستگار خواهند بود . و کسانی که میزانهایشان سبک باشد، آنها کسانی هستند که نفس خود رابه ضرر انداخته اند، به علت اینکه به آیات ، ظلم می کردند .

2 - ((فاذا نفخ

فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولایتسائلون فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون)) (208)

یعنی : (چون نفخ صور شود، دیگر نسب و خویشی در میانشان نماند و کسی از کس دیگر حال نپرسد . پس کسانی که میزانهایشان سنگین شود آنها رستگارانند و کسانی که میزانهایشان سبک باشد آنها کسانی هستند که نفس خود را به خسران انداخته اند . و در جهنم جاودانند) .

3 - ((فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشه راضیه و اما من خفت موازینه فامه هاویه)) (209)

یعنی : (کسانی که میزانهایش سنگین باشد، او در یک زندگی پسندیده است و کسی که میزانهایش سبک باشد، جایگاهش هاویه و آتش است .)

در توجیه این آیات شریفه ، نکاتی را یادآور می شویم :

1 - جمله : (والوزن یومئذ الحق) را دو نوع توجیه کرده اند؛ اول آنکه : (الوزن) اسم است به معنای ثقل و سنگینی و (الحق) مصدر است به معنای حق بودن و مطابق دستور خدا بودن . و این دو مبتدا و خبر می باشند؛ یعنی ثقل و سنگینی عمل ، در روز قیامت ، حق بودن مطابق واقع بودن آن است ، مثلا نماز امیرالمؤ منین - علیه السلام - چون تمامش مطابق دستور خداست ، پس همه اش وزن است و تمامش سنگینی است و سعادت آور می باشد . ولی نماز فلانی هفتاد درصد مطابق دستور خداست ، پس هفتاد درصد ثقل دارد .

دوم آنکه : (وزن) به معنای توزین و سنجیدن

است و (الحق) صفت آن می باشد . و (یومئذ) خبر (الوزن) است ؛ یعنی توزیع حقیقی ، در روز قیامت خواهد بود . نگارنده وجه اول را اختیار می کنم ، به همین جهت در روایات آمده است که منظور از (موازین قسط) انبیاء و اوصیاء می باشند .

مرحوم صدوق در معانی الاخبار از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده که فرمود : ((هم الانبیاء و الاوصیاء)) (210) و در زیارت امیرالمؤ منین - علیه السلام - آمده است : ((السلام . . . علی میزان الاعمال))

2 - کلید (ثقلت و خفت) در هر سه آیه ، جمله : (والوزن یومئذ الحق) است . و اگر آن نبود (ثقل و خفت) فهمیده نمی شد . پس معنا چنین می شود : حق بودن عمل ، ثقل و سنگینی آن است . و هر کس میزانهایش سنگین شد . . .

3 - دقت در آیات شریفه نشان می دهد که در اینجا منظور اعمال خیر است . اگر آنها سنگین شدند آن شخص به بهشت می رود والا خیر . بنابراین ، در این آیات ، نظری به سیئات و گناهان نیست . و آنها حساب دیگری دارند . لذا از امام سجاد - صلوات الله علیه - نقل شده است که فرمود :

((واعلموا عبادالله ان اهل الشرک لاینصب لهم الموازین و لا ینشر لهم الدواوین و انما یحشرون الی جهنم زمرا و انما لاهل الاسلام)) (211)

یعنی : (بدانید بندگان خدا ! برای اهل شرک ، میزانی برپا نمی شود

و دفترهاگشوده نمی گردد بلکه گروه گروه به سوی جهنم می روند، نصب میزان و گشودن دیوانها، فقط برای اهل اسلام است) .

چون اعمال خوب کافران به حکم : ((فلانقیم لهم یوم القیامه وزنا)) حبط شده و اعمال بد نیز، وزن نمی شود . و نیز اعمال بد مؤ منین وزن ندارند چون حق بودن در آنها متصور نیست .

4 - (ثقلت موازینه) شامل مؤ منان خالص و گناهکاران هر دو می باشد؛ زیرا در هر حال گناهکار، اعمال نیک و اعمال حق نیز دارد . بنابراین ، آنها مصداق (ثقلت موازینه) هستند، و هر چند به مقدار اندک و قلیل . و (خفت موازینه) مخصوص کفار است ؛ چون اعمال خیر آنها از لحاظ نیت ، مطلقا غیر خدایی است . پس وزن و سنگینی ندارند . به عبارت دیگر : (خفت موازینه) مساوی با نبود عمل است ، نه اینکه عمل هست ولی خفیف است .

5 - از این آیه و آیات دیگر، معلوم می شود که اعمال - اعم از خوب و بد - ثقل دارند . چنانکه به طور صریح می فرماید : ((فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره)) (212)

ثقل داشتن گناهان ، مطلبی است و توزین مطلب دیگر . کافر به واسطه عملش و به مقدار آن مجازات می شود . هکذا مسلمان گناهکار در صورتی که رحمت خدایا شفاعت نصیب او نشود . بلی در میان عذاب و عمل ، حساب و تناسبی وجود دارد . چنانکه درباره اهل جهنم

می فرماید : ((. . . جزاء وفاقا)) (213) . و درباره اهل بهشت آمده است : ((جزاء من ربک عطاء حسابا)) (214)

6 - در سوره انبیا آمده است : ((ونضع الموازین القسط لیوم القیامه فلا تظلم نفس شیئا و ان کان مثقال حبه من خردل اتینا بها و کفی بنا حاسبین)) (215)

یعنی : (و ما ترازوهای عدل را برای روز قیامت خواهیم نهاد و ستمی بر هیچ نفسی نخواهد شد . و اگر عملی به قدر دانه خردلی باشد، در حساب آوریم و تنها علم ما از همه حسابگران کفایت خواهد کرد .)

این آیه شریفه صریح است در اینکه روز قیامت ، ترازوهای عدالت نصب خواهد شد . این آیه با آنچه درباره وزن گفته شد، منافاتی ندارد . و بعد از ثبوت وزن و سنگینی اعمال ، ترازوهای عدالت نصب می شود؛ یعنی اعمال حق را وزن می کنند .

اعمال بد نیز به لحاظ اینکه جوهر هستند، ثقل و سنگینی دارند ولی از لحاظ حق بودن ، پوچ و باطل می باشند، و وزنی که موجب سعادت باشد ندارند . و آیات (نضع موازین القسط) ممکن است درباره گناهان و راجع به کم و زیاد بودن آن باشد، تا تناسب عمل و عقاب ، معلوم شود .

تحابط اعمال

(تحابط اعمال) آن است که : اعمال خوب و بد، یکدیگر را از بین ببرند و باطل کنند . به عبارت دیگر : عمل خوبی که امروز انجام شده ، گناه دیروزی را از بین ببرد . و اگر فردا عمل بدی انجام گیرد، عمل

خوب را حبط کند . نتیجه آنکه : انسان پیوسته یکی از حسنات یا سیئات را خواهد داشت ؛ زیرا هر عمل بعدی ، عمل قبلی را از بین برده است .

(تحابط) در آخرت آن است که : حسنات و سیئات با هم سنجیده شوند و یکدیگر را حبط کنند . اگر اعمال نیک ، زیاد شوند، اعمال بد را از بین برده و انسان اهل بهشت شود . و در صورت عکس ، بالعکس گردد . و آنانکه اعمال نیک و بدشان مساوی است ، نه اهل رحمت باشند و نه اهل عذاب . عکس قضیه آن است که بگوییم : انسان در مقابل حسناتش ، متنعم و در مقابل سیئتاتش عذاب خواهد دید . در صورتی که رحمت خدایا شفاعت شامل حالش نشود .

مرحوم خواجه نصیر در تجریدالاعتقاد می فرماید : احباط باطل است ؛ زیرا مستلزم ظلم است . و نیز خداوند می فرماید : (فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره . . .) علامه در شرح آن می فرماید : جماعتی از معتزله به احباط و تکفیر قائل شده اند . . . ولی ارباب تحقیق این سخن را رد کرده اند . دلیل بطلان ، آن است که : کسی که گناهش بیشتر است اگر ثوابش از بین برود مانند کسی خواهد بود که عمل خوبی نکرده است . و اگر احسانش بیشتر باشد مانند کسی است که عمل بد انجام نداده است . و نیز خداوند می فرماید : ((فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره . . .)) .

مرحوم مجلسی می فرماید :

مشهور میان متکلمان امامیه آن است که : احباط و تکفیر باطل است (216) . مرحوم مفید در اوائل المقالات در (القول فی تحابط الاعمال) می فرماید : میان معاصی و طاعات و میان ثواب و عقاب ، تحابطی نیست .

جن در قرآن

جن (بفتح اول) مصدر و به معنای پوشاندن و تاریک شدن است . در لغت آمده : ((جنه جنا : ستره - جن علیه اللیل : اظلم علیه)) .

(جن) (بکسر اول) خلاف (انس)، موجودی است مکلف ، باشعور، نادیده و مورد خطاب خداوند . و پروردگار عالم در حق انس و جن می فرماید : (((سنفرغ لکم ایها الثقلان)(217) که هر دو به علت مکلف و مورد خطاب بودن ، ثقلان ؛ یعنی دو موجود باارزش زمین نامیده شده اند .

باید به وجود (جن) معتقد باشیم ؛ زیرا قرآن مجید و روایات قطعیه از آن خبر داده است . انکار وجود جن ، کفر است . چنانکه انکار وجود ملائکه ، کفر است . جن ، موجود غیر مادی و شاید نیمه مادی است . و در هر حال از جنس ما نیست ولی بنا به صراحت آیات قرآن ، در اکثر احوال ، همطراز و هم عرض انسان است . اینک این قسمت را از قرآن کریم بررسی می کنیم :

1- جن و انس ، هر دو موجود پرارزش (ثقلان) روی زمین می باشند . تاءمل در آیات سوره (الرحمن) این مطلب را روشنتر می کند که خداوند متعال در آن سوره ، 31 بار،

خطاب به انس و جن نموده و می فرماید : (فبای الاء ربکما تکذبان ؛ یعنی ای انس و جن ! کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید) . و از همان سوره مبارکه آشکار می شود که نعمتها، دنیا و آخرت برای هر دوی آنها می باشد . و یک سوره در قرآن مجید به نام (سوره جن) است که مطالب زیادی در آن راجع به جن آمده است .

2- جن از آتش (شاید انرژی) آفریده شده است . چنانکه انسان از خاک می باشد : ((و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون و الجان خلقناه من قبل من نار السموم)) (218) .

یعنی : (و همانا ما انسان را از گل و لای ساخورده تغییر یافته ، بیافریدیم و طایفه دیوان را پیشتر، از آتش گدازنده خلق کردیم) .

و نیز می فرماید : ((خلق الانسان من صلصال کالفخار و خلق الجان من مارج من نار)) (219) .

در قاموس قرآن گفته ایم که (جان) و (جن) هر دو یکی می باشند .

3- جن مانند انسان مکلف به اعمال است : (((و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون))) (220) .

4- برای جن و انس از جنس خودشان پیامبرانی مبعوث شده اند، چنانکه در روز قیامت ؛ خداوند به انس و جن در مقام ملامت خواهد گفت : ((یا معشر الجن و الانس الم یاءتکم رسل منکم یقصون علیکم ایاتی و ینذرونکم لقاء یومکم هذا . . .)) (221) .

یعنی : (این گروه

جن و انس ! آیا برای هدایت شما از جنس خودتان رسولانی نیامدند که آیات مرا برای شما بخوانند و شما را از مواجه شدن با این روز سخت بترسانند . . .) .

و در آیات 29 - 32 از سوره احقاف : (((و اذ صرفنا الیک نفرا من الجن یستمعون القرآن . . .))) معلوم می شود که به عمل به قرآن و اسلام نیز مکلف بوده اند . روایات اهل بیت - علیه السلام - نیز شاهد این مطلب می باشند که بعدا خواهد آمد .

5- جن و انس هر دو نیکوکار و گناهکار دارند و گناهکارانشان اهل دوزخ می باشند چنانچه خداوند می فرماید : ((و لقد ذراءنا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لایفقهون بها . . . اولئک هم الغافلون)) (222) .

و نظیر آیات فوق است ، آیات شریفه : ((لاملئن جهنم من الجنه و الناس اجمعین)) (223) .

و : (ولکن حق القول منی لاملئن جهنم من الجنه و الناس اجمعین))) (224) .

و خداوند در سوره جن از قول خود آنها نقل فرموده که گفته اند : ((و انا لما سمعنا الهدی امنا به فمن یومن بربه فلایخاف بخسا و لارهقا و انا منا المسلمون و منا القاسطون فمن اسلم فاولئک تحروا رشدا و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا)) (225) .

یعنی : (و ما چون آیان قرآن را گوش فرا دادیم ، برخی هدایت یافته ایمان آوردیم . و هر کس به خدای خود ایمان آورد، دیگر از نقصان خیر

و ثواب و از احاطه رنج و عذاب ، بر خود هیچ نترسد . و از ما جنیان هم (چون آدمیان) بعضی مسلمان (و بی آزار) و برخی کافر و ستمکارند و آنانکه اسلام آوردند، براستی به راه رشد و ثواب ، شتافتند . و اما ستمکاران هیزم بر آتش گردیدند) .

6- جن مانند انسانها می میرند و از بین می روند . و گروهی جای گروهی را می گیرند . چنانکه خداوند می فرماید : ((حق علیهم القول فی امم قد خلت من قبلهم من الجن و الانس انهم کانوا خاسرین)) (226) .

یعنی : (و آنچه از عقب دارند (از نعمت و لذت ابدی آخرت) فراموش و غافلشان کنند و وعده الهی بر آنها حتم و لازم گردید . و چون امتانی از جن و انس که در گذشتند، سخت زبون و زیانکار شدند) .

کلمه (قد خلت) مبین آن است که امتهایی از جن مانند امتهای انس ، از بین رفته اند .

نظیر این آیه است آیه شریفه ((اولئک حق علیهم القول فی امم قد خلت من قبلهم من الجن و الانس)) (227) .

و در سوره اعراف می فرماید : ((قال ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن و الانس فی النار)) (228) .

و در آیه هجده از همان سوره خطاب به انس و جن می فرماید : ((لاملئن جهنم منکم اجمعین)) .

7- جن ما را می بینند ولی ما آنها را نمی بینیم . درباره بر حذر داشتن انسانها از شیطان و اتباع او

خداوند می فرماید : ((انه یریکم هو و قبیله من حیث لاترونهم)) (229)؛ یعنی : او و همجنسانش شما را می بینند از جایی که شما آنها را نمی بینید) .

8- آنها به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و به کتاب او ایمان آوردند چنانکه می فرماید : ((قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا : انا سمعنا قرانا عجبا یهدی الی الرشد فآمنا به ولن نشرک بربنا احدا)) (230) .

یعنی : (ای رسول ما! بگو مرا وحی رسیده که گروهی از جنیان آیات روشن قرآن را (هنگام قرائت من) استماع کرده اند و پس از شنیدن ، گفته اند که ما از قرآن ، آیات عجیبی می شنویم . این قرآن خلق را به راه خیر و صلاح هدایت می کند . بدین سبب ما بدان ایمان آورده و دیگر هرگز به خدای خود مشرک نخواهیم شد) .

((و اذ صرفنا الیک نفرا من الجن یستمعون القران فلما حضروه قالوا انصتوا فلما قضی ولوا الی قومهم منذرین قالوا یا قومنا انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الحق و الی طریق مستقیم یا قومنا اجیبوا داعی الله و امنوا به یغفرلکم من ذنوبکم و یجرکم من عذاب الیم)) (231) .

یعنی : (ای رسول ما یاد آور وقتی را که ما تنی چند از جنیان را متوجه تو گرانیدیم تا استماع آیات قرآن کنند . چون نزد رسول رسیدند با هم گفتند گوش فرا دهید (تا آیات خدا را بشنوید) چون قرائت ،

تمام شد ایمان آوردند و به سوی قومشان برای تبلیغ و هدایت باز گردیدند . گفتند : ای طایفه ما ! ما آیات کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده بود . در حالی که کتب آسمانی تورات و انجیل را که در مقابل او بود، براستی تصدیق می کرد . و خلق را به سوی حق و طریق راست هدایت می فرمود . ای طایفه ما ! شما هم (مانند ما) دعوت خدا را اجابت کنید و به او ایمان آرید تا از گناهان شما درگذرد و شما را از عذاب دردناک (قیامت) نگاه دارد) .

از آیات شریفه فوق ، کاملا روشن می شود که آنها ایمان آورده و قوم خود را نیز به ایمان دعوت کرده اند . و از (کتابا انزل من بعد موسی) به نظر می آید که آنها یهودی بوده اند و گرنه می گفتند : (من بعد عیسی) . و در کافی (232) بابی منعقد است تحت عنوان (جن به محضر امامان - علیهم السلام - می آیند و مسائل دینی خود را می پرسند) و در آن باب ، هفت حدیث نقل شده است .

9- مساءله تناسل و تکثیر جن ، بسیار پیچیده و نامعلوم است . در چند آیه درباره حوریان بهشتی آمده است : ((لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان)) (233)؛ (در آن بهشتها زنان زیبای با حیایی هستند که جز به شوهران خود ننگرند) و دست هیچ کس پیش از آنها نه از انس و نه از جن ، بدان زنان نرسیده است) .

و نیز

درباره شیطان آمده است : ((کان من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی . . .)) (234) .

و این آیه شریفه صریح است در اینکه شیطان از جنس جن بوده و ذریه و فرزندانی نیز داشته است . از آیه ((لم یطمثهن)) می شود حدس زد که تکثیر جن به واسطه مقاربت باشد . و شاید گفته شود که (انس و لا جن) در جای (احد) است ؛ یعنی : ((لم یطمثهن احد)) و منظور از (و ذریته) همجنسان شیطان باشد .

در مجمع البیان در ذیل آیه فوق از زجاج نقل شده که گفته است : جن مانند انس ، مقاربت و نزدیکی دارد . و الله العالم .

10- قرآن مجید صریح است در اینکه جن مانند انس کار می کند و اعمالی انجام می دهد . و باز در قرآن کریم آمده است که : سلیمان علیه السلام - به جن تسلط داشته و جن برای او کار می کرده است و کاخها، تمثالها و کاسه هایی به بزرگی حوض و دیگهای بزرگ می ساخته اند :

((و من الجن من یعمل بین یدیه باذن ربه . . . یعلمون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدور راسیات اعملوا ال داود شکرا)) (235) .

یعنی : (و برخی از دیوان به اذن پروردگار در حضورش به خدمت پرداخته اند . . . آن دیوان برای او هر چه می خواست از کاخ و عمارات و معابد عالی و ظروف بزرگ مانند حوضها

و نقوش و مثالها و دیگهای عظیم که بر زمین کار گذاشته بودی ، همه را می ساختند . اینک ای آل داوود ! شکر و ستایش خدا بجای آرید) .

و در سوره انبیاء آمده است که شیاطین برای حضرت سلیمان غواصی می کردند و کارهای دیگری نیز انجام می دادند ((و من الشیاطین من یغوصون له و یعملون عملا دون ذلک و کنا لهم حافظین)) (236) .

یعنی : (و نیز برخی از دیوان را مسخر سلیمان کردیم که به دریا غواصی کنند (و برای او لؤ لؤ و مرجان و دیگر جواهرات بیاورند) و یا به کار دیگر او بپردازند و ما نگهبان دیوان برای حفظ ملک سلیمان بودیم) .

و در سوره ص آمده است که جن برای حضرت سلیمان بنایی و غواصی می کردند . و گروهی نیز در زنجیر و حبس بودند : ((فسخرنا له الریح تجری بامره رخاء حیث اصاب و الشیاطین کل بناء و غواص و اخرین مقربین فی الاصفاد)) (237) .

یعنی : (ما هم باد را مسخر فرمان او کردیم تا به امرش هر جا بخواهد به آرامی روان شود . و دیوان و شیاطین را هم که بناهای عالی می ساختند و از دریا جواهر گرانبها می آوردند نیز مسخر او کردیم . و دیگران از شیاطین را (که در پی اخلال مردم بودند) به دست او در غل و زنجیر کشیدیم) .

و در سوره نمل ، لشگرکشی حضرت سلیمان به مملکت (سباء) نقل شده است و در آنجا آمده که : عده ای از جن جزء

لشکریان سلیمان بودند و عفریتی از آنها به سلیمان گفت : من تخت بلقیس را پیش از آنکه از اینجا برخیزی پیش تو می آورم :

((و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس و الطیر فهم یوزعون . . . قال عفریت من الجن انا اتیک به قبل ان تقوم من مقامک)) (238) .

یعنی : (و سپاهیان سلیمان از گروه جن و انس و مرغان ، تحت فرمان رؤ سای خود، در رکابش حاضر آمدند . . . از آن میان عفریت جن گفت : من چنان برآوردن تخت او قادر و امینم که پیش از آنکه تو از جایگاه (قضاوت) خود برخیزی ، آن را به حضور آورم) .

در تبیین این آیات ، ناچاریم که بگوییم : آنها مجسم و ممثل شده و کار می کرده اند . و نیز در زندان ماندن آنها نیز همین گونه بوده است . و الا اگر آنها در حال و شکل واقعی خودشان بوده اند چگونه می شود اینها را توجیه نمود، مگر اینکه ثابت شود که مردم چیزی نمی دیدند ولی این را می دیدند که اشیاء جابجا می شود و از آن می فهمیدند که جن آن کار را می کند . و هیچ کسی نیست که جن مانند فرشته می تواند ممثل و مجسم شود . و در تعریف جن گفته اند : ((یتشکل باشکال مختلفه حتی الکلب و الخنزیر)) .

11- در سوره جن آمده است : ((و انه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن)) (239) .

یعنی : (مردانی از

انس به مردانی از جن پناه می بردند) .

از لفظ (برجال من الجن) می توان فهمید که آنها زنان و مردانی دارند . والله العالم .

12- قرآن مجید می فرماید : یک وقت جن از رفتن به آسمان ممنوع شده اند . و به جاهائی که قبلا می رفتند، نمی توانسته اند بروند . در سوره جن از قول خودشان چنین نقل شده است :

((و انا لمسنا السماء فوجدناها ملئت حرسا شدیدا و شهبا و انا کنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن یستمع الان یجدله شهابا رصدا و انا لا ندری اشرار ید بمن فی الارض ام اراد بهم ربهم رشدا)) (240) .

یعنی : (ما آسمان را لمس کردیم ، دیدیم که با نگهبانان قوی و شهابا پر شده است . و ما در محلهای نشستن از آسمان برای استراق سمع می نشستیم . الآن هر که گوش بدهد می بیند که شهابی در کمین اوست . نمی دانیم آیا شری برای اهل زمین اراده شده و یا خدایشان برای آنها هدایت و کمالی اراده فرموده است (و این ممنوع بودن علامت کدام یکی است ؟)) .

آیات شریفه از لحاظ مصداق خارجی ، بسیار متشابه و ذواحتمالات است . ولی صریح است که در این ممنوعیتی برای آنها پیش آمده و نتوانسته اند مانند سابق ، بالا بروند . در روایات اهل بیت علیهم السلام - آمده که این جریان در موقع ولادت حضرت رسول الله - صلی الله علیه و آله - بوده است . و از اهل سنت آن را در هنگام بعثت آن

حضرت ، گفته اند . در مجمع البيان ذيل آيه هجده از سوره حجر، از اين عباس و در سوره جن از بلخى نقل شده است .

در تفسير صافى از حضرت صادق - صلوات الله عليه - نقل شده است كه : اين ممنوعيت براى آن بود كه در زمين چيزى مانند وحى ، از خبر آسمان نباشد و آنچه از جانب خدا آمده ملتبس نگردد :

((عن الصادق عليه السلام . . . قال : . . . و انما منعت لئلا يقع فى الارض سبب يشا كل الوحى من خبر السماء و يلبس على اهل الارض . . .)) .

يعنى : (اگر آنها باز به آنجاها راه داشتند، چيزهاى راست و درستى به زمين مى آوردند و آن را به اولياى خود مى گفتند و (اين هنگام آن چيز) آميخته با وحى مى شد و بر اهل زمين مشتبه مى گرديد) .

و لذا خداوند متعال در جاى ديگر مى فرمايد : ((لايسمعون الى الملاء الاعلى و يقذفون من كل جانب دحورا و لهم غذاب واصب)) (241) .

يعنى : (شياطين هيچ از وحى و سخنان فرشتگان عالم بالا را نشنوند و از هر طرف به قهر، رانده شوند . هم به قهر برانندشان و هم به عذاب دائم قيامت گرفتار شوند) .

و در سوره شعراء - شايد صريحتر از جاهاى ديگر - آمده است كه : ((و ما تنزلت به الشياطين و ما ينبغى لهم و ما يستطيعون انهم عن السمع لمعزولون)) (242) كه مى گويد آنها از شنيدن (ملاء اعلى) منع

شده اند . و در اینجا اهمیت روایت امام صادق - علیه السلام کاملا معلوم می شود . برای تکمیل مطلب ، رجوع شود به قاموس قرآن در بحث پیرامون (جن) .

شعور جهنم

ظهور عده ای از آیات شریفه این است که : جهنم و آتش آخرت ، شعور دارد . و دارای حیات می باشد . و جهنم اشخاص را می شناسد و آنان را می خواند . و با دیدن گناهکاران به غضب در می آید و به خداوند می گوید : اهل مرا زیاد گردان . ما ابتدا برخی از آیات را نقل می کنیم و سپس آنها را بررسی می نماییم . و سرانجام نظر دیگری اظهار خواهیم کرد :

((بل کذبوا بالساعه و اعتدنا لمن کذب بالساعه سعیرا اذا راتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا)) (243) .

یعنی : (کافران قیامت را تکذیب کردند، برای آنانکه قیامت را تکذیب کنند آتش افروخته آماده کرده ایم چون آتش ، آنها را از دور ببیند، غلیظ شدید و صدای صفیر آن را می شنوند) .

راغب در مفردات می گوید : (غیظ) به معنای خشم شدید و (تغیظ) اظهار غیظ است . (زفیر) به معنای صدای جهنم و صفیر آن است . فاعل (راءتهم)، (سعیر) است به اعتبار جهنم . ظاهر این آیه شریفه این است که آتش جهنم ، گناهکاران را می بیند . و با دیدن آنها به خشم درمی آید و فریاد می کشد . در مجمع البیان از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که (من مکان بعید) مسیر

یک سال است (مسیره سنه) .

طبرسی در مجمع البیان این تعبیر را به طور تشبیه دانسته و می فرماید : (کالتهاب الرجل المغتاظ) . و نیز می فرماید : آنها آتش را می بینند . و اینکه فرموده : آتش آنها را می بیند؛ چون این رساتر از اولی است . المیزان نیز نظرش نظر مجمع البیان است . و می فرماید : آیه شریفه ، تمثیل حالت آتش نسبت به آنهاست ؛ چون روز قیامت در مقابل آن قرار گیرند، مانند شیر، وقتی که طعمه خودش را دید، همهمه می کند . ولی سخن این دو بزرگوار، خلاف ظهور آیات شریفه است :

((یوم نقول لجهنم هل امتلات و تقول هل من مزید)) (244) .

یعنی : (یاد آر که روز قیامت به جهنم می گوییم : آیا (از کفران) پر شدی ؟ می گوید : آیا (دوزخیان) بیش از این هم هستند؟) .

ظهور این آیه نیز در شعور و گفتگوی جهنم است . بعضی ها گفته اند : این آیه زبان حال است نه زبان قال . به نظر بعضی این سؤ ال از ماءموران جهنم خواهد بود اگر چه سؤ ال به جهنم نسبت داده شده است .

در المیزان می فرماید : بهتر آن است که آیه حمل بر ظاهر شود؛ زیرا خداوند از سخن گفتن دستها، پاها، پوستها و غیر آن خبر داده است . و در سوره فصلت گذشت که علم و شعور، در همه موجودات ساری است .

در مجمع البیان می فرماید : در کلام جهنم ، سه قول هست ؛

اول اینکه : آن به طور تمثیل آمده و جهنم نسبت به وسعت آن مانند سخنگویی است که می گوید هنوز پر نشده ام . دوم اینکه : خداوند برای جهنم آلت تکلم خلق می کند و او جواب می دهد و این بعید نیست ؛ زیرا خداوند دستها و جوارح و پوستها را نیز به سخن می آورد . سوم اینکه : خطاب به ماءموران جهنم است . و به صورت تقریر، به جهنم خطاب شده است . ولی چنانکه در آیه قبلی گفته شد : اینها خلاف ظاهر است و ظهور آیه در شعور و سخن گفتن جهنم می باشد :

((کلا انها لظی نزاعه للشوی تدعوا من ادبر و تولی و جمع فاوعی)) (245) .

یعنی : (نه ، آتش جهنم شعله خاص است . پوستهای سر را بشدت می سوزاند . می خواند کسی را که به حق پشت کرده و از آن اعراض نموده است . و کسی را که مال دنیا را جمع کرده و در ظرف قرار داده (و به طور غیر شرعی) انباشته است) .

(شواه) به معنای اطراف بدن مثل دست ، پا و سر است و نیز به معنای پوست سر می باشد . جمع آن (شوی) می آید . لفظ (تدعو) که به معنای خواندن است دلالت بر شعور، حیات و تکلم آتش دارد، که اعراض کنندگان از حق را به سوی خود می خواند و می گوید : به طرف من بیایید .

در مجمع می فرماید : گویند : آتش کسی از کفار را ترک نمی

کند . گویی آنها را می خواند . و به قولی خداوند برای آتش ، سخن گفتن را می آفریند و به قولی : ماءموران جهنم آنها را می خوانند . همان اقوالی که در آیه قبلی گذشت . ولی چنانکه گفته شد : ظهور آیه در شعور، حیات و تکلم آتش می باشد :

((و للذین کفروا بربهم عذاب جهنم و بئس المصیر . اذا القوا فیها سمعوا لها شهیقا و هی تفور، تکاد تمیز من الغیظ کلما فیها فوج سئلهم خزنتها الم یاءتکم نذیر)) (246) .

یعنی : (و بر آنانکه به خدای خود کافر شدند، عذاب جهنم که بسیار بد منزلگاهی است ، مهیاست که چون به آتش جهنم درافتند فریاد منکری چون شهیق خران از آن آتش چون دیگ سوزان می شنوند . و دوزخ از خشم کافران نزدیک است شکافته و قطعه قطعه شود و هر فوجی را که به آتش درافکنند خازنان جهنم به آنها گویند آیا پیغمبری برای راهنمائی شما نیامد؟ .

(تمیز) به معنای جدا شدن است ؛ یعنی نزدیک است از شدت غضب منفجر و تکه تکه شود . لفظ غیظ - مانند آیات دیگر - دلالت بر شعور و فهم آتش دارد .

تکمیل مطلب

در این دنیا، موجودات به دو قسمت زنده و مرده تقسیم می شوند . ولی ظاهر آن است که : در روز قیامت ، حیات به همه موجودات رسیده و همه چیز زنده می شوند . و لااقل بسیاری از آنچه در این دنیا مرده اند، در آخرت زنده و باشعور خواهند بود . از جمله جهنم و

آتش آن .

از آیه شریفه : ((و قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شی ء)) (247) .

یعنی : (در آن روز گناهکاران به پوستهای خود گویند : چرا بر علیه ما گواهی دادید؟ ! گویند : خداوند ما را به سخن درآورده است ؛ خدایی که همه چیز را به سخن درآورده است) .

معلوم می شود که روز قیامت ، تمام اشیاء نطق خواهند داشت . و لازمه آن ، شعور، علم و حیات است .

المیزان نیز این سخن را تاءیید می کند . ظهور همه آیات در شهادت اعضاو غیره در تکلم معمولی است . اسباب فعلی از قبیل ضبط صوت و غیره روشن کرده است که در سخن گفتن : زبان ضرورت ندارد . امید است دیگران این مطلب را تعقیب کرده و گسترده تر نمایند .

حروف مقطعه

(حروف مقطعه) حروفی است که در اوایل سوره های : بقره ، آل عمران ، اعراف ، یونس ، هود، یوسف ، رعد، ابراهیم ، حجر، مریم ، طه ، شعراء، نمل ، قصص ، عنکبوت ، روم ، لقمان ، سجده ، یس ، ص ، غافر، فصلت ، شوری ، زخرف ، دخان ، جاثیه ، احقاف ، ق ، ن ، واقع شده اند . و آنها عبارتند از :

الم : در سوره بقره .

الم : در سوره آل عمران .

المص : در سوره اعراف .

الر : در سوره یونس .

الر : در سوره هود .

الر : در سوره یوسف .

المر : در

سوره رعد (به اضافه (م) بعد از لام) .

الر : در سوره ابراهيم .

الر : در سوره حجر .

كهيعص : در سوره مريم .

طه : در سوره طه .

طسم : در سوره شعراء .

طس : در سوره نمل .

طسم : در سوره قصص .

الم : در سوره عنكبوت .

الم : در سوره روم .

الم : در سوره لقمان .

الم : در سوره سجده .

يس : در سوره يس .

ص : در سوره ص .

حم : در سوره غافر .

حم : در سوره فصلت .

حم عسق : در سوره شورى .

حم : در سوره زخرف .

حم : در سوره دخان .

حم : در سوره جاثیه .

حم : در سوره احقاف .

ق : در سوره ق .

ن : در سوره ن و القلم .

در رابطه با معنای این حروف ، اقوالی هست که مرحوم امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان در سوره بقره آنها را به یازده قول رسانده است که آنها به قرار ذیل می باشند :

اول : از امامان شیعه - صلوات الله علیهم - نقل شده که آنها از متشابهانند که علم آنها مخصوص خداوند است . حروف مقطعه و تاءویل آنها را جز خدا کسی نمی داند . اهل سنت از امیرالمؤ منین علیه السلام - نقل کرده اند که فرموده است : ((ان لکل کتاب صفوه هذا الکتاب الحروف التهجی)) .

دوم : این حروف نام سوره هایی هستند که در اوایل آنها واقع

شده اند؛ مثلا نام سوره اعراف (المص) است .

سوم : مراد از آنها (اسماء الله) است ؛ مثل (لم) که سه حرف است : (انا، الله ، اعلم) یعنی : منم خدای داناتر . و (المر) که چهار حرف است : (انا، الله ، اعلم ، ارى) یعنی : منم خدا که می دانم و می بینم و هکذا . . .

چهارم : آنها اسماء الله هستند که حرف حرف آمده اند . و اگر مردم تاءلیف آنها را بدانند (اسم اعظم) را خواهند دانست ؛ مثلا اگر : (ر) از (المر) و حرف (ح) از (حم) و حرف (ن) را از (ن والقلم) برداریم . و روی هم بگذاریم می شود (رحن) ولی ما از کیفیت تاءلیف آنها بی خبریم .

پنجم : آنها سوگندهایی هستند که خداوند به آنها سوگند یاد کرده و آنها از (اسماء) خدا می باشند .

ششم : آنها نامهای قرآن کریم هستند .

هفتم : هر حرف از آنها کلید اسمی از (اسماء الله) است . در میان آنها حرفی نیست مگر آنکه راجع به مدت قومی و اجل اقوام دیگر است . این قول ابوالعالیه است . و در اخبار ما امامیه نیز نظیر آن منقول است .

هشتم : مراد از آنها مدت بقای امت اسلامی است .

نهم : مراد از آنها بیان حروف تهجی عربی است که 28 حرف می باشد با ذکر آنها احتیاج به ذکر حروف دیگر نبوده است .

دهم : آنها برای وادار کردن کفار به

شنیدن قرآن بوده است ؛ چون کفار تصمیم داشتند که به قرآن گوش ندهند، ولی چون آن حروف را می شنیدند، به نظرشان چیز دیگری می آمد که قهرا گوش می کردند . و قرآن در دلهایشان جای می گرفت .

یازدهم : منظور از این حروف آن است که : ایها الناس ، این قرآن از همین حروف تاءلیف شده که در اختیار همه شماست . و از آنها در گفتار خود استفاده می کنید . اکنون که نمی توانید نظیر آن را بیاورید، پس بدانید که این قرآن از جانب خداست (248) .

نگارنده گوید : اگر چه نمی شود به این اقوال یقین حاصل کرد ولی این سخنان نشان می دهد که مسلمانان در تفکر و تدبر در قرآن کریم ، قدمهایی برداشته اند و آنچه در قول اول از اهل بیت - صلوات الله علیهم - نقل شده است ، حائز اهمیت است ، و باید به آن تسلیم شد . البته در صورت صحت و قطعی بودن روایات آن . در اینجا نقل نظریه دکتر رشاد؛ خلیفه مصری نیز لازم است که تازه ترین نظریه درباره حروف مقطعه می باشد .

نظریه دکتر رشاد مصری

خلاصه نظریه او این است که این حروف اشاره است به اینکه (درصد) این حروف در این سوره بالاتر از درصد آنها در همه سوره های دیگر است . و آن جز اعجاز نمی تواند باشد . من خلاصه نظریه او را از (تفسیر احسن الحدیث) اول سوره اعراف نقل می کنم که در آنجا نیز از مجله مکتب اسلام ، شماره چهارم ، سال 14 نقل

کرده ام .

دکتر رشاد می گوید : میان این حروف و حروف همه سوره های قرآن ، رابطه ای هست ؛ مثلا حرف (ن) را در نظر می گیریم و آن را با سایر حروف سوره بقره مقایسه می کنیم ، به این نتیجه می رسیم که نسبت این حروف به سایر حروف آن ، یک درصد است .

آنگاه همین حساب را با سوره آل عمران ، نساء، مائده و . . . تا 114 سوره انجام می دهیم و نتیجه می گیریم که این نسبت در سوره (ن و القلم) که این حرف در اول آن واقع شده از همه بیشتر است . آنگاه این حساب را با حرف (ص) و حرف (ق) و دو حرف (حم) و سه حرف (الم) تکرار می کنیم و می بینیم که درصد این حروف در آن سوره ها از سوره های دیگر بیشتر است .

فکر نکنید که این عمل ، کار آسانی است . دکتر رشاد سالها به وسیله مغز الکترونی روی حرف قرآن کار کرده است تا این نسبتها را به دست آورده است . و اگر مغز الکترونیکی نبود این کار قریب به محال بود .

از مجموع سوره های 114 گانه قرآن ، فقط در 29 سوره حروف مقطعه آمده است . و آنها درست نصف حروف 28گانه الفبای عربی را تشکیل می دهند، بدین ترتیب : ا، ح ، ر، س ، ص ، ط، ع ، ق ، ک ، ل ، م ، ن ، ه ، ی .

دکتر رشاد پس

از سالها تحقیق به فکرش رسید که شاید میان این حروف و حروف هر سوره که آنها در آغازش قرار گرفته اند، رابطه ای وجود دارد . آن وقت سالها به وسیله مغز الکترونی ، روی حروف قرآن محاسبه کرده و دیده است که مثلا نسبت حرف (ق) به سایر حروف سوره قیامت (907/3) درصد است . و نسبت آن به سایر حروف سوره شمس (906/3) است . تفاوت این دو سوره چنانکه ملاحظه می شود - فقط یک هزارم درصد است .

آن وقت نسبت حرف (ق) را با حروف هر یک از سوره های 114گانه استخراج کرده در آن متوجه شده است که نسبت این حرف (ق) به سایر حروف سوره (ق و القرآن المجید) که این حرف در آغاز آن واقع شده ، از نسبت آن به تمام حروف سوره های 114گانه بیشتر است .

همچنین حرف (ن) که در آغاز (ن و القلم) آمده نسبتش به سایر حروف این سوره از نسبت آن به حروف هر یک از سوره های 114گانه بیشتر است . هکذا چهار حرف (المص) که در آغاز سوره اعراف آمده است ، نسبت آنها به سایر حروف این سوره ، بیشتر از نسبت آنها به حروف سایر سوره های 114گانه است .

دکتر رشاد می گوید : ضمن محاسبه ای که روی (سوره مریم) و (زمر) می کردم ، دیدم نسبت (درصد) مجموع حروف (ک ، ه ، ی ، ع ، ص) در هر دو سوره ، مساوی است ، با اینکه باید در سوره مریم بیشتر باشد؛

زیرا لفظ (کهیعص) فقط در آغاز سوره مریم آمده است . اما همین که نسبت گیری را از رقم سوم اعشار بالا بردم ، روشن شد که نسبت مجموع این حروف در سوره مریم یک ده هزارم (0001/0) بیش از سوره زمر است . این تفاوتهای جزئی ، راستی عجیب و حیرت آور است .

راستی حیرت آور است که انسانی بتواند مراقب تعداد هر یک از حروف سخنان خود در طول 23 سال باشد . و در عین حال آزادانه مطالب خود را بدون کمترین تکلفی بیان کند . مسلما چنین کاری از عهده یک انسان ، بیرون است . حتی محاسبه آن برای بزرگترین ریاضیدانها به کمک مغزهای الکترونی ممکن نیست . اینها همه نشان می دهد که نه تنها سوره ها و آیات قرآن ، بلکه حروف قرآن نیز روی حساب و نظام خاصی است که فقط خداوند، قادر بر حفظ آن است .

نتیجه بحث

آیا شما حساب کلمات و حروفی را که در یک روز با آن سخن می گویید دارید؟ اگر فرضا چنین باشد، تعداد کلمات و حروف یک سال خود را می توانید به خاطر بسپارید؟ فرضا چنین باشد آیا هرگز امکان دارد نسبت این حروف با یکدیگر در روز، ماه ، و سال ، در عبارات شما مد نظرتان باشد؟ مسلما چنین چیزی محال است ؛ زیرا با وسائل عادی ، طی قرنها نیز نمی توانید این محاسبات را انجام دهید .

آیا اگر مشاهده کردیم انسانی در مدت 23 سال با آن همه گرفتاری سخنانی آورد که نه تنها مضامین آنها حساب شده و از

نظر لفظ و معنا و محتوا در عالیترین صورت ممکن بود، بلکه از نظر نسبت ریاضی و عددی حروف ، چنان دقیق و حساب شده بود که نسبت هر یک از حروف الفبا در هر یک از سخنان او یک نسبت دقیق ریاضی دارد . آیا نمی فهمیم که کلام او از علم بی پایان پروردگار سرچشمه گرفته است ؟

انسانی را در نظر بگیرید که امروز نیم ساعت سخن می گوید و حرف (ق) را به زبان می آورد و می گوید : مثلا درصد حرف (قاف) در این سخن بیشتر است از درصد آن در همه سخنانی که تا به حال گفته ام ، و بعد از این خواهم گفت . این حساب جز به اعجاز خدایی ممکن و عملی نیست . این است اهمیت این حروف .

بحثی پیرامون (حطه)

لفظ (حطه) دو بار در قرآن مجید به کار رفته و هر دو درباره بنی اسرائیل می باشد یکی در سوره بقره است که خداوند می فرماید : ((و اذ قلنا ادخلوا هذه القریه فکلوا منها حیث شئتم رغدا و ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطه نغفرلکم خطایاکم و سنزید المحسنین)) (249) .

یعنی : (و به یاد آرید وقتی که گفتیم وارد این قریه (اریحا) شوید . و از نعمتهای آن تناول کنید و در آن سجده کنان داخل گردید و بگویید خدایا ! از گناه ما درگذر تا از خطای شما درگذریم و بر ثواب نیکوکاران شما بیفزاییم) .

و دیگری در سوره اعراف می باشد . چنانچه می فرماید : ((و اذ قیل لهم اسکنوا هذه

القریه و کلوا منها حیث شئتم و قولوا حطه و ادخلوا الباب سجدا نغفرلکم خطیاتکم سنزید المحسنین)) . (250)

یعنی : (و آنگاه که گفتیم به این شهر (اریحا) داخل بشوید و از هر کجا خواستید (با حفظ مقررات) با فراوانی بخورید و از دروازه شهر با حال خضوع به قوانین ، داخل بشوید و از گناهان استغفار کنید . و بزودی نعمت و عطای خویش را برای اهل احسان ، مزید می گردانیم (والله اعلم)) .

در هر دو آیه فوق (حطه) مرفوع است . و آن باید خبر مبتدای محذوف باشد؛ مثل (مسئلتنا حطه)، یعنی خواسته ما آمرزش گناهانمان است ؛ چون (حط) به معنای فروآمدن و فروآوردن است (استحد وزره حطه ؛ یعنی : خواست گناهان او بریزد) و (حطه السیل)؛ یعنی : سیل او را پائین آورد) هر دو آیه یکی است با اندک تقدیم و تاءخیر . در آیات و روایات چیزی که مبین آن باشد نقل نشده است . و عجب آن است که المیزان در هیچ یک چیزی نگفته است . ظاهرا آن دستور استغفار و خواستن بخشایش گناهان است . چنانکه منظور از ((و ادخلوا الباب سجدا)) ظاهرا اطاعت و خضوع به قوانین شهرنشینی است ؛ یعنی تا به حال در صحرای سینا کاملا آزاد بودید هر طور و در هر جا باشید، ولی شهرنشینی این طور نیست .

نقل برخی از رؤ یاها در قرآن

خوابیدن و خواب دیدن ، یکی از اسرار عجیب خلقت است . اگر خواب نباشد ادامه زندگی محال خواهد بود . همچنین است خواب دیدن که آثار بسیار دارد و

از آینده خبر می دهد و گاه خداوند متعال بندگان خود را به آن هدایت و ارشاد می کند . به هر حال ، در قرآن مجید، هفت رؤ یا نقل شده است که آنها عبارتند از :

1- رؤ یای رسول خدا - صلی الله علیه و آله - درباره بنی امیه .

2- رؤ یای آن حضرت درباره دخول مکه و زیارت آن .

3- رؤ یای آن حضرت در شب قبل از جنگ (بدر) .

4- رؤ یای حضرت ابراهیم - علیه السلام - درباره ذبح اسماعیل .

5- رؤ یای حضرت یوسف - علیه السلام - .

6- رؤ یائی که پادشاه مصر دید و حضرت یوسف - علیه السلام - آن را تعبیر کرد .

7- رؤ یایی که دو نفر در زندان دیدند و حضرت یوسف - علیه السلام - آن را تعبیر کرد .

رؤ یای رسول خدا(ص) درباره بنی امیه

در سوره مبارکه اسراء آمده است : ((و اذ قلنا لک ربک احاط بالناس و ما جعلنا الرویا التی ارایناک الا فتنه للناس و الشجره الملعونه فی القران و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا)) (251) .

یعنی : یادآر که به تو گفتیم : خدایت به مردم احاطه دارد . و به تو گفتیم خوابی را که به تو نمایاندیم و شجره ملعونه در قرآن را، قرار ندادیم مگر آزمایشی برای مردم . و ما آنها را می ترسانیم ولی جز طغیان بزرگ ، بر آنها نمی افزاید) .

از این آیه شریفه معلوم می شود که خداوند متعال دو چیز را برای

مردم مایه آزمایش قرار داده است ؛ یکی خوابی را که به آن حضرت نمایانده است ، و دیگری شجره ملعونه را، منظور از شجره (شجره ملعونه) بنی امیه هستند که بر اهل اسلام ، مسلط شدند .

در تفسیر عیاشی از حضرت باقر - صلوات الله علیه - نقل شده است که : ((والشجره الملعونه فی القرآن یعنی بنی امیه)) و در روایت عبدالرحیم قیصر از آن حضرت آمده است : ((و الشجره الملعونه فی القرآن ، قال هم بنوا امیه)) .

و اما منظور از رؤ یایی که دید همان است که دید : بنی امیه از منبر او بالا و پایین می روند و در آن جست و خیز می کنند . در تفسیر عیاشی از حضرت صادق - صلوات الله علیه - نقل شده است که :

((عن القاسم بن سلیمان عن الصادق علیه السلام قال : اصبح رسول الله صلی الله علیه و آله یوما حاسرا فقیل له : مالک رسول الله ؟ فقال : انی راءیت اللیله صبیان بنی امیه یرقون علی منبری هذا، فقلت یا رب معی ؟ فقال : لا ولکن بعدک)) .

یعنی : روزی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شب را به روز آورد و غمگین بود . گفتند : یا رسول الله ! برای تو چه رخ داده است ؟ فرمود : شب گذشته بچه های بنی امیه را دیدم که از منبر من بالا می روند و جست و خیز می کنند . گفتم : خدایا ! در زمان من و با من

خواهند بود؟ فرمود : نه بعد از تو خواهند بود) .

در تفسیر برهان ، شانزده روایت در این زمینه از شیعه و اهل سنت نقل کرده است . در همه آنها مراد از (شجره ملعونه) بنی امیه و در اکثر آنها رؤ یای آن حضرت راجع به بنی امیه و در برخی ، شامل خلفای پیش از بنی امیه نیز می شود .

در روایت دیگری از امام صادق - علیه السلام - نقل شده که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در خواب دید که چهارده عدد میمون ؛ یکی بعد از دیگری از منبر او بالا می روند و اهل آن نیستند . حضرت فرمود : جماعتی از قریش نقل فرمود . اصحاب من بالا می روند و اهل آن نیستند . امام صادق - علیه السلام - فرمود : ((هم بنوا امیه لعنهم الله ؛ یعنی آنها بنی امیه هستند، خداوند لعنتشان کند .) (252)

ناگفته نماند که : خلفای بنی امیه - همانطور که در این حدیث آمده - چهارده نفر بدین شرح می باشند : معاویه بن ابی سفیان ، یزید بن معاویه ، معاویه بن یزید، مروان بن حکم ، عبدالملک مروان ، ولید بن عبد الملک ، سلیمان بن عبدالملک ، عمربن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک ، هشام بن عبدالملک ، ولید بن یزید بن عبدالملک ، یزید بن ولید، ابراهیم بن ولید، و مروان محمد حمار . (253)

رؤیای پیامبر(ص) در ورود به مکه

در سال ششم هجری که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - عازم عمل (عمره) بود، خداوند متعال در

مدینه قبل از حرکت ، به آن حضرت رؤ یایی را نمایاند . و حضرت در خواب دید که او با مسلمانان وارد مسجدالحرام شدند . بعضی تقصیر کرده و بعضی حلق نمودند بدون آنکه بیمی از کفار داشته باشند . و آن بزرگوار این رؤ یای خویش را برای اصحاب خود نقل فرمود و همه شاد شدند .

ولی چون به (حدیبیه) رسیدند، کفار از ورود به مکه مانع شدند . و بعد از جریانهای مفصل ، میان آن حضرت و کفار، پیمان صلحی بسته شد که حضرت آن سال از (حدیبیه) برگردد و سال آینده مجددا بیاید . مشرکان نیز کاری با عمل او نداشته باشند و بتهای خود را سه روز از کعبه و صفا و مروه بردارند، تا عمل مسلمانان تمام بشود .

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آن صلح را به طور اجبار قبول کرد و در همانجا از احرام بیرون آمد و قربانیها را که آورده بود ذبح کرد . مسلمانان نیز چنین کردند . عده ای از اصحاب آن حضرت ، از جمله عمربن خطاب گستاخی کرده و به آن بزرگوار گفتند : مگر شما نگفتید که در خواب چنین دیدم که ما بدون خوف و واهمه ای وارد مکه و مسجدالحرام شده ایم ؟ !

حضرت فرمود : من گفتم وارد می شویم ولی نگفتم در این مرتبه و در این سال وارد خواهیم شد . اما عمر قبول نکرد ! که ماجرایش مفصل است . خداوند در این باره می فرماید :

((لقد صدق الله رسوله الرؤ یا بالحق لتد خلن

المسجد الحرام ان شاء الله آمنين محلقين رؤ سكم و مقصرين لا تخافون فعلم تعلموا فجعل من دون الله ذلک فتحا قريبا)) . (254)

يعنى : (خداوند آن رؤ ياى حق را به رسولش نشان داد كه حتما داخل مسجد الحرام مى شويد ان شاء الله در حال ايمنى ، سر تراشيده و تقصير كننده در حالى كه ترسى نداريد . خداوند مى داند چيزى را كه شما نمى دانيد . و قبل از دخول مكه ، فتح نزديكى (صلح حديبيه كه خدا آن را در آيه انا فتحنا لک ، فتح ناميده است) قرار داد) .

سوره فتح هنگام مراجعت آن حضرت از (حديبيه) نازل شده است و خداوند آن صلح را - چنانكه گفته شد . فتح خواند . و حضرت فرمود : اين سوره براى من از دنيا و آخرت ، محبوبتر است .

رؤ ياى پيامبر(ص) پيرامون نبرد بدر

رسول خدا - صلى الله عليه و آله - قبل از جنگ (بدر) خوابى ديد كه خداوند متعال آن را اين گونه نقل مى فرمايد : ((اذ يريكهم الله فى مناک قليلا ولو اراكهم كثيرالفشلتم و لتنازعتم فى الامر ولكن الله سلم انه عليم بذات الصدور)) (255)

يعنى : (يادآر هنگامى را كه خداوند، دشمنان را در خواب به تو كم نشان مى داد . و اگر آنها را زياد نشان مى داد، در كار جنگ سست مى شديد و اختلاف مى كرديد . اما خداوند شما را از سستى و اختلاف ، سلامت كرد . خداوند به آنچه در سينه هاست آگاه است .

از اين آيه

شریفه معلوم می شود که خداوند متعال مشرکان را در رؤ یا به آن حضرت کم نشان داده است تا حضرت نیز قابل بودن مشرکان را به اصحاب خویش اطلاع دهد و آنها مطمئن شوند که دشمنان زیاد نیستند و در کار جنگ سست نباشند و اختلاف نکنند . چنانکه اهل تفسیر نیز چنین گفته اند .

رؤ یای ابراهیم (ع) در ذبح اسماعیل

از جمله رؤ یاهایی که در قرآن مجید مطرح گردیده رؤ یای حضرت امام ابراهیم - علیه السلام - می باشد که در خواب دید فرزندش اسماعیل را در راه خدا قربانی می کند . خداوند متعال جریان آن را در سوره صافات چنین بیان می فرماید :

((رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم فلمابلغ معه السعی قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال ابت افعل ما تؤ مر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین فلما اسلما و تله للجبین ونادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤ یا انا کذلک نجزی المحسنین ان هذا لهو البلاء المبین و فدیناه بذبح عظیم و ترکنا علیه فی الآخرین سلام علی ابراهیم)) (256)

یعنی : (ابراهیم گفت : خدایا ! برای من فرزندی - که از نیکوکاران باشد - عطا فرما به او مژده دادیم پسر عاقل و بردباری را . چون آن پسر (به دنیا آمد و بزرگ شد و) در تلاش کردن به پدرش رسید، ابراهیم به او گفت : ای پسر عزیزم ! من در خواب دیدم که تو را قربانی می کنم پس ببین در این باره چه می گویی ؟ گفت : پدرم ! آنچه به آن

امر شده ای انجام بده ، حتما مرا در این کار از صابران خواهی یافت . پس چون پدر برای قربانی کردن و پسر برای قربانی شدن ، تسلیم شدند و ابراهیم او را در روی تل بر پیشانی خوابانید (عمل به خواب به تحقق پیدا کرد) و با صدای بلند ندا کردیم که ای ابراهیم ! خواب را محقق کردی ، ما نیکوکاران را این چنین جزا می دهیم ، این حتما آزمایش آشکاری است . و بر او (گوسفندی فرستاده) ذبح بزرگی فدا ساختیم . و ثنای او را برای آیندگان قرار دادیم . سلام بر ابراهیم .)

جریان بسیار روشن است و برای کثرت بیان می گویم :

1 - رؤ یا همان بود که او دید پسرش را قربانی می کند، نه اینکه قربانی کرد و کار را به اتمام رسانید . به عبارت دیگر : به پسرش فرمود : ((انی اری فی المنام انی اذبحک)) لذا خداوند پس از خواباندن ابراهیم پسرش را بر (تل) فرمود : ((قد صدقت الرؤ یا)) .

2 - منظور از (ذبح عظیم) ظاهرا همان قربانی باشد که هر سال در موسم حج مسلمین به آن مبادرت می ورزند . که یادآور قربانی ابراهیم - علیه السلام - است ، در بحارالانوار از خصال صدوق و عیون الاخبارالرضا- علیه السلام - نقل شده است که : ((فکلما یذبح بمنی فهو فدیه لاسماعیل الی یوم القیامه)) . (257)

یعنی : (هر چه در (منی) تا روز قیامت قربانی شود، همه فدیه حضرت اسماعیل خواهد بود) .

3 - اگر این جریان در غیر قرآن کریم بیان می گردید، قبول کردن آن مشکل می نمود، تسلیم بودن حضرت ابراهیم و پسرش - علیهما السلام - هر دو، بالاتر از تصور است . پدری در نهایت اخلاص ، سر پسر جوان را در راه خدا قطع کند، پسر نیز با کمال اخلاص ، به این کار راضی باشد . واقعا (سلام علی ابراهیم) و سلام علی اسماعیل .

رؤیای حضرت یوسف (ع)

یکی دیگر از رؤ یاهایی که در قرآن مجید آماده است ، رؤ یای حضرت یوسف - علیه السلام - است که در خواب دید : یازده ستاره تواءم با خورشید و ماه ، به او سجده می کنند . وقتی آن رؤ یا را برای پدرش حضرت یعقوب - علیه السلام - نقل کرد پدرش فرمود : این خواب را برای برادرانت نقل نکن ، والا بر تو حسد می ورزند . تعبیر این خواب آن است که تو، به پیامبری خواهی رسید و خداوند متعال نعمت خود را بر تو تمام خواهد نمود .

((اذا قال یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رایتهم لی ساجدین .)) (258)

یعنی : (اکنون متذکر شو (خواب) یوسف را که گفت : ای پدر! در عالم رویا دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه مرا سجده می کردند .)

سپس خداوند متعال در قرآن مجید تعبیر خواب حضرت یعقوب - علیه السلام - را این گونه نقل می کند : ((قال یا بنی لا تقصص رویاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا . . .

و کذلک یجتبیک ربک و یعلمک من تاءویل الا حادیث و یتم نعمته علیک و علی آل یعقوب . . .)) (259)

یعنی : (یعقوب گفت : ای فرزند عزیز ! زنهار خواب خود را برای برادران حکایت مکن که (به اغوای شیطان) بر تو مکر و حسد خواهند برد . . . و این تعبیر خواب تو می باشد که خداوند تو را بر گزیند و علم تاءویل خوابها بیاموزد و نعمت و لطفش را در حق تو و آل یعقوب تمام گرداند . . .) .

حضرت یوسف - علیه السلام - توسط برادران خود به چاه افکنده شد و سپس در بازار مصر به صورت برده فروخته شد و در اثر بی نظیری که درباره همسر عزیز مصر از خود نشان داد، حدود هفت سال در زندان ماند . سپس در اثر تعبیر خواب پادشاه مصر، از زندان آزاد و وزیر کشاورزی مصر گردید . و پدر و مادر و خانواده اش را به مصر دعوت کرد و آنها هنگام دیدن حضرت یوسف به حال احترام ، سر فرود آوردند . بدین طریق ، پدر و مادر و یازده برادر در این احترام شریک شدند . و حضرت یوسف به پدرش یعقوب گفت : تعبیر خوابی که چند سال قبل دیدم ، همین است :

((و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجدا و قال یا ابت هذا تاءویل رویای من قبل قد جعلها ربی حقا . . . (260)

یعنی : (آنگاه پدر و مادر رابر تخت بنشاند و آنها به شکرانه (دیدار او) خدا را سجده کردند

. و يوسف در آن حال ، پدر را گفت كه اين بود تعبير خوابى كه از اين پيش ديدم كه خداى من آن خواب را واقع و محقق گردانيد . . .) (261)

رؤیای پادشاه مصر

رؤ یای دیگری که در کلام الله مجید نقل گردیده ، رؤ یای پادشاه مصر است که سبب نجات حضرت یوسف - علیه السلام - گردید . و خلاصه آن چنین است : پادشاه مصر چند شب در خواب دید که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر می خوردند . و نیز هفت سنبل سبز و هفت سنبل خشک در کنار او دیده می شوند . از درباریان خود تعبیر این خواب را پرسید؟ گفتند : خوابهای آشفته و پریشان است . و ما تعبیر چنین خوابها را نمی دانیم . آیات شریفه پیرامون این مطلب چنین است :

((و قال الملک انی سبع سمان یاءکلهن سبع عجاف و سبع سنبلات خضر و اخر یابسات یا الملاء افتونی فی رویای ان کنتم للرؤ یا تعبیرون قالوا اضعاث احلام و ما نحن بتاءویل الاحلام بعالمین)) (262) .

یعنی : (و پادشاه مصر گفت : من (خوابی) دیدم که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر خوردند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک را . ای بزرگان ملک ! مرا به تعبیر آن اگر علم می دانید، آگاه گردانید . آنها گفتند : این خواب پریشان است . و ما تعبیر خواب پریشان نمی دانیم) .

در آن موقع که درباریان از تعبیر خواب پادشاه اظهار عجز کردند، ساقی پادشاه - که مدتی در

زندان مصر، رفیق زندانی حضرت یوسف - علیه السلام - بود و حضرت یوسف ، خواب او را تعبیر کرده و درست در آمده بود - گفت : در زندان یک جوان کنعانی وجود دارد که تعبیر خواب را به نیکی می داند فورا به سراغ یوسف - علیه السلام - در زندان رفت و خواب پادشاه را به او گفت : و چون هفت سنبل سبز، علامت هفت سال فراوانی و هفت سنبل خشک ، علامت هفت سال ، قحطی بود، و هفت گاو فربه ، علامت ذخیره ها و انبارهای گندم و هفت گاو لاغر در جای مردم گرسنه و قحط زده بود حضرت یوسف - علیه السلام - در تعبیر آن فرمود :

(هفت سال ، به شیوه سابق ، گندم بکارید و مازاد آنها را نکوبید بلکه در سنبل نگاه دارید . پس از آن هفت سال قحط سالی خواهد آمد و در ان هفت سال فراوانی را می خورید . و از گرسنگی نجات می یابید . پس از هفت سال قحطی ، باز اوضاع به حالت اول بر می گردد) .

((قال تزرعون سبع سنین دابا فما حصد تم فذوره سنبله الا قلیلا مما تا ثم یاتی من بعد ذلک سبع شداد یا کلن ما قدمتم لهن الا قلیلا مما تحصون ثم یاتی من بعد ذلک عام فیه یغاث الناس و فیه یعصرون (263)

یعنی : (یوسف (در تعبیر خواب) گفت : باید هفت سال متوالی زراعت کنید و هر خرمن را که درو می کنید جز کمی که قوت خود می سازید، همه را با خوشه در

انبار ذخیره کنید که چون این هفت سال بگذرد، هفت سال قحطی پیش می آید که ذخیره شما به مصرف قوت مردم برسد، جز اندکی که باید (برای تخم کاشتن) در انبار نگاهدارید . آنگاه بعد از سنوات قحطیب و شدت ، باز سالی آید که مردم در آن به آسایش و وسعت و فراوانی و نعمت می رسند .)

همانطور شد که حضرت یوسف - علیه السلام - گفته بود . و حضرت یوسف ، خود در آن هفت سال قحطی ، انبارهای ذخیره را برای مردم مصرف می کرد . فرزندان حضرت یعقوب نیز در اثر قحطی ، برای خرید گندم به مصر آمدند . و بالاخره حضرت یوسف - علیه السلام - را شناختند .

رؤیای دو جوان مصری

رؤ یای دیگری که در کلام الله مجید باز گو شده ، رؤ یای دو جوان درباری است که در اثر تخلف به زندان افتاده بودند و در زندان با حضرت یوسف - علیه السلام - آشنا شدند . آن دو جوان یکی مرتب در خواب می دید که انگور برای مشروب ساختن می فشارد . و دیگری می دید که بالای سر خود، نان حمل می کند و پرندگان از آن می خورند . آنها خواب خود را برای یوسف - علیه السلام - نقل کرده و از او تعبیر خواستند . یوسف - علیه السلام - بعد از قدری صحبت و ارشاد انها به اولی فرمود : از زندان آزاد شده و ساقی و پیاله گردان شاه خواهی شد . و به دومی فرمود : تو را به دار می زنند و مرغان

هوا از گوشت سر تو خواهند خورد . و این تعبیر خواب من ، حتما رخ خواهد نمود و خلافی در آن نیست . ((قضی الامر الذی فیه تستفتیان)) و در آیات وحی الهی چنین می خوانیم :

((و دخل معه السجن فتیان قال احدهما انی ارانی اعصر خمرا و قال الاخرانی ازانی احمل فوق راءسی خبزا تا گل الطیر منه نبنا بتاویله انا نریک من المحسنین قال . . . یا صاحبی السجن اما احد کما فیسقی ربه خمرا و اما الاخر فیصلب فتا کل الطیر من راءسه قضی الامر الدی فیه تستفتیان)) (264)

یعنی : (و با یوسف دو جوان دیگر هم (از ندیمان و خاصان شاه) زندانی شدند . یکی گفت : من خواب دیدم که انگور (برای شراب) می افشرم و دیگری گفت : من دیدم که بر بالای سر خود، طبق نانی می بردم و مرغان هوا از آن به منقار می خورند . یوسف تو ما را از تعبیر آن آگاه کن که تو را از نیکوکاران و دانشمندان جهان می بینم . یوسف گفت : . . . ای دو رفیق زندان ! اما یکی از شما ساقی شراب شاه خواهد شد و آن دیگری به دار آویخته شود (و آنقدر بر چوبه دار بماند) تا مرغان هوا، مغز سر او را بخورند . (آن مرد که تعبیر خواب خود را شنید، برای رهایی از خطر خواب ، به دروغ منکر شد) یوسف گفت : در قضای الهی راجع به امری سؤ ال کردید چنین حکم شده است) .

و همانطور شد

که حضرت یوسف - علیه السلام - گفته بود و چون پادشاه مصر خواب خود را برای درباریان گفت و آنها از تعبیر آن عاجز ماندند، حضرت یوسف به یاد ساقی آمد و او برای تعبیر خواب به زندان آمد .

واژه های الرحمن و الرحیم

(الرحمان و الرحیم) دو صفت از صفات خداوند و دو اسم از اسماء الله الحسنی هستند . رحمان ؛ صیغه مبالغه است و دلالت بر گسترش و همگانی بودن رحمت خداوند دارد . بنابراین ، رحمان و و رحیم ؛ یعنی خدایی که رحمت او گسترده و همیشگی است .

به عبارت دیگر : رحمت خداوند دارای دو بعد است ؛ بعد اول ، گسترش و شمول آن است که همه موجودات را فرا گرفته است ، چنانکه می فرماید : ((و رحمتی وسعت کل شی ء)) (265) و از زبان ملائکه نقل فرموده که گفته اند : ((ربنا وسعت کل شی ء رحمه و علما)) (266)

و بعد دوم آن ، همیشگی بودن رحمت خداوند است که مخصوص به زمانی دون زمانی نیست ، بلکه پیوسته و جاویدان است . چنانگه با قطع نظر از صفت مشبهه بودن ، جمله اسمیه در آیات : ((و انا التواب الرحیم)) (267)، ((انک انت التواب الرحیم)) (268)، ((انه هو الغفور الرحیم)) (269) تمامشان دلالت بر ثبات و دوام دارند .

این مطلب را در کلام هیچ یک از مفسران رویت نکردم بجز در البیان آیت الله خوئی که می فرماید : (رحمان) صیغه مبالغه است و از آن ، عموم استفاده می شود .

و اینكه رحمت خدا شامل همه چیز می شود و (رحیم) صفت مشبهه یا صیغه مبالغه است . و از خصائص این صیغه آن است كه از غرایز و از لوازم ذات است . لذا (رحیم) دلالت بر لزوم رحمت دارد و اینكه از ذات منفك نمی شود . (270)

و نیز در تفسیر آلاء الرحمن ، سوره حمد، و نیز در صفحه 466 البیان می فرماید : ((فالله رحمن قد وسعت رحمته كل شی ء و هو رحیم لا تنفك عنه الرحمه))

و در دعای 54 صحیفه سجادیه می فرماید : ((یا رحمن الدنیا و الاخره و رحیمها صل علی محمد و آل محمد و افرج همی و اكشف غمی))

درباره روایاتی كه می گویند رحمان در دنیا و رحیم در آخرت است در الباین می فرماید : چاره ای جز از تاءویل یا طرح این روایات نیست ؛

چون با قرآن مخالف هستند . لفظ (رحیم) در قرآن استعمال شده بدون آنكه اختصاص به مؤ منان یا اخرت داشته باشد (271)(چنانكه گذشت) .

معنای بسمله

بنابر آنچه گذشت ، معنای (بسم الله الرحمن الرحیم) چنین می شود : شروع کن یا شروع می کنم بانام خدایی که رحمتش همگانی و همیشگی است . لفظ (بسم) که جارو مجرور است ، به فعل امر (ابدء) (شروع کن) یا به فعل متکلم (ابتدء) (شرع می کنم) ولی چون این سخن از طرف خداوند نازل شده است ، فعل اول ، مناسبتر به نظر می رسد این که در ترجمه بسم الله . . . بگوییم : (به

نام خداوند بخشنده مهربان) درست نیست . و یا بگوییم بنام خدایی که رحم کننده است بر مؤ من و کافر در دنیا و فقط بر مؤ منین در آخرت ، این هم درست نیست .

در برخی از روایات (رحمان و رحیم) طوری معنا شده است که مضمون آزاد آن ، چنین است ، رحمان ؛ یعنی رحم کننده در دنیا بر مؤ من و کافر، رحیم ، یعنی رحم کننده بر مؤ منین یا رحم کننده فقط بر مؤ منان در آخرت . تعبیر آنها چنین است : ((الرحمن بجمع خلقه و الرحیم بالمؤ منین خاصه (272) در نقل دیگری است : ((ان عیسی بن مریم قال : الرحمن ، رحمن ، رحمن الدنیا و الرحیم ، رحیم الاخره)) . و در نقل سوم آمده است : ((الرحمن ، اسم خاص بصفه عامه ، و الرحیم ، اسم عام بصفه خاصه)) (273) .

ولی این سخن نتیجه اش آن است که : خداوند در دنیا رحیم نیست و و اطاق قرآن کریم (رحیم) را مخصوص مؤ منان نکرده است ؛ زیرا در مقابل آیه ((و کان بالمؤ منین رحیما)) (274) آمده است : ((ان الله بالناس لرؤ ف رحیم)) (275) .

-)) و یعذب المنافقین ان شاء او یتوب علیم ان الله کان غفوارحیما(276)) .

- ((نبی عبادی انی الغفور الرحیم)) (277) و آیات دیگر .

(رسول و نبی) که در قرآن مجید مطرح گردیده است ، هر یک معنای مستقل و جدای از هم دارد

. اگرچه در بادی امر، چنان به نظر می آید که هر دو، یکی هستند . آیات قرآن مجید هر دو را مستقل در نظر گرفته است ؛ مثلا در آیه شریفه :

((و ما ارسلنا من قبلک من رسولا و لا نبی الا تمنی الفی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته و الله علیم حکیم)) (278)

ملاحضه می شود که هر یک از (رسول) و (نبی) مستقلا ذکر شده اند . و یا در آیات ذیل - چنانچه ملاحضه می فرمایید - هر دو مستقل آمده و مورد عنایت هستند :

((و اذکر فی الکتاب موسی انه کان مخلصا و کان رسولا نبیا . . . و اذکروا فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولا نبیا)) (279)

- ((الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریه و الانجیل)) (280) .

نظر اهل سنت درباره فرق میان (رسول و نبی) آن است که : (رسول) کسی است که شریعتی نو و تازه آورده باشد . و مردم را به آن دعوت می کند (یعنی اواالعزم) ولی (نبی) اعم است ؛ هم به رسول اطلاق می شود و هم به پیامبری ک شریعت گذشته را تبلیغ می کند؛ مانند پیامبران بنی اسرائیل از بعد از حضرت موسی تا حضرت عیسی - علیهما السلام - .

ونیز گفته اند (رسول) آن است که هم کتاب و هم معجزه داشته باشد . و (نبی) آن است که معجزه دارد ولی کتاب ندارد . ناگفته

نماند که : این همان قول سابق است . فرقهای دیگری نیز گفته اند که این مقال را مجال همه آنها نیست . (مجمع البیان و تفسیری بیضاوی) .

ولی بنابر تفسیر بیت - صلوات الله اجمعین - (رسول) آن است ک به سه طریق به طریق به او وحی می شود؛ یعنی : هم خدا مطالب را به قلب او القا می کند، و هم صدایی را که خدا خلق کرده ، می شنود، و هم جبرئیل به محضر او می آید و وحی را می آورد . ولی (نبی) آن است که فقط با دو راه به او وحی می شود و جبرئیل نزد او نمی آید .

در اصول کافی بابی تحت عنوان ((باب الفرق بین الرسول و النبی و المحدث)) (281) می باشد . و در آن چهار حدیث که همه آنها قریب المضمون هستند، نقل گردیده است . از جمله : ((عن زاره قال : سئلت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله عزوجل ((و کان رسولا نبیا)) ما الرسول و ما النبی ؟ قال : النبی الذی فی منافه و یسمع الصوت و لا یعاین الملک . و الرسول الذی یسمع الصوت و یری فی المنام و یعاین الملک . . .)) (282)

یعنی : (زراره می گوید : از امام باقر - علیه السلام - از این آیه پرسیدم که خداوند فرموده است : (و کان رسولا نبیا) رسول و نبی کدام است ؟ فرمود : (نبی) آن است که در خواب می بیند و صدایی که خداوند خلق کرده

، می شنود، ولی ملک را نمی بیند . اما (رسول) صدا را می شنود، و در خواب می بیند و ملک (جبرئیل) نیز نزد او می آید . . .) .

ناگفته نماند که : در این روایت و رویات دیگر (وحی) به معنای اول ذکر نشده است . چنانچه در (وحی سه گانه) مشروحا گفته ایم . ظاهرا نظر معصوم - صلوات الله علیه - فقط به آمدن (ملک) بوده است که بیشتر بدان پرداخته است .

و نیز ناگفته نماند که : خواب انبیا- علیهم السلام - علی الظاهره از قسم دوم ؛ یعنی از قسم (من وراء الحجاب) است که صدای آفریده شده را در خواب می شنیدند . و از اینکه در قرآن کریم از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - گاهی به (رسول) و گاهی به (نبی) تعبیر شده ، معلوم می شود که به ایشان از هر سه طریق وحی می شده است . در سوره شوری خداوند اول از سه نوع وحی و تکلیم نام می برد و می فرماید :

((و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا و حیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم)) (283)

چنانچه در فصل بعدی (وحیهای سه گانه) مشروحا گفته شده است . بلافاصله بعد از آن می فرماید : ((و کذلک اوحینا الیک روحا من روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان . . .)) (284) .

علی الظاهره ، (کذلک

) اشاره به وحی های سه گانه فوق است ؛ یعنی این چنین قرآن را بر تو وحی کرده ایم . ظاهرا تقدیر آیه چنین باشد که : ((کذلک او حینا الیک القرآن بسبب روح من امرنا . . .)) .

روح نبوت

غالب افراد بویژه غربیها، گمان کرده اند که نبوت و پیامبری از جنس نبوغ است . و پیامبران مانند نوابغ و مکتشفین می باشند!! به عبارت دیگر : همانطور که نوابغ عالم در اثر تفکر و تحقیق و گسترش روح و فکر، از دیگران جلو می افتند . و چیزهایی کشف می کنند و جوامع بشری را به دنبال خود می کشند، انبیا نیز نظیر اینها هستند که در اثر نبوغ و گسترش روح ، به مقام قانونگذاری و هدایت بشر می رسند .

این سخن ، باطل و دروغ است . و اگر چنین می بود، نبوت و امامت در اشخاص معینی منحصر نمی شد . و در طول گذر ایام پیوسته اشخاصی به رسالت می رسیدند . و مقام پیامبری را تصاحب می کردند .

به حکم آیات قرآن و روایات اسلامی ، نبوت و پیامبری یک چیز مستقلی است نه عرضی و گسترش روح باشد . بلکه به وسیله روح مستقلی است که از جانب خداوند نازل شده و در وجود دیگران نخواهد بود . و در هنگام رحلت پیامبر، آن روح به بدن امام معصوم منتقل می شود . در این زمینه آیات و روایاتی داریم که بررسی می کنیم :

1 - ((ینزل الملائکد بالروح من امره علی من یشاء من عباده ان انذروا انه

لااله الا انا فاتقون)) . (285)

یعنی : (خداوند فرشتگان و روح را به امر خود بر هر کس از بندگان خواهد، می فرستد تا او خلق را اندرز داده و از عقوبت شرک به خدا بترساند و به شما بندگان بفهماند که عالم را خدایی جز من نیست تا ار من و عقاب من بترسید .)

(باء) در (بالروح) به معنای مصاحبت یا سبب است . و در معنا فرقی نمی کند . منظور از (من امره) - که در آیات دیگر نیز خواهد آمد - ظاهرا آن است که (روح) از عالم امر است . و بدون واسطه آفریده شده است . (به فصل (امر و خلق) رجوع شود) (ان انذروا) نشان می دهد که رسیدن به مقام رسالت و انذرار در اثر نزول همان روح است .

آیه کاملا روشن است در اینکه پیامبر بودن پیامبر، با نزول روح است ، امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - در بیان آن روح فرموده اند : ((عن زراره و حمران عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام . . . . فانما الروح خلق من خلقه له بصر وقوه و تایید یجعله فی قلوب الرسل و المومنین)) (286)

یعنی : (آن روح مخلوقی است از مخلوق خدا، آن روح بینایی ، قدرت و تاءیید دارد .

خداوند آن را در قلوب پیامبران و مؤ منان (امامان - علیهم السلام) قرار می دهد) .

پس روح نبوت ، یک شی ء مستقلی است که از جانب خداوند نازل شده و در وجود پیامبر قرار می

گیرد . بنابراین ، نبوت در اثر نزول همین روح است . و مراد از (المومنین) چنانکه خواهد آمد ائمه - علیهم السلام - می باشند .

2 - ((رفیع الدرجات ذوالعرش یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده لینذرو یوم التلاق)) (287)

یعنی : (خدا بالا برنده درجات بندگان و صاحب حکومت در عالم است . روح نبوت را به هر کس از بندگانش که بخواهد القا می کند تا مردم ار از روز ملاقات (قیامت) بترساند) .

از لفظ (من امره من یشاء لینذر) روشن است که مطلب این آیه ، با اولی یکی است . (یلقی الروح) حکایت از استقلال روح نبوت دارد و از عالم امر است .

آن روح از طرف خداوند به وجود پیامبر نازل و انداخته می شود . در تفسیر قمی می فرماید : ((قال : روح القدس و هو خاص لرسول الله صلی الله علیه و آله و الائمه علیهم السلام .))

3 - ((و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان ولیکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا وانک لتهدی الی صراط مستقیم .)) (288)

یعنی : (و همین گونه ما روح (فرشته بزرگ) خود را برای وحی به تو فرستادیم و از آن پیش که وحی رسد نداستی که کتاب خدا چیست ؟

و ندانستی که راه ایمان و شرع کدام است ؟ ولکن ما آن کتاب و شرع را نور (وحی و معرفت) گردانیدیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم به آن نور

هدایت می کنیم . و اینک تو خلق را هدایت خواهی کرد به راه راست) .

آیه شریفه نظیر دو آیه سابق است : الا اینکه به جای (یلقی الروح) و (ینزل الملائکه بالروح) لفظ (اوحینا الیک روحا) آمده است . و گرنه کلمه (روح) و کلمه (من امره) در اینجا نیز وجود دارد . لفظ (و کذلک) اشاره است به وحی های سه گانه ای که در آیه قبلی آمده است . و این مانع از آن است که (اوحینا) به معنای (القینا) باشد . لذا صاحب المیزان احتمال می دهد که مفعول (اوحینا) کتاب و (روحا) منصوب به نزع خافض باشد؛ یعنی (و کذلک اوحینا الیک الکتاب بروح من امرنا) . این احتمال کاملا بجاست ؛ چون به قبرینه دو آیه سابق ، منظور از (روحا من امرنا) نبوت است .

به عنوان نمونه به دو روایت ذیل توجه بفرمایید : (عن ابی بصیر قال : سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن قول تبارک و تعالی : ((کذلک اوحینا روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان قال : خلق من خلق الله اعظم من جبرئیل و میکائیل کان مع رسول الله صلی الله علیه و آله یخبره و یسدده و هو مع الائمه من بعده))) (289)

یعنی : (ابو بصیر می گوید از امام صادق - علیه السلام - از آیه : (((و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا))) سؤ ال کردم ، فرمود : روح مخلوقی است از مخلوق خداوند و بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است .

و آن با رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بود . به او خبر می داد و او را از انحراف ، حفظ می کرد . و ان روح بعد از آن حضرت با امامان - علیهم السلام - می باشد .)

((عن اسباط بن سالم قال : سئله رجل من هیت و انا حاضر عن قول الله عزوجل (و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا) فقال منذ انزل الله عزوجل ذلک الروح علی محمد، ما صعد الی السماء و انه لفینا(290)))

یعنی : (اسباط بن سالم می گوید : در محضر امام - علیه السلام - بودم که مردی از اهل هیت (محلی است در عراق) از قول خداوند (و کذلک اوحینا روحا من امرنا) سؤ ال کرد؟ حضرت فرمود : از روزی که خداوند آن روح را بر محمد - صلی الله علیه و آله - نازل کرده به آسمان بالا نرفته و آن در وجود ما می باشد) .

طبرسی در مجمع البیان ، آن را در ذیل آیه ، از امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - نقل کرده است به هر حال : نبوت در اثر یک روح مستقل به پیامبر است . و آن از جنس نبوغ و گسترش روح نیست . چنانکه امامت نیز چنان می باشد .

در این رابطه ، غیر از کتاب شریف کافی ، به بحار الانوار نیز مراجعه فرمایید . (291)

خلقت آسمان و زمین در شش روز

در قرآن مجید، در موارد متعدد آمده است که آسمانها و زمین در شش روز (شش دوران) آفریده شده است . اینک می خواهیم

آن آیات و تفصیل آن شش روز (دوران) را از خود قرآن کریم بررسی نماییم ؛ مثلا در سوره اعراف چنین می خوانیم :

((ان ربکم الله الدی خلق السموات و الارض فی سته ایام ثم استوی علی یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامرده الاله الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین)) (292)

یعنی : (پروردگار شما همان است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید . سپس بر عرش (اداره عالم) استقرار یافت . شب را بر روز می پوشاند . و شب ، روز را به سرعت تعقیب می کند . و نیز افتاب و ماه و ستارگان را آفرید که همه با دستور او رام و تسخیر شده اند . بدانید : خلقت عالم و اداره آن ، مخصوص اوست . با عظمت و بزرگ است الله ک پروردگار جهانیان می باشد) .

همچنین این مطلب در سوره یونس ، آیه سوم ، سوره هود، آیه هفتم ، سوره فرقان آیه 59، سروه سجده ، آیه چهارم ، سوره ق ، آیه 38 و سوره حدید، آیه چهارم ، تکرار شده است . در سه مورد فوق (السموات و الارض و ما بینهما) می باشد اما در بقیه لفظ (بینهما) نیامده است .

منظور از (ایام) در این آیات ، بدون شک مطلق وقت و دورانهاست که شاید هزاران سال باشد . در نهج البلاغه ، حکمت 396 آمده است : (الدهر یومان یوم لک و یوم علیک) صدوق در خصال (باب الثلاثه) از حضرت باقر -

علیه السلام - نقل کرده است که فرمود : (ایام الله ثلاثه : یوم یقوم القائم (علیه السلام) و یوم الکره (رجعت) و یوم القیامه) . معلوم است که منظور از (یوم) مطلق وقت و زمان است . راغب در مفردات می گوید : (یوم) عبارت است از طلوع آفتاب تا غروب آن . و گاهی مراد از آن مطلق زمان سات ؛ هر قدر که باشد .

به هر حال : شرح و تفصیل آن روزهای ششگانه در سوره مبارکه فصلت چنین امده است : ((قل ء انکم لتکفرون بالذی خلق فی یومین و تجعلون له انداد ذلک رب العالمین . و جعل فیها رواسی من فوقها و بارک فیها و قدر فیها اقواتها فی اربعه ایام سواء للسائلین . ثم استوی الی السماء و هی دخان فقال لها و للارض ائتیا طوعا اوکرها قالتا اتینا طائعین فقضاهن سبع سموات فی یومین و اوحی فی کل سماء امرها وزینا السماء الدنیا بمصابیح و حفظا ذلک تقدیر العزیز العلیم)) (293)

یعنی : (آیا شما کافر می شوید به خدایی که رمین را در دو روز آفرید و برای خدا شریکانی قرار می دهید . او پروردگار جهانیان است . خدایی در روی زمین کوههای استوار قرار داد و در آن برکات به وجود آورد . و قوت و ارزاق آن را در چهار روز مقدر فرمود . به طوری که برای همه یکسان و به زمین فرمود : بیایید (آن طور که اراده کرده ام

ان طور باشید) با میل یا به اجبار، گفتند : می آییم با طوع و

رغبت . پس انها را در دو روز هفت آسمان گردانید . و به هر آسمان ، فمران آن را وحی کرد . و آسمان نزدیکتر را با ستارگان ، زینت دادیم . و بدین وسیله آن را حفظ کردیم . این جریان ، تقدیر خدای توانا و داناست) .

در این آیات می خوانیم که خداوند زمین را در دو روز آفرید (خلق الارض فی یومین) و نیز وسائل زندگی و ارزاق آن را که باید موجودات زنده با انها تاءمین شوند، در چهار روز قرار داد (فی اربعه ایام) مجموع اینها شش روز می شود .

و اینکه درباره هفت آسمان می فرماید : (فقضاهن سبع سموات فی یومین) . این دو روز در چهار روز تقدیر اقوات ، متداخل است ؛ زیرا خداوند پس از خلقت زمین ، در باره تقدیر اقوات و تشکیل آسمانها فرموده است : (و قال لها و للارض ائتیا . . .) از اینکه به زمین و آسمان یک امر صادر شده ، معلوم می شود که : (در عرض چهار روز، تقدیر ارزاق ، هفت آسمان نیز تشکیل می شده است . پس مجموع همه آنها شش روز می شود .

ناگفته نماند که : اگر بگوییم هفت آسمان ، همان طبقات جو است که ابتدا به صورت دود، هنگام سرد شدن زمین ، از آن بیرون آمد و اطراف آن را گرفت و سپس رقیق شد و به طبقات جو تبدیل گردید، در این صورت ، مراد از (سته ایام) در آیات ، خلقت منظومه شمسی و یا خلقت

زمین و طبقات جو می شود . ولی ظاهرا (خلق السموات و الارض) شامل همه آسمانها و زمین است . حق آن است ه : هنوز مراد از هفت آسمان - لااقل برای نویسنده - معلوم نشده است . و الله العالم (رجوع شود به (سماء))

و همچنین مخفی نماند که : منظور از (بارک فیها و قدر اقواتها . . .) فراهم آمدن دریاها، هوا، بارانها، جنگلها، روییدنیها، دمیدن حیات به ماده ، تشکیل معدنها و امثال آنهاست ، که می بایست حیوان و انسان و حتی روییدنیها از آنها تاءمین بشوند .

و (سواء للسائلین) نشان می دهد که مشیت ازلی ، همه ما یحتاج انها تاءمین بشوند .

و (سواء للسائلین) نشان می دهد که مشیت ازلی ، همه ما یحتاج آنها را که به زبانحال ، سؤ ال می کردند، در نظر گرفته است . مراد از (سؤ ال) سؤ ال فطرت و طبیعت است و گرنه ، آن روز موجود زنده ای نبود تا چیزی را سؤ ال کند؛ نظیر : (و اتا کم من کل ما سلتموه) . (294) که منظور سؤ ال فطری و شاءنی است .

سجده های واجب و مستحب در قرآن

در قرآن کریم در پانزده موضع ، آیه سجده وجود دارد که در چهار مورد از آنها به محض خواندن یا شنیدن آیه ، سجده کردن واجب است . و در بقیه مستحب می باشد . این مطلب ، مضمون روایات اهل سنت نیز اشاره خواهیم کرد . آن چهار آیه که سجده در آنها واجب است عبارتند از :

1 - ((انما يؤ

من بایاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا و سبحوا بحمد ربهم و هم لا یستکبرون)) (295) .

2 - ((و من آیاته اللیل و الشمس و القمر لا تسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون)) (296) .

3 - ((فاسجدوا لله و اعبدوا)) (297) .

4 - ((کلا لا تعطعه و اسجدوا و اقترب)) (298) .

وجوب سجده در این آیات شریفه در مذهب اهل بیت - علیه السلام - اجمالی است . و روایات آن در حدیث از جمله در وسائل الشیعه ، ابواب قرائه القرآن ، باب 42 - 43، منقول است . و آن را (سجده تلاوت) می نامند . به عنوان تبرک به یک حدیث اکتفا می کنیم : ((عن عبدالله بن سنان عن اءبی عبدالله علیه السلام قال : اذا قراءت شئیا من العزائم التی یسجد فیها فلا تکبر سجودک و لکن تکبر حین ترفع راءسک و العزائم اربع : حم السجده و تنزیل و النجم و اقرء باسم ریک)) (299) .

منظور ار (تنزیل)، سوره سجده می باشد . در روایت دیگر آمده است : ((قال علیه السلام ان العزائم اربع : اقرء ربک خلق . و النجم و تنزیل السجده و حم السجده)) (300) .

اما یازده موردی که سجده در آنها مستحب است عبارتند از :

1 - ((ان الذین عند ربک لایستکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون و له یسجدون)) (301) .

2 - ((و لله یسجدو ما فی السموات و الارض طوعا و کرها و ظلالهم

بالغدو والاصال)) (302) .

3 - ((و لله يسجد من ما فى السموات و ما فى الارض من دابه و الملائكه و هم يستكبرون)) (303) .

4 - ((. . . ان الذين اوتوالعلم من قلبه اذا يتلى عليهم يخرون للاذقان سجدا)) (304) .

5 - ((و ممن هدينا واجتبينا اذا تتلى عليهم آيات الرحمن خروا سجدا و بكيا)) (305)

6 - ((الم تر ان الله يسجد له من فى السوات و من الارض و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدواب و كثير و من الناس . . .)) (306)

7 - ((يا ايهاالذين اركعوا و اسجدوا واعبدوا ربكم وافعلوا الخير لعلكم تفلحون)) (307)

8 -((و اذا قيل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن انسجد تاءمرنا و زادهم نفورا)) (308)

9- ((الا سجدوالله الذى يخرج الخب ء فى السموات والارض و يعلم ما تخفون و ما تعلنون)) (309)

10 - ((وظن داود انما فتناه فاستغفر ربه و خر راكعا و اناب)) (310)

11 - ((و اذا قرء عليهم القرآن لايسجدون)) (311)

اين است مذهب اهل بيت - صلوات الله عليه اجعين - كه حقايق را از جد بزگوارشان حضرت محمد بن عبدالله - صلى الله عليه و آله - اخذ و بيان كرده اند . اما در مذهب اهل سنت ، ابوحنيفه سجده را همه موارد پانزده گانه ، واجب مى داند . و شافعى همه آنها را مستحب مؤ كد گفته است .

بحثى پيرامون سجين و عليين

(سجين و عليين) يک حقيقت عجيب در

قرآن مجید می باشند . ما در ابتدا آیات آن دو را نقل و سپس بررسی می کنیم : ((کلام ان کتاب الفجار لفی سجین و ما ادراک ما سجین کتاب مرقوم ویل یومئذ للمکذبین . . . کلا ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادراک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون)) (312)

یعنی : (حقا که کتاب بدکاران در یک نوع زندان سخت و سجین است . و چه می دانی سجین چیست ؟ آن کتابی است نوشته شده . در آن روز وای بر تکذیب کنندگان . . . حقا که کتاب نیکوکاران در علیین است ، و چه می دانی علیین چیست ؟ کتابی است که نوشته شده ، و مقربان درگاه حق به مشاهده آن مقام ، نائل شوند) .

توجیه این آیات فقط با تجسم عمل است . باید چنین گفت که اعمال بد به صورت آجرهایی درمی آید و از آن آجرها، زندانی تشکیل می شود سخت و تنگ . (سجین) کتابی است نوشته شده ولی این کتاب از حروف و کلمات ، به وجود نیامده است . بلکه حروف و کلمات آن ، اعمال مجسم شده اند که به شکل مصالح ساختمانی درآمده و (سجین) را به وجود آورده اند . با این توجیه ، مطلب کاملا روشن می شود . نظیر آنکه بگوییم : آجرها در ساختمان است و ساختمان از آجرها به وجود آمده است . (کتاب فجار) یعنی : اعمال مجسم شده آنها در سجین است . و سجین کتابی است نوشته شده و به وجود آمده از اعمال .

المیزان

(کتاب) را مجازات حتمی معنا کرده و (سجین) را محل عذاب دانسته است ؛ یعنی : مجازات حتمی فجار در سجین خواهد بود . ولی آن بعید به نظر می رسد؛ زیرا کتاب مرقوم بودن ، توجیه نمی شود .

مطلب در (علیین) نیز همان است که اعمال نیک مبدل به مصالح ساختمانی می شود . و مقام والایی را تشکیل می دهد . بنابراین (کتاب) یعنی اعمال نیکوکاران در علیین است . و (علیون) همان مقام و کتاب مجسم است که از اعمال خوب نوشته شده . و بندگان مقرب در آن حاضر می شوند . مساءله تجسم اعمال یک مساءله حتمی و ضروری در قرآن مجید است . المیزان در این مورد نیز مانند مورد سافق بیان کرده است .

سحر و معجزه در قرآن

(سحر و معجزه) هر دو در حد خود حقیقت و صحت دارند . و نمی توان گفت که : سحر و جادو، خیال است و واقعیت ندارد . یکی از فرقهای سحر با جادو آن است که (سحر) علم است و قابل تعلیم و تعلم می باشد و نمی تواند از اقسام معجزه باشد . ولی معجزه آن است که مردم از آوردن مثل آن عاجز باشند و نتوانند نظیر آن را بیاورند . مثل مار شدن عصای موسی یا زنده شدن مرده به دست حضرت عیسی - علیه السلام .

فرقی که در قرآن مجید درباره سحر و معجزه آمده آن است که : (معجزه) حقیقت دارد و شی ء خارجی را تغییر می دهد . ولی سحر فقط در فکر و چشم انسان

اثر می گذارد بدون آنکه شی ء خارجی را تغییر دهد، مثلا عصای موسی - علیه السلام - واقعا در خارج مبدل به مار و اژدها گردید و خواب و خیال بود . و همچنین ناقه حضرت صالح و غیره .

اما درباره ساحران فرعون ، آمده است که آنها در فکر مردم اثر گذاشتند بدون آنکه در خارج ریسمانها و چوبها حرکت کنند؛ مثلا در سوره طه آمده است : ((قال بل القوا فاذا حبالهم و عصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی فاوجس فی نفسه خیفه موسی ، قلنا لا تخف انک انت الاعلی)) (313)

یعنی : (موسی گفت : شما بیندازید و آنها انداختند . ناگاه ریسمانها و چوبهای آنها به خیال موسی آمد که حرکت می کنند . موسی از فریفته شدن مردم خوف نمود، گفتیم : نترس تو غالب هستی) .

در اینجا می فرماید : (یخل الیه) یعنی : به خیا ل و نظر موسی چنان می آمد که آنها به شدت حرکت می کنند، با آنکه آنها اصلا حرکت نداشتند . و سحر فقط در خیال موسی و دیگران ، آن اثر را گذاشته بود .

و در سوره اعراف آمده است : ((قال القوا فلما القوا سحروا عین الناس واسترهبوهم وجاؤ بسحر عظیم)) (314)

یعنی : (موسی گفت : سحر خود را بیاورید و ریسمانهای خود را بیندازید و چون انداختند . چشمهای مردم را سحر کردند . و مردم را ترسانیدند و سحر بزرگی آوردند) .

(سحروا اعین الناس) نشان می دهد که سحر آنها فقط در چشم تماشاگران اثر گذاشته

بود نه اینکه ریسمانها را حرکت دهد . پس اثر (سحر) فقط در فکر و (دید) انسان است نه آنکه واقعا خارج را تغییر دهد . در سوره مبارکه بقره درباره هاروت و ماروت می فرماید :

((و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنه فلا تکفر فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجه . . .)) (315)

یعنی : (یهود به آنچه نازل شده بود بر دو فرشته در بابل که هاروت و ماروت بودند، تابع شدند و آنها به کسی سحر را یاد نمی دادند مگر آنکه بگویند : ما امتحان هستیم ، به آنچه از ما آموخته ای کافر مباش . و آنها از آن دو یاد می گرفتند سحری را که با آن ، میان مرد و زنش جدایی و عداوت می انداختند . . .)

از این آیه نیز فهمیده می شود که اثر سحر، فقط در فکر و ذهن انسان است نه آنکه بتواند شی ء خارجی را تغییر دهد .

شعور و اختیار حشرات و پرندگان

عنوان فوق در قرآن مجید، قابل دقت است . و باید روی آن توقف نمود . ابتدا یک آیه از سوره مبارکه انعام را بررسی می کنیم : ((و ما من دابه فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شی ء ثم الی ربهم یحشرون)) (316)

(هیچ جنبنده ای در زمین نیست و هیچ پرنده ای که با دو بالش پرواز می کند، نیست مگر آنکه امتهایی هستند مانند شما انسانها . ما در کتاب

آفرینش هیچ قصور و کوتاهی نکرده ایم ، سپس آنها به سوی پروردگارشان محشور می شوند) 0

(امت) به معنای گروه تشکیل یافته است که در میان خود نظم نظام و قوانین ، انسجام و نیکوکار و بدکار،، قاضی و محکوم و اداره و، تدبیر و سیاست و . . . دارند .

این است معنای امت . و تا این ارتباط نباشد، لفظ (امت) به کار نمی رود .

این مطلب در میان مورچگان و ز نبورها عسل ، کاملا مشهود و محسوس است . ولی آیه شریفه می گوید : همه پرندگان و همه جنبندگان چنین هستند . و اگر این طور نبود، در خلقت کوتاهی شده بود ولی : ((ما فرطنا فی الکتاب من شی ء .))

معنای این آیه بسیار وسیع است . و نشان می دهد که همه انواع جنبندگان و پرندگان ؛ مانند انسانها . و مورچگان و . . . تمدن ، حساب ، کتاب و حکومت دارند .

یکی از رفقای موثق نقل می کرد که : در شهر ارومیه در خانه ای دو لک لک نر و ماده لانه داشتند . صاحب خانه دو تا از تخمهای لک لک را برداشت و د ر جایش تخم غاز گذاشت . بعد از مدتی که بچه ها از تخم بیرون آمدند دو تا از آنها شبیه پدر و مادرشان نبودند . ما بین دو لک لک اختلاف به وجود آمد . مدت تقریبا چهار روز، هر روز حدود ده بیست لک لک می آمدند و در پشت بام می نشستند و مرتب به آن دو بچه

نگاه می کردند و منقارها را پشت انداخته و صدا می کردند .

سرانجام روزس دو تا از آن لک لک آمدند و آنقدر با منقارها خود لک لک ماده را زدند تا مرد، پس از آن همه متفرق شده و رفتند . فقط بچه ها ماندند و آن لک لک نر .

اگر بخواهیم می توانیم هزاران نظیر این را ا ز زندگی حیوانات . حشرات و پرندگان پیدا کنیم که همه حکایت از آنچه در آیه شریفه آمده است ، دارند . ولی متاءسفانه ما به دنیای آنها وارد نیستیم . و باید بدانیم که تواءم با ما و در عرض ما انسانها، تمدنهای عظیم حیوانات و پرندگان ، وجود دارد که ما فکر می کنیم آنها به تنهایی و تک ، تک زندگی می کنند و با هم ارتباط ندارند، این نشان می دهد که آنها خداشناس نیز هستند .

مورچگان

((و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس و ا لطیر فهم یوزغون . حتی اذا اتوا علی وادا النمل قالت نمله یا ایها النمل ادخلوا مسا کنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون فتبسم ضاحکا من قولها .))
(317)

یعنی : (برای سلیمان ، لشکریانش از جن و انسان و پرندگان جمع شدند و آنها از پراکنده شدن باز داشته می شدند . تا چون به صحرای مورچگان (وادی عسقلان) آمدند یک مورچه خطاب به مورچگان دیگر گفت : ای جماعت مورچگان ! به لانه های خود داخل شوید تا سلیمان و لشگریانش شما را پایمال نکنند که آنها نمی فهمند . سلیمان از سخن

آن مورچه ، تبسم کرد و خندید) از این آیات شریفه فهمیده می سود که :

1- مورچگان نیز تکلم می کنند و دستگاهی دارند که توسط آن ، سخن خویش را به همه مورچان نمی رساند . و الا چگونه مورچگان دیگر، صدای او را شسنیدند؟

2- مورچگان ما را با اسم و رسم می شناسند، چنانکه سلیمان را نام برد . و او را می شناخت . آنهایی که سالها در زندگی مورچگان تلاش کرده و کتابها نوشته اند، هنوز این را اثبات نکرده اند که مورچگان ته انسانها را شخصه می شناسند ولی قرآن مجید از آن پرده بر می دارد .

3- سلیمان - علیه السلام - زبان مورچه و اعلام او به مورچگان را دانسته و تعجب کرده است . سخن گفتن او چطور بوده و سلیمان چطور شنیده است اسن هنوز بر ما پوشیده است .

هد هد

شانه به سر نیز جزء لشکریان حضرت سلیمان بوده است و برای او از مملکت (سباء) خبر آورده است که بسیار عجب است . به آیات ذیل توجه فرمایید : ((و تفقد الطیر فقاتل مالی لا اری الهد هد ام کان من الغائین لا غذبنه من الغائبین لا غذنبه عذابا شدیدا اولا ذنحنه اولیاء تینی بسلطان مبین . فمکث غیر بعید فقال : احطت بمالم تحط به وجئتک من سباء بنباء یقین . انی وجدت امراه تملکهم و اوتیت من کل شی ء و لها عرش عظیم وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل فهم لا یهتدون الا یسجدوا الله الدی یخرج

الخب ء فی السموات و الارض و یعلم ما تعلنون الله لا الا هو رب العرش العظیم قال سننظر اصدقت ام کنت من الکاذبین . اذهب بکتابی هذا فالقه الیهم ثم تول عنهم فانظر ماذا یرجعون .)) (318)

یعنی : (سلیمان از احوال پرندگان در لشکرش جو یا شد و فرمود : هدهد کجاست ؟ چرا او را نمی بینم (چون می خواست به واسطه او نامه ای به قوم سباء بفرستد) حتما او را در اثر این غیبت ، عذاب می کنم و یا سرش را می برم مگر انکه عذر مقبولی بیاورد . سلیمان کمی مکث کرد که هد هد آمد و گفت : برای تو از قوم سباء خبر صحیحی آورده ام (لابد هد هد رفته بود وضع آنها را بررسی کند) دیدم زنی بر آنها پادشاهی می کند که همه وسسائل را در اختیار دارد . علاوه بر آنها، تخت بزرگی نیز دارد . آن زن و قومش را دیدم که برای آفتاب ، پرستش می کنند نه برای خداوند . شیطان اعمال بد آنها را در نظرشان خوب جلوه داده و از راه حق باز داشته است . انها هدایت نمی شوند . (شیطان اعمال بدشان را خوب جلوه داده) که عبادت نمی کنند خدایی را که خلق و خارج می کند نهان شده در آسمانها و زمین را و می داند آنچه که مخفی می دارید و آشکار می سازید؛ همان خدایی که جز او معبودی نیست . و او صاحب حکومت عظیم است . سلیمان گفت : بزودی خواهیم دید که راست گفته ای یا از

دروغگویان هستی . این نامه را ببر و نزد آنها بینداز و ببین چه جوابی می دهند) .

این آیات را لازم است دهها بار بخوانیم و درباره آنها بیندیشیم . اینها تحلیل یک پرنده است که در نظر ما جز کاکل شانه مابندی هیچ چیز ندراد . و در فصل تابستان با صدایی که شبیه صدای هیچ یک از پرندگان نیست می خواند . سلیمان - علیه السلام - به حکم : ((یا ایها الناس علمنا منطق الطیر)) (319) زبان او را می فهمید و اندازه قدرت و فهم او را می دانست .

این تحلیل و این گفته ها، درس و بخث لازم دارد . دوره دیدن لازم است . شکافتن طبیعت با این نحو و پی بردن با اسرار آن و استدلال به ، توحید در این شکل ، در پی مقدمات زیاد امکان پذیر ایت . عجیب است که این پرنده ،همه آنها را داشته است . بار دیگر لازم است در کلمه : ((و ما من دابه فی الارض و لاطائر یطیر بجنا حیه الا امم امثالکم . . .)) (320)

دقت کنیم و در حیرت فرو رویم . اینک نکاتی را از این آیات شریفه ، یادرآور می شویم :

1- هد هد سخن گفتن می دانست و حضرت سلیمان زبان او را می فهمید و با هم تبادل کلام می کردند .

2- هد هد دانسته بود که در مملکت (سباء) زنی پادشاهی می کند که او و ملتش ، همه آفتاب می پرستند . و این عمل در ا ثر اضلال شیطان بوده است .

3- هد هد دانسته بود که آن زن ، همه امکانات زندگی و از جمله یک تخت پادشاهی دارد .

4- او گفت : خداوند، خالق سموات و ارض و دانای نهان و آشکار است . موجودات به وجود آمده ، تمامشان نهان و ناپیدا بودند و خداوند آنها را خلق کرده و آشکارا ساخته است . و موجوداتی که بعدا خلق خواهد شد همه در نهانند که بعدا هنگام خلقت ، آشکارا خواهند شد . و این کار، کار خداست که به طور مداوم این عمل را انجام می دهد : (یخرج الخباء) در بیان این مطلب است . و (خباء) مصدر به معنای مفعول می باشد؛ یعنی (مخبوء) و پنهان (((یخرج الخباء فی السوات و الارض) ترسیم از آفرینش خداست . و آن سخن درک یک پرنده است که می گوید : به این دلیل باید آنها به خداوند عبادت می کردند نه برای آفتاب که خودش مخلوق و افریده است .

5- هد هد می توانست نامه بر، باشد و جواب نامه را بیاورد . چنانکه حضرت سلیمان فرمود : ((ثم تول عنهم فانظر ماذا یرجعون)) یعنی : ببین چه جوابی خواهند داد .

باید بدانیم که : همه این حیوانات و پرندگان و مطلق جنبندگان ، امتها و گروههای تشکیل یافته و دارای نظام و حساب و کتاب و قوانین می باشند که در عرض ما انسانها در زمین زندگی می کنند . آری : ((ما فرطنا فی الکتاب من شی ء)) نهایت اینکه ما از اسرار آنها اطلاع کافی نداریم .

زنبور عسل

)) و

اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذللک لایه لقوم یتفکرون .))
(321)

یعنی : (خداوند به زنبور عسل وحی کرد : در کوهها و درختان و در آنچه مردم می سازند، خانه بساز . سپس از همه میوه ها بخور و به راههای آیان پروردگارت (در ساختن عسل) داخل شو . از شکمهای آنها شرابی رنگارنگ خارج می شود . در آن برای مردم شفا هست . در این مطلب برای متفکران حجتی است) .

زنبور عسل ، حشره ای عجیب و نظمهای شگفت انگیز و قوانین و تمدن حیرت آوری دارد که درباره آن ، کتابها تحریر شده است . و تا حدی اسرار آن را کشف کرده اند . زنبور عسل ، به تنهایی یک جهان است که باید در کشف اسرار آن ، بیشتر تلاش کرد .

مراد از((فاسلکی سبل ربک ذللا)) ظاهرا ساختن حفره های شش ضلعی و ساختن موم و عسل و به وجود آوردن نظام زندگی است که به آسانی آنها را انجام می دهد .

((یخرج من بطونها شراب)) آنچه زنبور عسل در حفره های کندو و از دهان می ریزد، به صورت شربت و شراب است . آن وقت به صورت دست جمعی انقدر بر آن بال می زنند تا آبش تبخیر شده و قوام پیدا کرده و مبدل به عسل می شود .

در کتاب جهان حشرات نوشته است :

اگر یک زنبور عسل بخواهد به تنهایی چهارصد گرم عسل بسازد، باید هشتاد هزار بار به صحرا برود و به کندو باز گرددد (سبحان الله) .

((فیه شفاء للناس)) حاکی است که خوردن عسل : بسیاری از دردها را دوا می کند . و در خصال صدوق از علی - علیه السلام - نقل شده است که همان : ((لعق العسل شفاء من کل داء)) ؛ یعنی لیسیدن عسل ، شفای هر درد است) گویند : حدود 98 درصد آن جذب بدن می شود . مدفوع آن فقط دو درصد خواهد بود .

غریزه یا اختیار

سخن اینجاست که ایا عمل زنبور عسل ، غریزی است و شعوری در کارش وجود ندارد؛ مانند سوزاندن آتش و غرق کردن آب و یا روی اختیار و شناخت است ؟ دقت در حالات و اعمال زنبور عسل ، حفاطت ، از کندو، کشتن بی ثمرها، راندن آنانکه در روی گلهای بد بو نشسته اند، حفاظت از ملکه ، جفت گیری و . . . حکایت از اختیار و شعور آن حشره دارد . در بعضی از کتب غریبها - که درباره زنبور عسل نوشته شده بود - خواندم که : در گذشته مقداری از زنبور عسل اروپا را به استرالیا بردند، زنبورها عسلها در سال اول و دوم عسل دادند و از سال سوم دیگر عسل ندادند .

از این عمل معلوم شد که این حشره می داند که اروپا زمستان دارد لذا در فصل غیر زمستان برای زمستان خوراک تهیه می کند، ولی در عرض دو سال برای آن معلوم سد که در

استرالیا پیوسته گل و گیاه هست ، دیگر احتیاجی به ذخیره خوراک نیست . اگر این نقل درست باشد، کاملا ثابت می شود که این حشره از روی شعور، فهم و اختیار کار می کند .

((الم تر ان الله یسبح له فی السموات و الطیر صافات کل قد علم صلوته و تسبیحه و الله علیم یفعلون)) (322)

یعنی : (آیا ندانسته ای که آنچه در آسمانها و زمین است ، خدا را تسبیح می گویند و پرندگان نیز در حال پرواز خدا را تسبیح می گویند؟ همه آنها صلوه و تسبیح خود را می دانند . و خدا به آنچه می کنند داناست) .

ضمیر (صلوته و تسبیحه) به لفظ (کل) راجع است ، نه به الله ؛ زیرا((و الله علیم بما یفعلون)) از آن مستغنی است ؛ یعنی از آن پرندگان و هر یک از (مافی السموات) هم صلوه خود را می داند و هم تسبیح خود را . و در نتیجه از روی شعور، خدا را تسبیح می گوید و دعا می کند . نه به طور غریزی و یا به طور دلالت طبیعی . ظاهرا منظور از (ما) در (مما فی السموات . . .) غیر اوولو العقل می باشد که شامل همه موجودات - جز انسان و فرشتگان - می شود . و نشان می دهد که تسبیح همه آنها از روی شعور است . چنانکه در آیه : ((و ان من شی ء الا یسبح بحمده)) خواهد آمد .

در سوره مبارکه فیل - که لشکر ابرهه توسط پرندگان

، سنگباران شده و متلاشی گردید - می خوانیم : ((و ارسل علیهم طیرا ابابیل ترمیهم بحجاره من سجیل فجعلهم کعصف ماکول .)) (323)

آیا آن پرندگان به طور غریزی آن کار را می کردند و یا در کار خود شعور داشتند، حمل این عمل بر غریزه از برداشتن کوهها، سختر است . قهرا آنها شعور و هوش داشته اند . و در جایی مشغول زندگی خود بوده اند که خداوند دستور داده و آنها نیز به طور درک و فهم ، لشکریان ابرهه را سنگباران کرده اند .

درباره حضرت داوود - علیه السلام - و هم آواز شدن کوهها و پرندگان با او، سه مورد در قرآن مجید آمده است که به هر کدام آنها اشاره می کنیم :

1-((و اذکر عبدنا داود ذا الاید . انا سخرنا معه یسبحن بالعشی و الاشراق و الطیر محشوره کل له اواب .)) (324)

یعنی : (یاد آور بنده ما داوود را که نیرومند و بسیار متوجه به خدا بود . ما کوهها را مسخر کردیم که صبح و عصر با او خدا را تسبیح می کردند . پرندگان را دسته جمعی ، مسخر کردیم که همه باو همصدا بوده و جواب می داند) .

2-((و لقد اتینا داود منا فضلا یا جبال او بی معه و الطیر و النا له الحدید . (325)))

یعنی : (به داود از جانب خود فضیلت دادیم . و گفتیم : ای کوهها! با او همصدا شوید . و پرندگان را مسخر کردیم که با او همصدا شوند . و آهن را برای او نرم کردیم) .

الميزان از مرحوم صدوق در كمال الدين از امام صادق - عليه السلام - نقل كرده است كه : ((و كان اذا قرء الزبور لا يبقى و لا حجر و لا الا اجابه .))

يعنى : (وقتى كه داوود زبور را مى خواند كوهى و سنگى و پرنده اى نمى ماند مگر آنكه با او همصدا مى شدند) .

3- ((. . . و سخرنا مع داود الجبال يسبحن و الطير و كنا فاعلين .)) (326)

يعنى : (كوهها و پرندگان را رام كرديم مه با داود، خدا را تسبيح مى كردند و ما فاعل اين كار بوديم) .

ناگفته نماند كه : تسبيح كوهها از موضوع عنوان ما خارج است . و بايد مستقلا بحث شود . ولى آيات در همصدا شدن پرندگان با داوود -عليه السلام - صريح مى باشند . بنابر آنچه گذشت و تسبيح آنها همه از روى شعور و مصداق (كل قد علم صلوته و تسبيحه)مى باشد .

((تسبح له السموات السبع و الارض و من فيهن و ان من شى ء الايسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم انه كان حليما غفورا . (327)

يعنى : (هفت آسمان و زمين و آنچه در آنهاست ، خدا را تسبيح مى گويند، و هيچ چيزى نيست مگر آنكه خدا را تسبيح مى كند . وليكن شما نسبيح آنها را نمى فهميد . خداوند حليم و آمرزنده است .)

ناگفته نماند كه : تسبيح آنها مساءله علت و معلول نيست ؛ مانند دلالت يک صنعت يه مهارت صنعتگر؛ زيرا ما آن را مى فهميم . و اينک فرموده

((و لكن لا تفقهون تسبيحم)) نشان می دهد كه آن تسبيح برای ما شناخته نيست . و لفظ : (و ان من شی ء) نكرده در سياق نفی و مفيد عموم است . و مضمونش آن است كه همه اشياء نسبت به خداوند شعور دارند . و خدا را می شناسند و او را دانسته ، تسبيح می گويند . آيه شريفه در حد خود بسيار عجيب و قابل دقت است .

شناختن مردم همدیگر را در قیامت

انسان در روز قیامت وقتی که سر از خاک برداشت ، با قیافه ای نا آشنا روبرو خواهد شد که اصلا همدیگر را نمی شناسند . و همه در یک حالت مستی و بیهوشی ، در فکر خویش خواهند بود : ((وتری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید .)) (328)

ولی آیات داریم که بیانگر این معناست که اشخاص در قیامت ، آنهایی را که در دنیا می شناختند در آخرت هم آنها را پیدا کرده و خواهند شناخت ، اعم از دوست یا دشمن ، از قبیل پدر، مادر، دوستان ، دشمنان و آشنایان در دنیا . در آیات ذیل می خوانیم :

1- ((فاقبل بعضهم علی یتسائلون قال منهم انی کان لی قرین یقول ء انک لمن المصدقین ء اذا متنا و کنا ترابا و عظاما ء انا لمدینون . قال هل انتم مطلعون فا طلع فراه فی سواء الجحیم قال تا لله ان کدت لتردین و لولا نعمه ربی لکنت من المحضرین)) (329)

یعنی : (اهل بهشت رو در رو دربهشت نشسته و با هم صحبت می کنند . در

آن میان یکی از آنها می کوید : من در دنیا رفیقی داشتم ، او به من می گفت : آیا قیامت را باور داری ؟ آیا بعد از مردن زنده شده و مجازات خواهیم شد؟ بعد می گوید : آیا از جای رفیق من آگاه هستید؟ بعد سربلند کرده و می بیند که رفیق دنیایش در وسط جهنم می باشد . به او خطاب کرده و می گوید : فلانی به خدا قسم ! نزدیک بود که مرا نیز ساقط کنی و اگر نعمت و توفیق خدایم نبود، اکنون من نیز مانند تو در جهنم حاضر بودم) .

2- ((و الذین و اتبعنهم ذریتهم بایمان الحقتا بهم ذریتهم و ما التنا هم من عملهم من شی ء کل امرء بما کسب رهین و امددنا هم بفا کهه و لحم مما یشتهون . یتنازعون فیها کاسا لا لغو فیها و لا تاء ثیم و یطوف علیهم لهم کانهم لوء لوء مکنون و اقبل بعضهم علی بعض یتسائلون . قالوا انا کنا قبل فی اهلینا مشفقین فمن الله و وقانا عذاب السموم انا کنا من قبل ندعوه انه هو البر الرحیم)) (330)

یعنی : (آنانکه در درجه کامل هستند، و ذریه آنها با ایمان از آنها تبعیت کرده اند، ذریه آنها را در بهشت به آنها ملحق می کنیم . و از پاداششان چیزی کم نمی کنیم . هر کس در گروه عمل خود می باشد . آنها را با میوه های مخصوص مدد می کنیم و نیز به آنچه از گوشت مایل باشند . آنها در سر کاسه شراب با هم نزاع (نزاع

از روحی شوخی و از کثرت سرور شادی) می کنند در آنجا نه لغوی هست و نه نسبت گناه دادن . بعضی از آنها به برخی رو کرده می گویند : ما در دنیا در اهل بیت خود از خدا خائف بودیم و خدا بر ما منت گذاشت و از عذاب نافذ، حفظمان کرد . ما او را از قبل می خوانیم که او احسان کننده و مهربان است) .

این آیه شریفه صریح می باشند در اینکه روز قیامت پدران و اولاد یگدیگر را خواهند شناخت و کنار هم خواهند بود . و خداوند اولاد را با آنکه در رتبه پدران نیستند، به آنها ملحق خواهد فرمود که عیششان کاملتر گردد .

در سوره مبارکه یونس نیز مساءله شناختن همدیگر مطرح است چنانچه می فرماید : ((و یوم یحشر هم کان لم یلبثوا الا ساعه من النهار یتعارفون بینهم قد خسر الدین کذبوا بلقاء الله)) (331)

یعنی : (روز قیامت آنها را محشور می کند و گویی در دنیا درنگ نکرده اند مگر ساعتی از روز را، در آن روز، یکدیگر را کاملا می شناسد . و به خسران افتادند آنان که لقاء الله را تکذیب کردند) .

ظاهرا این شناسایی به علت کثرت ذلت و بدبختی و حسرت است تا کافران و منافقین بدانند و بینید که همسایه او و همشهری او در اثر ایمان به بهشت می رود و او به جهنم . چنانکه این مطلب در سوره حدید نیز آمده است :

((ینادونهم الم نکن معکم ؟ قالوا بلی ولکنکم فتنتم انفسکم (332)))

یعنی : (منافقین ،

مؤ منان را از دور صدا کرده و می گوید : مگر در دنیا با شما نبودیم ؟ گویند : آری ، ولی شما خود را به فتنه انداخته و اهل عذاب شدید) .

معنای واژه شیطان

ماده (شطن) به معنای دور شدن است . در لغت آمده است : (شطن عنه : ای بعد) . بنابراین (شیطان) به معنای دور شده از خیر است . در مجمع البیان می فرماید : (الشیطان : العبید من الخیر) ظاهرا لفظ (شیطان) و صف است نه اسم خاص ابلیس و به علت دوری از رحمت خدا، بر او کلمه شیطان اطلاق شده است .

این واژه بر انسانها نیز به - به علت بد کار و دور از رحمت بودنشان - اطلاق شده است . در قرآن کریم درباره ئ منافقین آمده است : ((و اذا لقو الذین امنوا قالوا امنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما معکم انما نحن مستهزون)) (333)

یعنی : (و چون (منافقین) اهل ایمان را ملاقات کنند، گویند : ایمان آورده ایم . و چون با شیاطین و رفقای خود خلوت کنند، گویند : ما با شما هستیم ما مسلمانان را مسخره کردیم !)

و نیز در آیه شریفه ذیل ، ظاهرا مراد انسانهای بد کار می باشند : ((و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس))

یعنی : (یهود پیروی کردند از آنچه آدمهای شیطان بر حکومت سلیمان می خواندند (و می کفتند : سلیمان در اثر سحر و جادو به این حکومت گسترده رسیده است

) و حال آنکه سلیمان ، جادوگر نبود و کافر نشده بود بلکه آدمهای شیطان کافر شده بودند که به مردم سحرو جادو را تعلیم می دادند) .

و در آیه شریفه ذیل ، انس و جن ، هر دو را شامل است چنانکه می فرماید :

((و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا)) (334)

و به احتمال قوی مراد از شیاطین آیه 121 از سوره انعام که می فرماید : ((و ان الشیاطین الی اولیائهم لیجادلوکم)) نیز، منظور انسانهای بد کار هستند . ولی ظاهراواژه (شیطان) به صیغه مفرد در قرآن کریم بر غیر ابلیس اطلاق نشده است .

در قرآن مجید، از هفتاد مورد که به صورت مفرد آمده است ، ظهور هیچ یک در غیر شیطان معروف نیست . مشروح مطلب درباره شیطان و شیاطین . در قاموس قرآن واژه (شطن) ملاحظه فرمایید .

بررسی سه آیه در قرآن مجید، و نسبت مضمون آنها به همدیگر، نشان می دهد که صراط مستقیم خداوند همان اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - هستند .

آن سه آیه شریفه عبارتند از :

1- (((قل لا اسئلکم علیه اجرا الموده فی القربی) .)) (335)

یعنی : (بگو برای رسالت خویش مزدی از شما نمی خواهم ، مگر دوست داشتن قرابتم (اهل بیت) را) .

2- (((قل ما اسئلکم علیه اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا) . (336)

یعنی : (بگو من بر رسالتم اجری از شما نمی خواهم ، مگر کسی

که بخواهد به سوی پروردگارش راهی اخذ کند) .

نکره در سیاق نفی ، مفید عموم است . مضمون آیه اول این می شود که : من از برای رسالت چیزی نمی خواهم مگر فقط مودت قرابتم را . و مضمون آیه دوم چنین می شود که : از شما بر رسالتم چیزی نمی خواهم مگر فقط تنختذ سبیل الی الله را . این در صورتی است که (مودت قربی) و (اتخاذ سبیل) یک چیز باشند . بنابراین ، نتیجه این دو آیه شریفه این می شود که مودت ذی القربی (و اهل بیت) همان راه خدا و صراط مستقیم است . و چون مودت اهل بیت و اتخاذ سبیل هر دو عاید انسان است لذا در آیه سوم چنین می فرماید :

3- (((قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله))) . (337)

یعنی : (آنچه اجر از شما خواستم ، برای شما و عاید بر شما می باشند . نیست اجر من مگر بر عهده خداوند) .

و این مطلب را در دعای معروف ندبه به چنین می خوانیم : (((ثم جعلت اجرمحمد صلواتک علیه و آله مودتهم فی کتابک فقلت : قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی و قلت ما سئلتکم من اجر فهو لکم و قلت ما اسئلکم علیه من اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا فکانوا هم السبیل الیک و المسللک الی رضوانک) .))

بعد از در نظر گرفتن مضمون سه آیه فوق می فرماید : (((فکانوا هم السبیل الی رضوانک))) آنها

خودشان راه تو و راه رسیدن به رضایت تو هستند .

در زیارت جامعه کبیره - که موسی بت عبدالله نخمعی آن را از امام هادی - طلوات الله علیه نقل کرده - می فرماید : (((انتم الصراط الا قوم و السبیل الاعظم ؛)) یعنی : شمایید صراط ثابت تر و راه بزرگتر) .

و چون اسلام و احکام اسلام به آنها قائم است لذا خود آنها، صراط مستقیم و راه راست هستند، نه کارشان و عملشان .

عبادت و راز و نیاز در شب

قرآن مجید، به عبادت و تهجد در شب ، بسیار اهمیت می دهد . این ظاهرا بدان جهت است که تمرکز قوا در شب ، بهتر و بیشتر است . و انسان بهتر می تواند خودش را دریابد و در تفکر و اندیشه فرو برود، بویژه موقعی که مقداری بخوابد و بعد - مثلا بعد از نصف شب - بیدار شود . چنانکه در این رابطه می خوانیم : (((ان ناشه اللیل هی اشد و طا و اقوم قیلا) .))

یعنی : (حقا که عبادت شب ، محکمترین قدمی است (در صفای نفس و توجه به پروردگار) و استوارتر است از جهت گفتار (که بدن آرام است و زمان آرام ، آنچه زبان می گوید قلب به آن توجه دارد) .

به هر حال در این باره آیاتی که خطاب به رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و یا برای عموم است ، بررسی می کنیم :

1- ((یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه اوا نفص منه قلیلا اوزد علیه و رتل القرآن ترتیلا، انا سنلقی علیک قولا

ثقیلا . ان ناشه اللیل هی اشد و طا و اقوم قبلا . ان لک فی النهار سبحا طویلا و اذکر اسم ربک و تبتل الیه نبتیلا) .)) (338)

یعنی : (ای لباس به خود پیچیده ! شب را بیدار باش (عبادت کن) مگر کمی از آن را . نصف شب را بیدار باش و یا کمی از نصف ، کمتر کن و یا بر نصف بیفزای و قرآن را به تاءنی بخوان . ما خطاب و تکلیف سنگینی بر تو خواهیم کرد .

عبادت شب ، قدم محکمتر برداشتن است و استوارترین سخن . تو را در روز، تلاش بسیاری است . نام پروردگارت را یاد کن و به او اخلاص بورز، اخلاص کامل (بریدن از هوای نفس و مخصوص کردن خود برای خدا) .

1- در این ، آیات تکلیف شاقی (علی الظاهر) بر آن حضرت شده و با لااقل عمل به آن ، ایمان قوی و تسلیم محض لازم دارد .

2- آن تکلیف : عبادت و بیدار ماندن نصف شب یا ثلت شب و یا دو ثلث آن است . این عمل ، یک یا دو بار و یا چند بار در سال ، آسان است ولی لدامه آن کار مشکلی است .

3- عبادت و بیدار ماندن باید در شب باشد و شب بودن در آن قید شده است . زیرا عبادت شب ، نماز و ذکر و دعا و قرآن خواندن در آن - که انسان خودش را در کمال آرامش و سکوت ، پیدا کرده است - بزرگترین قدم در راه خداوند است .

4- عبادت شب

، انسان را در عمل به تکلیف یاری و کمک می کنند . و بهتر می تواند، قول ثقیل و تکلیف سنگین را تحمل نماید، لذا برای تحکل قول ثقیل ، بیداری شب ، مقدمه شده است . وانگهی روز، تواءم با تلاش زندگی است و آن تلاش ولو برای خدا هم باشد، باز انسان کمتر خودش را پیدا می کند .

5- آری در راه رسیدن به سعادت ، باید خدا را یاد کرد و قرآن خواند و با خدا خلوت نمود و اخلاص ورزید : (((و اذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا) .))

6- از آخر سوره ، معلوم می شود که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و عده ای از مؤ منان ، به این تکلیف بزرگ عمل می کرده اند ولی چون ادامه آن اشکالاتی داشت ، خداوند تخفیف فرمود : چنانکه می فرماید :

(((ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل و ثلثه و طائفه من الذین معک و الله یقدر اللیل و النهار علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرؤ اما تیسر من القران) .)) (339)

یعنی : (خداوند می داند که تو ای پیامبر! نزدیک به دو ثلث شب و گاهی نصف شب و گاهی ثلث شب را قیام به عبادت می کنی . و همچنین گروهی از مؤ منان چنین می کنند . خدا شب و روز را مقدر می کند (و آنچه در شب و روز واقع می شود، می داند) خدا دانست که نمی توانید آن را به آخر برسانید، لذا از شما (اوقات خواب

و کارهای دیگر را) در گذشت اکنون در شب ، آنچه از عبادت بر شما میسر است انجام دهید .)

در مجمع البیان نقل شده است که : فاصله میان اول سوره و آیه آخر سوره دوازده ماه بود . از سعید بن جبیر ده سال نقل شده است . دقت در آیات شریفه نشان می دهد که اول آن در مکه نازل شده و آیه اخیر در مدینه طیبه نازل گشته است ؛ زیرا در آن زکات و جهاد آمده و آنها در مدینه بوده است .

2 - (((و من فتهجد به نافله لک عسی ان یبعتک ربک مقاما محمودا))) .

یعنی : (پاسی از شب را بیدار بمان و عبادت کن این عسیه ای است برای تو، تا خدایت تو را به مقام پسندیده ای برساند) .

مجمع البیان می گوید مفسران ، اتفاق نظر دارند در اینکه (مقام محمود؛ شفاعت) است . در المیزان می فرماید : آن مقام ، شفاعت کبری است . روایات فریقین در آن متفق هستند . (عسی) در آیه شریفه ، مفید حتمیت و یقین است . (340)

به هر حال : آیه صریح است در اینکه عبادت شب که گفته اند منظور نافله شب است که در رسیدن به مقام محمود اثر دارد . ما با آن به مقام محمود نمی رسیم ولی نافله شب و بیدار ماندن در نزدیکی صبح در بیداری و نورانیت دل و جان ما اثر دارد . آیه شریفه بسیار دقت است .

3 - (((تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا و مما رزقنا

هم ينفقون . فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قره اعين جزاء بما كانوا يعلمون))) (341)

يعنى : (پهلوهاى آنها از خوابگاهها كنار مى شود (و از خواب لذيذ بر مى خيزند) و خداى خود را با عذاب و اميد به رحمت ، مى خوانند . و از چشم روشن كن ، براى آنها نگهدارى شده است در مقابل آنچه انجام مى دهند .)

(((قال : ما من محسنه الا و لها ثواب مبين فى القرآن الا صلوه الليل فان عز اسمه لم بين ثوابها لعظم خطرها فقال : فلا تعلم نفس . . .))) (342)

گويى عظمت و وسعت آن براى ما قابل درک نبوده است (فاعتبروا يا اولى الابصار) .

4 - ((ان المتقين فى جنات و عيون اخذين ما اتا هم ربهم انهم كانوا قبل ذلک محسنين كانوا قليلا من الليل ما يهجعون و بالا سحارهم يستغفرون و فى اموالهم حق للسائل و المحروم))) (343)

يعنى : (حقا كه اهل تقوا در بهشتها و در چشمه سارهايى هستند، آنچه خداوند از نعمت به آنها داده دريافت كرده اند . آنها قبل از اين در دنيا نيكوكاران بودند . كمتر شبى مى خوابيدند . در سحرها استغفار كرده و از خداوند مغفرت مى خواستند و در اموالشان حق معينى بود براى سائل و محروم) .

در تفسير احسن الحديث گفته ام كه : ممكن است (قليلا) راجع به همه شبها باشد؛ يعنى از شبها، كمتر شبى همه اش را مى خوابيدند بلكه در اكثر شبها بيدار شده و نماز شب مى خواندند . و در نزديكهاى صبح ،

استغفار می کردند .

و اگر (قلیلا) راجع به شب تنها معنایشان آن است که کمی از شب را خوابیده و در بیشتر شبها بیدار بودند؛ نظیر : (قم اللیل الا قلیلا) در المیزان هر دو احتمال را فرموده است . نگارنده احتمال اول را قوی می دانم ؛ زیرا به حکم (علم ان لن تحصوه فتاب علیکم) (که گذشت) نشان می دهد که احتمال اول ، به طور دائم عملی نیست .

5- (((امن هو قانت انا ء اللیل ساجدا و قائما یحذر الاخره و یرجوا رحمه ربه قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و الذین انما یتذکر اوالوا الالباب) . (344)))

یعنی : (آیا آن کس که در ساعتهای شب ، عبادت می کند و ساجد و قائم است و از آخرت می ترسد و رحمت خدایش را امید دارد؛ مانند کسی است که چنین نیست (آنها دانایانند) آیا برابرند آنهایی که می دانند با آنهایی که نمی دانند، فقط عاقلان پند می گیرند) .

6- (((و من اللیل فاسجد له و سبحه لیلا طویلا) .)) (345)

یعنی : (در شب ، برای خدا نماز بخوان و در شب به طور طولانی ، خدای را تسبیح گوی) .

از مجموع آیات روشن می شود که شب ، بهترین وقت اندیشیدن به خود و فرو رفتن در خود است ، که باید تهجد و نماز شب و قرآن خواندن در شب و خلوت با خدا را غنیمت دانست و به آن روی آورد . و شاید همه سر آن در : (((ان ناشه اللیل هی

اشد و طاو اقوم قليلا)) باشد .

کیفیت عذاب اهل اسلام

برخی اظهار نظر کرده اند که وعده عذاب ، در قرآن مجید فقط رای کفار است و برای اهل اسلام و اهل : (لا اله الا الله و محمد رسول الله - صلی الله علیه و آله -) در آخرت عذابی نیست . ولی ایت سخن بر خلاف آیات قرآن مجید است . اینک به چند مورد از آیات شریفه اشاره می نماییم :

1- (((و من یعص الله و رسوله و یتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها و له عذاب مهین) .)) (346)

یعنی : (هر کس که خدا و رسول را نافرمانی کند و از حدود خدا تجاوز نماید، خداوند او را به آتشی داخل می کند که در آن مخلد خواهد بود و برای اوست عذابی خوار کننده) .

2- ((و لیست التوبه للدین یعملون السیئات حتی اذا حضراحدهم الموت قال انی تبت الان و لا الدین یموتون و هم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما) .)) (347)

یعنی : (آنان که مرتب و مکرر گناه می کنند، از جانب خداوند برای آنان توبه ای نیست . و چون مرگ یکی فرا می رسد می گوید : الان توبه کردم . و نیز از جانب خدا تویه و مغفرت نیست برای کسانی که در حال کفر می میرند . برای آنها عذابی دردناک آماده کردیم) .

از مقابله کفار، معلوم می شود که مصداق (یعلمون السیئات) اهل اسلام هستند . و (غذابا الیما) شامل هر دو گروه است .

3 - (((لاتاءکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان

تکون تجاره عن تراض منکم و لاتفتلوا انفسکم ان الله بکم رحیما و من یفعل ذلک عدونا و ظلما فسوف نصلیه نارا و کان ذلک علی الله یسیرا))) (348) .

یعنی : (اموال خودتان را به طور باطل میان خود نخورید، مگر آنکه تجارت از راه تراضی طرفین باشد . و یکدیگر را نکشید که خدا به شما مهربان است هر کس چنان کند بزودی او را به آتش داخل می کنیم . و این بر خدا آسان است) .

4- (((ان الذین یاءکلون اموال الیتامی ظلما انما یاءکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا))) (349) .

یعنی : (اگر کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم می خورند، حقا که آنها در شکم خود آتش جهنم فرو می برند و حتما داخل آتش شعله ور خواهند شد) .

5- (((والذین کسبوا السیئات جزاء سیئه بمثلها و ترهقهم ذله ما لهم من الله من عاصم کانما اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما اولئک اصحاب النارهم فیها خالدون))) (350) .

یعنی : (آنانکه گناه کرده اند، سزای هر گناه مانند و مثل آن است . ذلت ، آنها را احاطه می کند از خدا کسی آنها را نگاه دارنده نیست ، گویی چهره هایشان تکه های شب ظلمانی است . آنها اهل آتش و در آن مخلد خواهند بود) .

6- (((انه من یاءت ربه مجرما فان له جهنم لایموت فیها و لا یحیی))) (351) .

یعنی : (هر کس که گناهکار نزد خدا آید، برای اوست آتش جهنم که در آن نه می میرد و نه زنده می

ماند) .

7- (((یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه و صاحبته و اخیه و فصیلته التی تؤ ویه))) (352) .

یعنی : (انسان گناهکار، دوست می دارد که از عذاب آن روز، پسران و همسر و برادر و خانواده اش را که به او پناه می دهند، عوض بدهد (و خودش نجات یابد)) .

از این قبیل آیات ، در قرآن مجید وجود دارد . و اینکه بگوییم : در قیامت ، اهل قبله را عذابی نیست ، برخلاف قرآن مجید سخن گفته ایم . وانگهی بسیاری از آیات جهنم و عذاب ، شمولش به اهل اسلام بیشتر از کفار است ؛ نظیر آیات : (((و من یقتل مؤ منا متعمدا فجزانه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه))) (353) .

یعنی : (و هر کس مؤ منی را به عمد بکشد، مجازاتش جهنم است که در آن جاوید معذب خواهد بود . و خداوند بر او خشم می کند) .

و آیات ربا : (((فمن جائه موعظه من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله و من عاد فاولئک اصحاب النار . . .))) (354) .

یعنی : (پس هر کس بعد از آنکه پند و اندرز کتاب خدا بدو رسد از این عمل (ربا خوردن دست کشد، خداوند از گذشته او درگذرد و عاقبت کار او با خدای مهربان باشد . و کسانی که از این کار دست نکشد، ایشان اهل جهنم هستند . . .) .

و صدها آیات دیگر .

و خلاصه کلام : اگر انسان مسلمان ، بدون

توبه و گناهکار از دنیا رفت .

ممکن است خداوند او را بیامرزد و یا شفاعت شفاعتگران او را نجات دهد . و اگر از این دو مرحله - نعوذ بالله - رد شد، عذاب او به قدر گناهش ، حتمی است . ولی در عذاب مخلد نخواهد بود . و پس از پایان عذابش ، در اثر اعتقاد به توحید، نجات خواهد یافت (نعوذ بالله من عذاب الاخره) .

عینیت انسان در دنیا و آخرت

انسان در دنیا ترکیبی است از بدن و روح ، نه بدن تنهاست و نه روح تنها . بلکه بدن تواءم با یک روح مستقل است . هنگام مرگ ، روح از بدن خارج می شود و در دنیا می ماند و بدن می پوسد و خاک می شود . و چون روز قیامت فرا رسید، خداوند بدن را از خاک می رویاند و روح او را - که در جهان باقی مانده است - به بدن باز می گرداند . و انسان همان انسانی می شود که در دنیا بود .

پس برای انسان سه مرحله وجود دارد : الف - (مرحله دنیا) که در آن روح و بدن است . ب - (مرحله برزخ) که در آن فقط زندگی با روح است و بدن از بین رفته است . ج - (مرحله قیامت) و آن روییدن بدن و سوار شدن روح بر آن است .

پس معاد، نه روحانی تنهاست و نه جسمانی تنها، بلکه هم روحانی و هم جسمانی می باشد . و عینیت انسان در دنیا و آخرت با بقای روح می باشد . و اگر بگوییم

: روح نیز مانند بدن از بین می رود، در این صورت به هیچ وجه نمی شود گفت : انسان آخرت ، همان انسان دنیاست بلکه فقط می تواند مثل آن باشد؛ زیرا وقتی که چیزی دو تا باشد، اینها یا مثل هم یا ضد هم و یا نقیض هم می باشند . و محال است که عین هم باشند . در این باره حدیثی از امام صادق - صلوات الله علیه - نقل می کنیم که یک دریا حقیقت و نور است :

(((فسئل عمن مات فی هذه الداراین تکون روحه ؟ فقال : من مات فهو ما حض للایمان محضا او ما حض للکفر نقلت روحه من هیکله الی مثله فی الصوره وجوزی باعماله الی یوم القیامه فاذا بعث الله من فی القبور انشاء جسمه ورد روحه الی جسده و حشره لیوفیه اعماله))) (355) .

(راوی از آن حضرت می پرسد : کسی که در دنیا مرده روحش در کجا خواهد بود؟ فرمود : کسی که می میرد و دارای ایمان خالص یا کفر خالص است ، روح او از بدنش به هیکلی که در شکل اوست منتقل می شود و تا روز قیامت با اعمال خودش مجازات می شود . و چون روز قیامت خداوند اهل قبور را زنده می کند، بدن او را به وجود می آورد و روحش را به جسدش برمی گرداند، تا اعمال او را تمام و کامل به او بدهد) .

قرآن مجید در این باره اصرار عجیبی دارد . از یک سو می گوید : روز قیامت ، بدنها از خاک می رویند و

این مطلب را نه در یک آیه و دو آیه ، بلکه در آیات متعدد بیان فرموده است . و از سوی دیگر می گوید : حقیقت شما همان روح است که توسط ملک الموت و ملائکه تحویل گرفته می شود؛ مثلا آیه شریفه : (((و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون))) (356) .

آیات شریفه صریح می باشند در اینکه : بدنها از خاک خواهند رویید و انسانها از قبرها خارج خواهند شد (من الاجداث) و (من مرقدنا) معنایی جز آنچه گفته شد، ندارند .

همچنین آیات : (((منها خلقنا کم و فیها نعبدکم و منها نخرجکم تازه اخری))) (357) .

((و الله انبتکم من الارض ثم یعیدکم فیها و یخرکم اخراجا)) (358) .

این آیات نیز مانند آیات فوق خارج شدن بدنها را از زمین ، بازگو می کنند .

بنابراین ، در روییدن ابدان از خاک ، شکی باقی نمی ماند .

(((فتول عنهم یوم الداع الی شی ء نکر خشعا ابصارهم یخرجون من الاجداث کانهم جراد منتشر))) (359) .

یعنی : (از آنها روی برگردان ، روزی که ندا کننده به عذاب ناپسندی می خواند، چشمهایشان سربزیر است . از قبرها بیرون می آیند گویا که آنها ملخهای پراکنده هستند) .

(((یوم یخرجون من الاجداث سراعا کانهم الی یوفضون))) (360)

(((ایحسب الانسان الن نجع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه))) (361)

بنابراین ، قرآن مجید، خروج انسانها را از قبر ضروری

می داند . و در آیات بسیاری آمده است که روییدن آدمیان را از قبر، به روییدن درختان و علفها تشبیه کرده است . چنانکه در آیات ذیل مشهود است :

(((و نزلنا من السماء ماء مبارکا فانبتنا به جنات وحب الحصید و النخل باسقات لها طلع نضید رزقا للعباد و احیینا به بلده میتا کذلک الخروج))) (362)

یعنی : (از آسمان آب پربرکتی کردیم . و با آن ، باغات و دانه های درو شدنی را رویانیدیم . و نیز نخلهای بلند و بالا را رویانیدیم که میوه های آن روی هم چیده شده است اینها رزق برای بندگن است و با آن آب دریار مرده را زنده کردیم خارج شدن شما از قبرها نیز چنین است .)

از سوی دیگر نیز قرآن کریم می فرماید : حقیقت انسان همان روح اوست . بدن فقط حکم قالب و ظرف را دارد . و آن روح توسط ملک الموت و ملائکه الله تحویل گرفته می شود و باقی است تا بار دیگر به بدن برگردد . کفار پوسیده شدن بدن را در نظر گرفته و به معاد اشکال می کردند و می گفتند : وقتی که در زمین پوسیده و به صورت خاک در آمده و گم شدیم ، آیا باز در خلقت جدیدی خواهیم بود؟ !! . . . (((و قالوا ء اذا ضللنا فی الارض ء انا لفی خلق جدید))) (363)

قرآن کریم در پاسخ آنها می فرماید : شمای حقیقی آن بدن نیست که پوسیده و به صورت خاک درآمده است ، بلکه شمای حقیقی ، روح شماست که توسط ملک الموت

تحویل گرفته شده است : (((قل یتوفا کم ملک الموت الدی و کل بکم ثم الی ربکم ترجعون))) (364)

و نیز استقلال روح در فصل (استقلال روح در قرآن) گفته شده است و آیه (((الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها . . .))) (365) اولین دلیلی بر ان می باشد .

نتیجه مطلب

پس نتیجه همان است که در ابتدا گفته شد که انسان ترکیبی از بدن روح می باشد و چون از دنیا رفت بدن می پوسد ولی روح باقی است . و در اخرت بدن از خاک می روید و روح که در قبضه قدرت خداوند است به بدن وارد می شود . باز انسان ترکیبی از بدن و روح می گردد . و اماده زیستن در عالم بقا می شود .

اگر گویند : بدنی که در قیامت از خاک خواهد رویید، مثل این بدن خواهد بود نه عین آن و محال است که عین بدن دنیایی باشد، پس در این صورت چگونه می توان گفت که انسان آخرت عین انسان دنیایی است ؟!

در پاسخ گوییم : در صورت بقای روح ، عوض شدن بدن عینیت را از بین نمی برد؛ زیرا شخصیت با روح سات . چنانکه در زندگی دنیا، در هر ده سال به طور یقین تمام سلولهای بدن عوض می شود و بدن دیگری به وجود می آید . ولی انسان همان انسان است و تغییری نمی کند؛ زیرا حقیقت انسان (روح) ان است و اوست که باقی می ماند .

فرعون و قتل پسران بنی اسرائیل

آیات قرآن مجید صریح می باشند در اینکه فرعون پسران بنی اسرائیل را می کشت و دخترانشان را زنده می گذاشت . کلمه (یقتل ابنائهم و یستحی نسائهم) با عبارات مختلف حداقل پنج با در کلام الله آمده است . در سوره های : بقره ، آیه اعراف ، آیه 127 و 141، ابراهیم ، آیه 6 و قصص آیه 4

اینک باید دید که چرا فرعون این کار

را می کرد؟ گویند کاهنان فرعون به او خبر داده بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد خواهد شد و او حکومت تو را ساقط خواهد کرد . فرعون برای جلوگیری از به وجود امدن آن پسر، پسران بنی اسرائیل را می کشت ولی خداوند همان پسر را که (موسی) بود در خانه فرعون تربیت فرمود و فرعون را از بین برد .

در این باره روایتی در تفسیر برهان از حضرت صادق - علیه السلام - نقل شده است که حضرت یعقوب - علیه السلام - هنگام وفات ، به فرزندان خود فرمود : این قبطی ها بر شما پیروز خواهند شد، خداوند به وسیله پسری از فرزندان (لاوی بن یعقوب) که اسمش موسی است . . . شما را نجات خواهد داد .

(((و قال کهنته و سحرته ان هلاک دینک و قومک علی یدی هذا الغلام الذی یولد العام فی بنی اسرائیل فوضع القوابل علی النساء و قال : لا یولد العام غلام الا ذبح))) (366)

یعنی : (کاهنان و ساحران فرعون به او گفتند : هلاک دین و قوم تو در دست پسری خواهد بود که امسال متولد می شود . فرعون قابله ها را آماده کرد و گفت : هر پسری که امسال در بنی اسرائیل متولد می شود باید کشته شود) .

اهل سنت این خبر را به حضرت ابراهیم - علیه السلام - نسبت می دهند که او فرموده بود : از نسل من پسری متولد می شود که هلاک پادشاه مصر در دست او خواهد بود . فرعونیان این خبر را از بنی اسرائیل

شنیده و به فرعون رسانده بودند .

فرعون برای جلوگیری از ولادت او، آن بلا را به سر بنی اسرائیل می آورد . (367) از روایات امام صادق - علیه السلام - معلوم می شود که کشتار پسران بنی اسرائیل ، فقط یک سال بوده است .

به هر حال ، اگر این روایت قطعی و حتمی هم بوده باشد . علت کمشتار پسران بنی اسرائیل ، فقط برای جلوگیری از ولادت حضرت موسی - علیه السلام - نبوده بلکه غرض اصلی فرعون ، علی الظاهر ان بوده که بنی اسرائیل از لحاظ مردان زیاد نشوند و نیرومند نگردند، چون زیاد شدن مردان برای مصر و فرعون ، خطری محسوب می شد .

به عبارت دیگر : فرعون حاضر نبود آنها را از مصر خارج کند . و از سوی دیگر نیز زیاد شدن مردان و جوانان ، خطری برای فرعون بود . ولی کثرت زنان برای او ضرری به همراه نداشت بدین جهت پسران آنها را می کشت . برخی گویند : فرعون یک سال پسران را می کشت و یک سال زنده می گذاشت تا مثطوع النسل نشوند . و الله العالم .

دلیل این مطلب آن است که فرعون این عمل راحتی بعد از ولادت حضرت موسی و قیام او ادامه می داد و چاره خود را در ان می دید . پس از شکست ساحران و ایمان آنها و مفتضح شدن فرعون خداوند می فرماید : (((و قال الملا ء من قوم فرعون اتذر موسی و قومه لیفسدوا فی الارض و یذرک و الهتک قال سنقتل ابنائهم و نستحیی نسائهم

و انا فوقهم قاهرون))) (368)

یعنی : (بزرگان قوم به فرعون گفتند : آیا اجازه می دهی که موسی و قومش در زمین مصر فساد کنند و تو و خدایانت را ترک گویند؟ ! فرعون گفت : حتما پسرانشان را کشته و زنانشان را زنده نگه می داریم . و ما بر انها برتری داریم) .

و خلاصه کلام این است که : اگر خبر، قطعی و یقینی هم باشد، جلوگیری از ولادت حضرت موسی - علیه السلام - جز ء علت بوده است نه تمام آن .

بحثی پیرامون آیه (فضلتکم علی العالمین)

این آیه کریمه در قرآن مجید سه باردرباره بنی اسرائیل آمده است که دو مورد ان در سوره بقره می باشد . چنانچه میفرماید : (((یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علیالعالمین))) (369)

یعنی : (ای بنی اسرائیل ! یاد کنید نعمتهایی را که به شما عطا کردم و شمارا بر عالمیان (به نعمت کتاب رسول) برتری دادم) .

و مورد سوم در سوره اعراف می باشد، که چون بنی اسرائیل از دریا گذشته و در صحرای سینا به قومی بت پرست رسیدند، از حضرت موسی خواستند که برای انها نیز خدایانی و بتهایی بسازد . حضرت موسی با کمال خشم از نادانی آنها فرمود : (((اغیر الله الغیکم الها و هو فضلکم علی العالمین))) (370)

اکنون باید دید مراد از این تفضیل چیست ؟ آیا هر فرد بنی اسرائیل از همه برترند؟ و آیا مراد از (عالمین) همه جهانیان از اولین و آخرین می باشد؟

مراد از تفضیل

، آن طور که از آیات بر می آید، وقوع معجزات و جریانهایی است که در بنی اسرائیل به وجود آمده و در اقوام دیکر به وجود نیامده است ؛ مانند اژدها شدن عصا، آمدن من و سلوی شکافتن دریا برای گذشتن بنی اسرائیل ، وعده چهل روزه خدا با موسی ، شکافتن سنگ در صحرای سینا و جاری شدن دوازده چشمه ، زنده شدن گاو و شهادت دادن به قاتل یک مقتول (فقلنا اضربوه ببعضها کذلک یحیی الله الموتی) (371) و معجزات نه گانه حضرت موسی - علیه السلام -

مراد از (عالمین) ظاهرا همه جهانیان است چرا که مدلول جمع محلی به الف و لام همین می باشد . ولی این تفضیل ، دلیل مفضل و برتر بودن هر فرد از انها نیست ، غالب انها مردم بدکار، گناهکار و روسیاه بودند، بلکه منظور از آیات ، آن است که این جریانها در این قوم به وجود آمده است نه در اقوام دیگر . مثل اینکه بگوییم : آیت الله خمینی - رحمه الله - در میان ایرانیان به وجود آمده . و این در کل فضیلت است ولی لازمه اش آن نیست که هر فرد ایرانی ، با فضیلت باشد .

آری وقوع این کارها میان بنی اسرائیل ، برای آنان فضیلت است ؛ چون اینها در میان ان ملت واقع شده است ولی اینها هرگز دلیل افضل بودن فرد آنها نخواهد بود .

شبهه آکل و ماءکول

شبهه آکل و ماءکول در رابطه با معاد جسمانی است . و خلاصه اش چنین است که اگر انسانی ، انسانی را بخورد و یا حیوانی

انسانی را بخورد و جزء بدن ماءکول (خورده شده) جزء بدن آکل (خورنده) گردد، اگر گوییم : آن جزء، اصلا برنمی گردد در این صورت معاد مخدوش و یا نفی می گردد و اگر جزء هر دو باشد این محال است و اگر جزء یکی باشد، اولا : ترجیح بلا مرجح و ثانیا : نفی معاد در جزء دیگری است . و خلاصه آن چنین است :

(((لو آکل انسانا حتی صار جزء بدن الماکول جزء بدن الاکل فهذا الجزء اما ان لایعاد فی کل واحد منهما و هو محال او یعاد فی احدهما وحده فلایکون معادا بعینه و معهذا یکون ترجیح بلا مرجح و ینتج انه لا یمکن اعاده جمیع الابدان)))

از این شبهه ، پاسخهای مختلفی داده اند . قبل از اشاره به آن پاسخها لازم است بگوییم که : قرآن کریم می فرماید : حقیقت انسان روح اوست و حفظ شخصیت او با روح می باشد لذا خداوند متعال در جواب کفار که می گفتند : (((ء اذا ضللنا فی الارض ء انا لفی خلق جدید)(372))) فرموده : (((قل یتوفا کم ملک الموت . . .))) یعنی انسان آن نیست که پوسیده و در زمین گم می شود، بلکه حقیقت انسان همان روح اوست که ملک الموت هنگام مرگ ، آن را تحویل می گیرد .

چنانچه قبلا نیز بیان گردید در هیمن زندگی دنیا، در هر ده سال تمام بدن عوض می شود و ذرات دیگری جای آنها را می گیرد یک انسان شصت ساله حداقل ده بار بدنش عوض شده است اما چون

روح او باقی است ، انسان همان انسان است و چون مساءله بدن در حساب نیست ، لذا روز قیامت اگر خداوند بدن را از هر جزء برویاند، وقتی روح وارد آن قالب شود، انسان همان انسان دنیایی خواهد بود در اینجا ابدا این مساءله مطرح نیست که این قالب از چه روییده است . ظاهرا برای همین است که این شبهه نه در قرآن مجید مطرح است و نه در روایات .

بلی از روایات معلوم می شود که در بدن انسان یک جزء اصلی وجود دارد که آن هرگز از بین نمی رود و جزء بدن دیگران نخواهد شد و اگر احیانا به صورت غذا در بدن انسان دیگری وارد شود جزء بدن او نشده و به وسیله مدفوعات از او دفع می شود به این روایت توجه بفرمایید :

(((عن عمار بن موسی ، عن ابی عبدالله علیه السلام قال : سئل عن المیت یبلی جسده ؟ قال : نعم حتی لا یبقی له لحم و لا عظم الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی تبقی فی القبر مستدیره حتی یخلق منها کما خلق اول مره))) (373)

یعنی : (عمار بن موسی از امام - علیه السلام - از میت سؤ ال کرد که آیا بدنش می پوسد؟ فرمود : آری تا جایی که برای او نه گوشتی می ماند و نه استخوانی ، مگر گل او که از آن آفریده شده بود آن نمی پوسید بلکه به طور استداره و گردش در قبر می ماند تا از آن خلق شود چنانکه اول بار آفریده شده بود) .

مضمون

این حدیث آن است که در بدن انسان یک جزء اصلی وجود دارد که آن از بین نمی رود و آن در قبر می ماند ظاهرا ز(مستدیره) در بیان آن است که : آن جزء در قبر و در وجود انسانها حیوانات و نباتات می گردد و دفع می شود . جزء هیچ یک از آنها نمی گردد تا بالاءخره خداوند او را از ان جزء می آفریند؛ یعنی خداوند آن جزء را می رویاند و به شکل انسان در می آورد، تا روح را که قبضه قدرت اوست به همان قالب و بدن داخل فرماید .

مرحوم خواجه نصیر طوسی در (تجرید) می فرماید : (((و لا یجب اعاده فواضل المکلف)؛)) یعنی معاد، فقط در اجزاء اصلی مکلف خواهد بود . اعاده همه اجزاء لازم نیست و آن تا آخر دنیا باقی است (و جزء هیچ چیزی نمی شود) .

مرحوم صدر المتاءلهمین می فرماید : (((ان اندفاعه ظاهر بما مرمن ان تشخیص کل انسان انما یکون بنفسه لاببنه . . .))) (374)

منظر مرحوم خواجه نصیر، به برگشت اجزاء اصلیه است و از شبهه آکل و ماءکول آن طور پاسخ داده است ولی ملاصدرا همان جواب را داده که در آیات شریفه آمده است که توضیح داده شد . و خلاصه قول مرحوم صدرا ان است که تشخیص انسان و بقای او با (روح) است نه بدن . احتمال دارد نظر مرحوم خواجه به روایت گذشته باشد که مشروحا گفته شد .

بحثی پیرامون آیه (لا خوف علیهم و لا هم یحزنون)

آیه شریفه فوق در دوازده مورد در قرآن کریم آمده است ، از

جمله در سوره بقره آیات : 38، 62، 112، 262، 264، 277 این تعبیر، به طور حقیقی فقط در قیامت قابل پیاده شدن است و در دنیا فقط و فقط نسبی خواهد بود .

ناراحتی بشر از دو چیز است ؛ یکی کمبود و فقدان فعلی و یکی نگرانی آینده . حزن و غصه ، نتیجه کمبود فعلی و خوف و ترس ، تنیجه نگرانی از آینده است ؛ مثلا انسان مریض و انسان فقیر در غم و غصه است ؛ زیرا فاقد صحت و فاقد ثروت است . و انسانی که نسبت به آینده اش نگرانی دارد، قهرا خائف و ترسناک می باشد .

و چون در آخرت برای اهل بهشت ، نه نقصان و کمبود فعلی وجود دارد و نه نگرانی آینده ، پس در حق انها حقیقتا صادق است (((لا خوف علیهم و لا هم یحزنون))) اما در دنیا هیچ فردی پیدا نمی شود که حائز این دو شرط باشد . پس این تعبیر در دنیا قابل پیاده شدن نیست مگر به طور نسبی .

ظاهرا به قرینه آیات قبلی و بعدی در قرآن مجید، همه این تعبیرها راجع به زندگی اخرت و زندگی در بهشت می باشد . و اگر احیانا در آیه ای راجع به دنیا آمده باشد، یقینا نسبی خواهد بود .

معنای واژه (لعل) در قرآن

(لعل) از جمله مشبهه به فعل است که معنای (شاید) می دهد . می گویند (لعل زیدا یجی ء یعنی : شاید زید بیاید) . و از جمله معانی آن ، تعلیل است که راجع به نتیجه کار می باشد؛ می گوییم (ضربتک

لعلک تتاءدب ؛ یعنی : تو را زدم تا ادب را بپذیری) .

در اقرب الموارد می گویند : (لعل) به چند معنا می آید؛ اول توقع و امید به مطلوب به معنای (شاید) . دوم به معنای (تعلیل) که آن را جماعتی ثابت دانسته اند از جمله اخفش و کسائی . سوم : (استفهام) ابوالبقاء در کلیات گفته است : در قرآن مجید تمام (لعل ها) به معنای تعلیل است ، مگر آیه (((لعکم تخلدون))) که به معنای تشبیه است . عین عبارت او چنین است : (((کل مافی القران من لعل فهی للتعلیل الا لعلکم فهی للتشبیه) .))

ابن اثیر در نهایه می گوید : (((لعل کلمه رجاء وطمع و شک و قد جائت فی القرآن بمعنی کی ؛)) یعنی آن کلمه ای است که معنای امید و طمع و شک می دهد و در قرآن گاهی به معنای کی (تا) آمده است که همان تعلیل باشد) .

ابن هشام در (مغنی) می گوید : معنای دوم (لعل) تعلیل است عده ای آن را حتمی دانسته اند . از جمله اخفش و کسائی

امین الاسلام طبرسی - رحمه الله - نیز در ذیل آیه 21 از سوره بقره حسنی (((لعلکم تتقون))) را تعلیل معنا کرده است بنابراین کلمه لعل در جاهایی که راجع ب خداوند است به معنای (تعلیل) می باشد و معنای (شاید) نسبت به خداوند صحیح نیست و در جاهایی که راجع به انسان است به معنای (ترجی) و شاید می باشد .

مثلا انجا که خداوند

می فرماید : (((و اذ اتینا موسی الکتاب و الفرقان لعلکم تهتدون) (375))) معنای علت می دهد؛ یعنی : تا شما هدایت شوید نه اینکه شاید شما هدایت شوید .

و آنجا که گروهی از مردم از مردم (ایله) به امر معروف کنندگان گفتند : (((لم تعظون قوما الله مهلکهم))) آنها در جواب گفتند : (((معذره الی ربکم و لعلهم یتقون)(376))) یعنی : (با امر به معروف ، نزد خداوند عذز می آوریم و شاید آنها از این کناه پرهیز کنند) .

در قرآن مجید این لفظ به صورت : (((لعل لعلک ، لعلکم ، لعلنا، لعله ، لعلهم و لعلی)) و مجموعا 129 بار آمده است . و هر جا که درباره خداوند است به معنای تعلیل و هر جا که درباره بشر می باشد به معنای رجاء و (شاید) است . چنانکه قبلا گفته شد .

بحثی پیرامون آیه (لیس بظلام للعید)

قرآن مجید در پنج مورد فرموده است : (((و ان الله بظلام للعبید))) - (((و ما ربک بظلام للعبید))) - (((و مان انا بظلام للعبید))) در این زمینه دو سوال مطرح است ، اول اینکه : آیا نفی ظلم در رابطه با نیکوکاران است یا در رابطه با بد کاران و کفار؟ دوم اینکه : خداظلام نیست آیا - نعوذ بالله - ظالم است یا این صیغه مبالغه مفهوم ندارد؟

دقت در آیات شریفه نشان می دهد که نفی ظلم در رابطه با نیکوکاران است . و نیز صیغه مبالغه مفهوم ندارد . و در جای خود واقع شده است . اکنون به بررسی ایات

می پردازیم :

1 - (((من عمل صالحا فلنقسه و من اساء فعلیها و ما ربک بظلام للعبید))) (377)

یعنی : (هر کس کار نیکی کند و بر نفع خود و هر کس بد کند، بر ضرر خویش است خدا (در روز جزا) هیچ بر بندگان خود ستم نخواهد کرد .)

خداوند نیکوکاران را اجر بدهد و بد کاران را عذاب کند، این عین عدالت است و اگر چنین نمی کرد بلکه نیکوکاران و بدکار هر دو را به یک چشم می دید و بدکار را نیز نعمت می داد در این صورت به نیکوکاران ظلم کرده بود . ان هم نه یک ظلم ، بلکه میلیاردها ظلم و دیگر خداوند - نعوذ بالله - جز ظلام نبود .

به عبارت دیگر : کار به اینجا می کشید که نیکوکاران در تمام عمر، نیکوکاری کنند و مطیع فرمان حق باشند و آنگاه در اجر و پاداش با بدکاران فرقی نداشته و همه اهل بهشت باشند!

بعضی از بزرگان فرموده اند : خداوند در ایصال ثواب به نیکوکار در ایصال عقاب به بدکار، ظلم نمی کند . و شی ء را در غیر موضع خود نمی گذارد . و اگر این کار ظلم می شد نه ظالم . ولی از انصاف نباید گذشت که این سخن به هیچ وجه قابل قبول نیست . چه کسی فکر می کند که ایصال ثواب به نیکوکار ظلم است تا خداوند بگویید : ایصال ثواب ظلم نیست و گرنه خدا ظلام می شد ولی ظلام نیست !

باید معنای این آیه و نظیر آن را در آیاتی مثل : (((ام

نجعل الذین امنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل التقین کالفجار)(378))) . جتسجو کرد که اگر خداوند در رساندن ثواب ، بدکاران را مانند نیکوکاران ، اهل بهشت می کرد، در این صورت حتما به نیکوکاران ظلم کرده و آنها را حمال بی مزد نموده بود . و نیز آیه شریفه ذیل در این زمینه مورد دقت است که می فرماید : (ام حسب الذین اجترحوا السیات ان نجعلهم کالدین امنوا و عملوا الصالحات سواء محیاهم و مماتهم ساء ما یحکمون) (379) .

یعنی : (امکان ندارد ما اهل گناه را با اهل ایمان یکی قرار بدهیم که حیات و مماتشان یکی باشد . و گرنه در این کار، اهل ایمان و عمل ، مظلوم خواهند شد و خداوند چنین کاری را انجام نمی دهد) .

2 - (القیا فی جهنم کل کفار عنید . . . قال قرینه ربنا ما اطغینه و لکن فی ظلال بعید قال لا تخنصنوا الدی و قد الیکم بالوعید ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید) (380) .

یعنی : (به شاهد و سائق گفته می شود هر کافر لجوج را به جهنم اندازید؛ شیطانی که قرین او بود گوید : خدایا ! من گمراهش نکردم بلکه خودش گمراه بود خداوند می فرماید نزد من اول حجت را بر شما تمام کرده ام . وعده عذاب من عوض نمی شود . و من به بندگانم ظلام نیستم) .

غیر معقول بودن این سخن بر کسی پوشیده نیست .

3 - (و نذیقه یوم القیامه عذاب الحریق ذلک بما قدمت یدک و ان الله

لیس بظلام للعبید) (381) .

یعنی : (چشاندن عذاب سوزان ، دو علت دارد؛ یکی آنکه این همان است که خودت کرده ای ، دیگر اینکه : خداوند به بندگان ظلام نیست) .

و اگر تو را در مقابل کفر و گناهت عذاب نمی کرد، با نیکوکاران یکی می شد و آن وقت نسبت به آنها ظلام می شد و گرنه این معقول نیست ک گفته شود : خدا تو را عذاب می کند؛ زیرا نسبت به تو ظلام نیست .

4 - (و ذواقوا عذاب الحریق ذلک بما قدمت ایدکم و ان الله لیس بظلام للعبید) (382) .

5 - (و نقول ذوقوا عذاب الحریق ذلک بما قدمت ایدکم و ان الله لیس بظلام للعبید) (383) .

تقریر این دو آیه نیز مانند آیات گذشته است و هیچ مانعی ندارد که خداوند بفرماید : عذاب بدکاران برای حفظ عدالت در نیکوکاران است وگرنه آیات (ام نجعل الدین امنوا . . . ام حسب الدین اجترحوا السیئات . . .) قابل پیاده شدن نیستند .

واژه اعراف در قرآن

عرف (بر وزن فقل) به معنای شناخته شده (معروف و کار نیک) و یال اسب ، کاکل خروس ، قله و ارتفاعات کوه است . جمع آن (اعراف) (بر وزن اعمال) است در اقرب الموارد آمده است : (اعراف الریاح و السحاب : اوائلها و اعالیها) .

در قرآن کریم دوبار واژه (اعراف) آمده است . و سوره هفتم قرآن کریم و بالای حائل است . ابتدا آیات را نقل و بررسی می کنیم و سپس به مطالب دیگر می پردازیم :

1 - و بینها حجاب و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم و نادوا اصحاب الجنه ان سلام علیکم لم یدخلوها و هم یطمعون و اذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع الظالمین و نادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم قالوا ما اغنی عنکم جمعکم و ما کنتم تستکبرون) (384) .

یعنی : (میان اهل بهشت و اهل جهنم ، حجاب و حائلی است . و در قله ها و بلندیهای آن حائل ، مردانی هستند که تمام اهل بهشت عذاب و اهل رحمت را با علامتهایشان می شناساند . آنها اهل بهشت را خطاب کرده و گویند : سلام بر شما .

این سلام هنگامی است که بهشت هنوز داخل بهشت نشده اند ولی طمع دارند که داخل شوند . و چون چشمشان به اهل آتش افتد، گویند : خدایا ! ما را با ظالمان قرار مده . سپس اهل اعراف ، مردانی را که با علامتهایشان می شناسند، ندا کرده و گویند : جمع کردن دنیا و استکبار، شما را بی نیاز نکرد و کفایت ننمود) .

از این آیات معلوم می شود که در آخرت میان اهل بهشت و اهل جهنم حجاب و حایلی خواهد بود . و در قله های آن حائل مردانی خواهند بود که حق تکلم در روز قیامت را دارند . و مصداق (الا من اذن له الرحمن و قال صوابا) (385)هستند . به مؤ منان چیزی می گویند و به کافران و گناهکاران چیز دیگری .

و آنها اهل بهشت و اهل جهنم را با علاماتشان می شناسند . و آنها به حکم

(اد خلوا الجنه لا خوف نبی) (386) .

یعنی : (اعراف تپه هایی است میان بهشت و آتش . هر پیغمبر و جانشین پیغمبر در آن قرار می گیرد) .

2 - امام باقر - صلوات الله علیه - می فرماید : (هم آل لایدخل الجنه الامن عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکروه) (387) .

یعنی : (آنها آل محمد هستند، داخل بهشت نمی شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند . داخل آتش نمی شود مگر که آنها انکار کند و آنها او را انکار کنند) .

3 - رسول خدا - صلی الله علیه و آله - درباره (قسیم الجنه والنار) بودن علی - علیه السلام - می فرماید : ((یا علی کانی یوم القیامه و بیدک عصا عوسج تسوق قوما الی الجنه و آخرین الی النار)) (388)

یعنی : (یا علی ! گویا می بینم تو را که در روز قیامت عصایی در دست داری و قومی را به بهشت و قومی را به آتش سوق می دهی) .

این حدیث با فرمان : (ادخلوا الجنه) که از طرف اهل اعراف ، صادر خواهد، شد سازگار است .

4 - بحارالانوار (389) بابی منعقد می باشد تحت عنوان : ((انه (علی) علیه السلام المؤ ذن بین الجنه و النار و صاحب الاعراف)) یعنی : مؤ ذن که در آیه :)) فاذن مؤ ذن بینهم ان لعنه الله علی الظالمین)) (390) آمده و صاحب اعراف (امیرالمؤ منین) - علیه السلام

- است . و در آن 29 حدیث آورده است .

5 - و نیز در بحار در ضمن روایتی از حضرت صادق - علیه السلام - نقل شده است که :

((لیکونن علی الاعراف بین الجنه و النار محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الطیبون من آلهم))

یعنی : (اعرافی که میان بهشت و آتش هست در آن محمد، علی ، فاطمه ، حسن و حسین - علیهم السلام - و پاکان از آل آنها خواهند بود .

در بعضی از رویات آمده است : اهل اعراف ، کسانی هستند که حسنات و سیئات آنها با هم برابر است . رویات اهل سنت ، نوعا در این زمینه می باشد . این روایات چه از شیعه باشند و چه از اهل سنت ، ابدا با آیات فوق تطبیق نمی شوند . در توجیه آن روایات ، ناچاریم اهل اعرافی غیر از آنچه در قرآن مجید آمده است ، قائل شویم . درباره اهل اعراف حدود چهارده قول هست که در قاموس قرآن (ماده عرف) نقل کرده ام ، به آنجا رجوع شود . با نقل یک روایت این حدیث را به پایان می بریم . در تفسیر عیاشی ذیل آیات گذشته از امیر المؤ منین - صلوات الله علیه - نقل کرده که فرمود :

((انا یعسوب الذین و انا السابقین و انا خلیفه رسول رب العالمین و انا قسیم (الجنه و) النار و انا صاحب الاعراف)) .

محکمات و متشابهات در قرآن

(محکمات) در قرآن مجید، آیاتی هستند که معنای آنها واضح و مراد خداوند متعال از آنها

معلوم و روشن است . و آنها تقریبا هشتاد درصد قرآن را تشکیل می دهند . و مقدار زیادی از آنها در بادی امر، غیر معلوم می باشند ولی به وسیله اخبار و آیات دیگر، معلوم می شوند . همه اینها از اقسام محکمات هستند .

اما (متشابهات) دو قسم هستند؛ قسم اول آنکه : همه قرآن متشابهات است . یعنی در ارشاد، هدایت ، کلمات و معانی شبیه هم می باشند چنانکه می فرماید : ((الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الدین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله . . .)) (391)

منظور از (متشابه) - چنانکه گفته شد - شبیه هم بودن در تفهیم معانی و نشان دادن راه حق و باطل است . (مثانی) جمع (مثنیه) یعنی : منعطف شونده ، و مراد آن است که مطالب قرآن یکی به دیگری میل می کند . و یکی آن دیگری را بیان و تاءیید می کند بی آنکه نقیض یا مخالف هم باشند، چنانکه خداوند متعال می فرماید : ((لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا)) (392)

قسم دوم آنکه : متشابهات در مقابل محکمات است . گویند : (متشابهات) آیاتی هستند که مراد حقتعالی از آنها معلوم نیست ؛ مثل اینکه بگوییم : (آن شیر است) اینجا برای شنونده معلوم نمی شود که آیا مراد (شیر نوشیدنی) است یا (حیوان درنده) .

ولی به عقیده این جانب مراد از آیات متشابه ، آیاتی هستند که از حیث مصداق خارجی و پیاده

شدن و خارج ، برای ما نامعلوم می باشند . وگرنه از لحاظ الفاظ و مفاهیم ، متشابهی در میان نیست . این سخن بعد از نقل آیه آن ، کاملا روشن خواهد شد . آن آیه شریفه این است :

((هو الذی انزل علیک منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه من ابتغاء الفتنه و ابتغاء تاءویله و ما یعلم تاءویله الا الله . والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولواالالباب)) (393)

یعنی : (خدا آن است که بر تو این را نازل کرده است . بعضی از آن آیات محکمات هستند و آنها اساس کتاب می باشند و قسمتی دیگر متشابه می باشند . اما آنهایی که در قلوبشان انحراف هست ، از متشابه پیروی می کنند برای طلب فتنه و برای دانستن تاءویل آن و حال آنکه تاءویل متشابه را جز خدا کسی نمی داند . اما آنهایی که در دانش ثابت و استوارند، می گویند : به متشابه ایمان آوردیم همه قرآن اعم از محکم و متشابه از طرف خداست از این سخن جز عاقلان پند نگیرند) .

در اینجا چند مطلب را بررسی می کنیم :

اول : قرآن مجید به دو قسمت تقسیم می شود (محکمات و متشابهات) و محکمات اساس قرآن است ؛ زیرا آنها کاملا روشن است . و جنبه عملی دارند که می دانیم و عمل می کنیم . امام صادق -علیه السلام - می فرماید :

(اما المحکم فنؤ من به و نعمل و ندین به

اما المتشابه فنؤ من به و لا نعمل به) (394) .

یعنی : (محکم آن است که به ایمان می آوریم و عمل می کنیم و متشابه آن است که به ایمان می آوریم و عمل نمی کنیم) .

اما (متشابهات) آیاتی است که مقصود از آنها متشبه می باشد . ولی معنای آنها با برگردان به آیات محکم ، معلوم می شود . در المیزان می فرماید : محکمات به این جهت (ام الکتاب) نامیده شده که متشابهات به آنها برگردانده می شوند پس بعض کتاب که متشابهند به بعض دیگر که محکمات هستند برگشت داده می شود . . . (متشابه) آن است آیه طوری باشد که به محض شنیدن ، مراد از آن معلوم نباشد تابه آیه محکم برگردانده شود و معنایش معین و معلوم گردد . در آن صورت آیه متشابه نیز محکم می شود .

دوم : آنچه مرحوم علامه و دیگران فرموده اند : از نظر ما به هیچ وجه قابل قبول نیست و گرنه در این احتیاج نبود که قرآن به دو بخش محکمات و متشابهات ، تقسیم شود، بلکه لازم بود گفته شود : اکثر قرآن محکمات است ، عده ای از آیات آن که متشابه و مبهم است با مراجعه به آیات دیگر و روایات ، معلوم و از محکمات خواهند شد . و دیگر لازم نبود راسخون در علم در مقام تسلیم بگویند : (امنا به (متشابه) کل من عند ربنا)

ظهور و بلکه صریح آیه شریفه در ان است که (محکمات و متشابهات) هر یک در صف مستقلی

ایستاده اند . و هیچ یک با دیگری مخلوط نمی شود . و تا قیامت نیز همانطور خواهند ماند . کلام امیر المؤ منین - صلوات الله علیه - در این که (مشتابهات) قفلهای ناگشودنی است و تا ابد پرده های آن برداشته نخواهد شد، صریح می باشد . آن جناب در خطبه اشباح به کسی که از او خواست تا خدا را توصیف کند، چنین فرمود :

(((واعلم یا عبدالله ان الراسخین فی العلم هم الذین اغنا هم الله عن الاقتحام علی السدد المضروبه دون الغیوب اقرارا بجهل ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب فقالوا : (امنا به کل من عند ربنا) و قد مدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم یحیطوا بعلمه ، فسمی ترکهم التعمق فیما یکلفهم البحث عنه (عن کهنه) رسوخا) . (395)

یعنی : (بدان ای بنده خدا ! راسخون در علم کسانی هستند که خداوند انها را بی نیاز کرده از داخل شده به درهایی که درهای غیوب نامیده می شوند . آنها اقرار می کنند که تفسیر آن غیبهای مستور را نمی دانند . لذا در مقام عجز گفته اند : (آمنا به کل من عند ربنا) خداوند در مقابل این اعتراف ، آنها را مدح فرموده و عملشان را در ترک تعمق در این گونه حقایق رسوخ در علم نامیده است .)

پس معلوم می شود که این گونه آیات ، پیوسته متشابه خواهند ماند و باید به مضمون انها ایمان آورد و کشف حقیقت انها را به خداوند واگذار نمود .

سوم : منظور از (متشابهات) به احتمال نزدیک به یقین و به

طور اطمینان ، ان است که مصداق خارجی آنها و نحوه پیاده شدن آنها در خارج برای ما نامعلوم است و نامعلوم خواهند ماند . به عبارت دیگر : وقوع خارجی آنها بر ما نامعلوم است .

ناگفته نماند که : عده ای از ایات شریفه از لحاظ مراد و مقصود متشابه و مجمل هستند؛ مانند بسیاری از آیات احکام و غیره . ولی این گونه ایات با مراجعه به روایات و تاریخ و آیات دیگر مراد از آنها نامعلوم می شود . آنها به هیچ وجه جزء مشتابهات نمی باشند . اینک ذیلا مقداری از آیات متشابه را به عنوان نمونه نقل می نماییم :

1 - (((و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابه من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لایوقنون) (396)

یعنی : (چون وعده ما بر انها تحقق یابد از زمین جنبنده ای را برای آنها خارج می کنیم که با آنها سخن بگوید؛ زیرا مردم به آیات ما یقین ندارند .)

این حقیقت به درستی معلوم نمی شود در بعضی از روایات به علی - علیه السلام - تفسیر شده است اما یقینی نیست .

2 - درباره معراج حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - می خوانیم : ((و لقد راه نزله اخری عند سدره المنتهی عندها جنه الماءوی اذ یغشی السدره ما یغشی مازاغ البصر وما طغی لقد رای من آیات ربه الکبری)) (397)

یعنی : (این آیات راجع به شب قدر و تعیین سرنوشت در آن می باشد) ما قرآن را در یک شب پربرکت نازل کرده ایم . ما انذار کننده

ایم . هر امر با حکمت در آن شب از هم جدا می شود، روی فرمانی از جانب ما که ارسال کننده ایم) .

وقوع خارجی این آیات چیست ، کارها چطور از هم جدا می شود و نصیب هر کس چگونه به سوی او می آید . اینها بر ما پوشیده است و تا ابد پوشیده خواهد ماند .

4 - ((تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر)) (398)

یعنی : (ملائکه و روح در آن شب (شب قدر) برای تمشیت هر کاری با اذن خداوند نازل می شوند) . اما چطور نازل می شوند؟ و چگونه تمشیت می دهند و . . . برای ما نامعلوم است .

5 - ((. . . و حفظا من کل شیطان مارد لایسمعون الملا الاعلی و یقذفون من کل جانب دحورا ولهم عذاب واصب الا من خطف الخطفه فاتبعه شهاب ثاقب)) (399)

این آیات درباره رانده شدن شیاطین از آسمان است ، ملاء اعلی و مجمع ملائکه کجاست و چگونه است و در کجای آسمان است ؟ چطور گوش می دهند، شنیدن آنها چطور است ؟ شهاب ثاقب چیست و چگونه شیطان را می راند . همه اینها برای ما مجهول است . و این قفلها گشوده نخواهد شد . و مصداق : (((واخر متشابهات))) هستند که باید بگوییم : (((آمنا به کل من عند ربنا))) .

6 - ((قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا . . .)) (400)

7 - ((واذ صرفنا الیک نفرا من الجن

یستمعون القرآن فلما حضروه قالوا انصتوا فلما قضی ولوا الی قومهم منذرین)) (401)

8 - ((یدبر الامرین السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه مما تعدون)) (402)

9- ((تعرج الملائکه و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنه فاصبر صبرا جمیلا)) (403)

آیه شریفه از لحاظ مفهوم ، کاملا روشن و صریح است ولی از لحاظ وقوع خارجی ، قفل ناگشودنی و سر مکتوم است و قابل درک نیست .

10 - و از این قبیل است ، جریان اصحاب کهف ، معجزات پیامبران ، حروف مقطعه در اول برخی از سوره های مبارکه و . . .

چهارم : از حضرت رضا - صلوات الله علیه - نقل شده است : ((من رد متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم)) (404) . یعنی : هر کس که متشابه قرآن را به محکمات آن برگرداند، به راه راست هدایت شده است .)

به نظر، می آید که منظور حضرت راجع به بعضی از آیات است که با دقت در آیات دیگر، معنای آنها روشن می شود؛ مثلا از دیدن آیات : ((وجوه یومئذ ناضزه الی ربها ناظره)) (405) به نظر می آید که بشر واقعا به چهره خدا نگاه خواهد کرد و - نعوذ بالله - خدا چهره دارد . ولی با دقت در آیات : ((لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار)) (406) و ((لیس کمثله شی ء)) (407) معلوم می شود که مراد، تماشا کردن به نعمتهای خداوندی است . وگرنه آیاتی که فوقا نقل

شد با برگرداندن به آيات ديگر، محكم نخواهند شد .

از اميرالمومنين - صلوات الله عليه - در ضمن حديثى نقل شده است كه : علت وجود متشابه در قرآن مجيد، آن است كه : مردم خود را از امامان - عليهم السلام - بى نياز ندانند و در آموختن قرآن به آنها رجوع كنند :

(((و انما فعل ذلك لئلا يدعى اهل الباطل من المستولين على ميراث رسول الله من علم الكتاب ما لم يجعله لهم و ليقودهم الاضطرار الى الايتمار بمن ولاه))) (408) .

به نظر مى آيد كه : منظور آن حضرت ، آيات احكام و مانند آنهاست كه با كمك روايات ، معلوم مى شوند . و بدون رجوع به آنها - عليهم السلام - حكم خدا را نمى توان از آنها فهميد . و گرنه متشابهاتى كه آن حضرت آنها را(((سدد مضروبه دون الغيوب))) ناميده است ، چطور معلوم خواهد شد؛ زيرا ما در عالم ماده و مادى هستيم و از درك ماوراى ماده عاجز مى باشيم . و الله العالم .

پنجم : آياتى از قبيل : (((وجاء ربك و الملك صفا صفا(409) الرحمن على العرش استوى (410) فاتى الله بنيانهم من القواعد (411)، و المطلقات يتربصن بانفسهن ثلاثه قروء))) (412) كه مراد از (قرء) حيض است يا طهر؟ از آيات متشابه نيستند؛ زيرا مراد از آنها روشن مى باشد .

ششم : به نظر من ، علت وجود متشابهات در قرآن كريم آن است كه ما در جهان مادى زندگى مى كنيم و فكر و درك ما در آن محور دور مى

زند . و در قرآن مطالبی نقل می شود که فراتر و وسیعتر از قالب الفاظ است . و به هر صورت که بیان شوند، بر ما روشن نخواهند شد . و عبارات از رساندن حقایق آنها و ما از فهمیدن حقایق آنها، ناتوان خواهیم بود .

برخی گفته اند : علت وجود (متشابه) در قرآن کریم آن است که خداوند خواسته است با آن ، آیات چند بعدی قرآن را بحث انگیز نگاه دارد تا همیشه زنده بماند .

بعضی نیز گفته اند : علت وجود (متشابه) آن است که مردم به طرف اولیاء الله بروند و از آنها بخواهند . اما علت اولی را که ما اختیار کردیم ، قانع کننده تر است .

و همچنین به نظر بعضی : علت (متشابه) آن است که قرائن و استثناهای یک آیه در آیات دیگر و روایات آمده است . و بدون آنها، مقصود از آیه روشن نمی شود . این سخن فی نفسه درست است ولی چون آن آیات به وسیله آیات دیگر و روایات روشن شدند، دیگر متشابهی نمی ماند . و حال آنکه دو صف محکمات و متشابهات ، پیوسته خواهند بود .

توحید محور نزاع بین پیامبران و مشرکان

ممکن است به نظر بیاید که محل نزاع بین پیامبران الهی و مشرکان ، وجود خداوند بوده است . به عبارت دیگر : نعوذ بالله مشرکان می گفتند : خدا نیست ولی پیامبران می گفتند : خدا هست . دقت در آیات قرآن مجید نشان می دهد که مشرکان به وجود خداوند به عنوان خالق عالم ، عقیده داشتند . و وجود خدا را انکار

نمی کردند و درباره پرستش بتها می گفتند : (((. . . ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی))) (413) .

یعنی : (ما اینها را عبادت می کنیم مگر برای آنکه ما را به خدا نزدیک کنند) .

و نیز می گفتند : (((هولاء شفعاؤ نا عند الله))) (414) .

یعنی : (اینان واسطه های ما نزد خداوند هستند) .

و چون عقیده به معاد نداشتند، منظورشان شفاعت و نزدیک به خدا کردن در کارهای دنیا بود . قرآن مجید در موارد متعدد با اختلاف عبارات می فرماید : (((و لئن سئلتهم من خلق السموات و الارض و سخر الشمس و القمر لیقولن الله))) (415) .

یعنی : (اگر از آنها بپرسیم آسمانها و زمین را چه کسی آفرید و آفتاب و ماه را رام کرد؟ حتما خواهند گفت : خدا) .

این سخن در سوره عنکبوت ، آیه 61، سوره زخرف ، آیه 9، سوره زمر، آیه 38 و سوره لقمان ، آیه 25 آمده است .

و نیز می فرماید : (((و لئن سئلتهم من خلقهم ، لیقولن الله فانی یوفکون))) (416) .

یعنی : (اگر از آنها بپرسی که آنها را چه کسی آفرید، حتما خواهند گفت : خدا) .

و نیز می فرماید : (((و لئن سئلتهم من نزل من السماء ماء فاحیا به الارض من بعد موتها لیقولن الله))) (417) .

یعنی : (اگر از مشرکان بپرسی چه کسی از آسمان آبی نازل کرد و با آن ، زمین را بعد از مردن ، زنده کرد؟ حتما می

گویند : خدا) .

وانگهی : دعوت پیامبران با (خدا هست) شروع نشده است ، بلکه با این کلمه شروع شده که : (خدایی جز خدای واحد نیست) خدا را عبادت کنید که جز او معبودی نیست . رسول خدا - صلی الله علیه و آله - دعوت خود را با کلمه مقدس : (((قولوا لا اله الا الله تفلحوا))) آغاز فرمود . در سوره مبارکه اعراف ، در آیات 59، 65، 73، 85 در شرح حال : حضرت نوح ، هود، صالح و شعیب - علیهم السلام - آمده است که همه اینها دعوت خویش را با این کلمه شروع فرموده اند که : (((یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره))) .

این مطلب در سوره های دیگر نیز آمده است . بنابراین ، دعوت پیامبران با توحید آغاز شده و آنها مردم را به عبادت و پرستش خدا و به توحید ذات ، توحید صفات ، توحید افعال و توحید عبادت دعوت کرده اند .

به عبارت دیگر : مشرکان ، خدا را به عنوان خالق قبول داشتند ولی در مقام عبادت ، به بتها و اجسام بی جان ، عبادت کرده و آنها را در جلب منافع و دفع مضرات ، موثر می دانستند . و از خدا، روی برگردانده و به بتهای (((لایضر و لاینفع))) روی آورده و روی بشریت را سیاه کرده بودند .

انبیاء - علیهم السلام - فرمودند : آفریننده و اداره کننده جهان (خداوند) است و همه چیز از اوست : (((الا له الخلق و الامر)))

و او حی و قیوم و پروردگار جهانیان است . و باید او را پرستید و از قوانین او پیروی کرد . راه حقیقی همین است : (و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم) .

و نیز انبیاء، بشر را در راه توحید، تربیت کردند . شناساندن جهان و جهان آفرین و هدایت به طرف او، هدف انبیاء - علیهم السلام - بود . و برای آن قیام کردند (و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین) .

مشرکان ، خدا را قبول داشتند، ولی نبوت و معاد را انکار می کردند . و از عبادت خداوند برگشته بودند و می گفتند : (((و قالوا ان هی الا حیاتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین))) (418) .

(((ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیی و ما نحن بمبعوثین))) (419) .

(((و قالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیی و ما یهلکنا الا الدهر . . .))) (420) .

و در مقام انکار نبوت می گفتند : نبوت وجود ندارد و خداوند کسی را مبعوث نکرده و شما دروغگویانید ! و می گفتند : (((ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شی ء ان انتم الا تکذبون))) (421) .

قرآن مجید در موارد متعدد به کلیسا، معبد مسیحیان و معبد یهود، لفظ (مسجد) اطلاق کرده است . یک مورد آن در اولین آیه سوره مبارکه اسراء است که می فرماید : (((سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من ایاتنا انه هو السمیع البصیر))) (422) .

یعنی : (پاک و منزه است خدایی که بنده خود (محمد صلی الله علیه و آله) را در یک شب از مسجدالحرام (مکه) به مسجد اقصی برد؛ مسجدی که در اطراف آن برکت گذاشته ایم تا بعضی از آیات خود را به او نشان دهیم . خداوند شنوا و داناست) .

هنگام نزول این آیه شریفه ، مسجد اقصی کلیسایی بود که توسط حکومت بیزانس در شهر اورشلیم (بیت المقدس) ساخته شده

بود . فاصله مکه تا بیت المقدس ، حدود 1200 کیلومتر است . در کشاف فاصله آن را مدت چهل شبانه روز راه گفته است .

رفتن حضرت در یک شب از مکه به بیت المقدس ، به طور اعجاز و علت آن ، رویت آیات الهی بود . چنانکه می فرماید : (((لنریه من ایاتنا))) در مجمع البیان می گوید : تسمیه به (مسجد اقصی) به علت آن است که آن دورترین معبد به مکه بود .

و مورد دوم در سوره مبارکه کهف می باشد . پس از آنکه مردم شهر از جریان مرده و زنده شدن اصحاب کهف ، مطلع شدند و مساءله معاد از نظر بعضی حل گردید، اصحاب کهف ، از خدا خواستند که آنها را زنده نگه ندارد . و یا چون دیگر حالی در بدن نداشتند، قابل زیستن نبودند . به هر حال ، آنها مردند و از دنیا رفتند . اما مردم درباره آنها اختلاف کردند، برخی گفتند : بنایی بر قبر آنها بسازید، خدا از وضع آنها آگاهتر است . ولی حکومت آن زمان گفت : بالای قبر آنها معبد و کلیسایی خواهیم ساخت . خداوند در قرآن کریم این کلیسا را مسجد نامیده است . چنانکه می فرماید :

(((و کذلک اعثرنا علیهم لیعلموا ان وعد الله حق و ان الساعه لا ریب فیها اذ یتنازعون بینهم امرهم فقالوا ابنوا علیهم بنیانا ربهم اعلم بهم قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا))) (423) .

یعنی : (این چنین اهل شهر را بر حال آنها مطلع کردیم تا بدانند که وعده الهی

حق است . و قیامت خواهد آمد . و در آن شکی نیست . یاد آر که درباره کار آنها اختلاف می کردند؛ بعضی گفتند بنایی بر آنها بسازید، خدا به حالشان داناتر است . ولی آنانکه غالب بر امر مردم (اهل حکومت) بودند، گفتند : بر بالای مدفن آنها مسجدی خواهیم ساخت) .

در آن عصر هنوز اسلام نیامده بود بلکه عصر حضرت عیسی - علیه السلام - بود و آن معبد جز کلیسا نمی تواند باشد که در آیه شریفه (مسجد) نامیده شده است .

و مورد سوم ، درباره کنشت و معبد یهود است که خداوند در تهدید یهود می فرماید : به بنی اسرائیل گفتیم که شما دو بار در زمین فساد خواهید کرد و در مقابل فساد اول ، بندگانی از ما بر شما مسلط خواهند شد و در خانه های شما راه خواهند یافت . و در انتقام از فساد دوم شما باز مهاجمان بر شما خواهند تاخت و شما را تار و مار خواهند کرد و ذلت را در چهره شما آشکار خواهند نمود . و مانند اول به معبد شما داخل شده و آنچه را که دست یافته اید، تباه خواهند ساخت :

(((ان احسنتم احسنتم لاءنفسکم و ان اساءتم فلها فاذا جاء وعد الاخره لیسؤ وا وجوهکم و لیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مره و لیتبروا ما علوا تتبیرا))) (424) .

منظور از مسجد (معبد) یهود در بیت المقدس است که توسط حضرت سلیمان ساخته شد . غیر این سه مورد، در همه قرآن کریم منظور از مسجد، مساجد اسلام و مسلمین می

باشد .

معاد در دنیا

در قرآن مجید، به طور اعجاز، سه نمونه از معاد نقل شده است که در دنیا واقع شده اند . و اگر آیه (((و احی الموتی باذن الله))) (425) و آیه (((و اذ تخرج الموتی باذنی))) (426) را درباره حضرت عیسی - علیه السلام - مصداق دیگری حساب کنیم ، مجموعا چهار فقره می شوند :

1- مرغانی که به دست حضرت ابراهیم - علیه السلام - زنده شدند .

2- پیامبری که صد سال مرد و سپس زنده شد .

3- اصحاب کهف که بعد از 309 سال زنده گشتند .

4- مرده یا مردگانی که به دست حضرت عیسی - علیه السلام - زنده شدند .

اینک آیاتی که مربوط به جریانهای فوق می باشند نقل می نماییم :

جریان اول : (((و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤ من قال بلی ولکن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعه من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزاءا ثم ادعهن یاءتینک سعیا و اعلم ان الله عزیز حکیم))) (427) .

یعنی : (یاد آر که ابراهیم گفت : خدایا ! به من نشان بده که چگونه مرده ها را زنده می کنی ؟ خداوند فرمود : مگر ایمان نیاورده ای ؟ گفت : آری ، ایمان آورده ام و لیکن می خواهم نحوه آن را با چشم خود ببینم تا قلبم آرام بگیرد . خداوند فرمود : پس چهار پرنده را برگیر و آنها را تکه تکه کن و تکه های آنها را بر هر کوهی بگذار، .

آنگاه آنها را صدا کن که شتابان پیش تو خواهند آمد . و بدان که خداوند توانا و حکیم است) .

از حضرت صادق - صلوات الله علیه - نقل شده است که حضرت ابراهیم - علیه السلام - چهار مرغ یعنی : خروس ، کبوتر، طاووس و کلاغ را (پس از ذبح) تکه تکه کرد به طوری که گوشت و استخوان و پرهای آنها به هم آمیخته شدند . آنگاه آنها را ده قسمت کرد و هر قسمت آن را بالای کوهی گذاشت . و سر آنها را در دست گرفت و چون آنها را به سوی خود خواند، اعضای بدن آنها در کوهها جابجا شده و به طرف حضرت ابراهیم - علیه السلام - آمدند(428) .

ناگفته نماند که : حضرت ابراهیم - علیه السلام - فقط خواسته است نحوه زنده شدن را ببیند که گفته است : (((رب ارنی کیف تحیی الموتی))) کلمه (صرهن) به معنای قطع کردن است . و به قول المیزان معنای (مایل ساختن) به آن اشراب شده است ؛ یعنی آنها را پس از مایل ساختن به خود، پاره پاره کن . شاید مراد آن بوده است که هنگام خواندن با صدای تو آشنا باشند . و به طرف تو بیایند . به هر حال این یک نمونه از معاد است که به طور اعجاز در دنیا تحقق یافته است .

جریان دوم : حال آن پیامبری است که از کنار شهری می گذشت . دید مردم آن شهر (شاید در اثر طاعون و نحو آن) از دنیا رفته و شهرشان

خالی مانده بود . او استخوانهایی را دید و گفت : (((انی یحیی هذه الله بعد موتها)) (429)؛ یعنی : خداوند مردم این آبادی را بعد از مرگشان چگونه زنده می کند) .

سپس او در آنجا برای استراحت خوابید و در حال خواب ، مرد . خداوند او را صد سال تمام در مرگ نگاه داشت و بعد زنده کرد و فرمود : چقدر در اینجا توقف کرده ای ؟ او گفت : یک روز یا مقداری از یک روز . خداوند فرمود : بلکه تو در اینجا صد سال در عالم مرگ توقف کرده ای . به طعام و آب خودت نگاه کن که فاسد نشده اند . و به الاغت نگاه کن . خواسته ایم مرگ و زنده شدن تو را آیتی برای مردم گردانیم . نگاه کن به استخوانها که چطور آنها را بلند می کنیم و بر آنها گوشت می پوشانیم . چون این کار بر او آشکار شد، گفت می دانم که خدا بر هر چیز تواناست .

صحیح و سالم ماندن آب و طعامش ، ظاهرا برای آن بوده که او پوسیده نشده بود . و خداوند فرمود : تو مثل ماندن این طعام و آب ، مانده بودی . و آنگاه دیدن استخوانها (که ظاهرا استخوانهای الاغ بوده) نشان داده که او مدتهای زیادی در عالم مرگ بوده وگرنه در ظرف یکی و دو روز، الاغ به آن وضع درنمی آید . پس مدتها در عالم مرگ بوده است . در روایات آمده است که نام آن پیامبر (ارمیا) بوده است . و در

برخی روایات (عزیر) ذکر شده است . عین آیه شریفه چنین است :

(((او کالذی مر علی قریه و هی خاویه علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله ماءه عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت ماءه عام فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه و انظر الی حمارک و لنجعلک ایه للناس و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شی ء قدیر))) (430) .

یعنی : (یا به مانند آنکه بر دهکده ای گذر کرد که خراب و ویران شده بود، گفت به حیرتم که خداوند چگونه این مردگان را باز زنده خواهد کرد پس خدا او را صد سال می راند سپس زنده اش کرد و برانگیخت و بدو فرمود : چند مدت درنگ کردی ؟ پاسخ داد یک روز یا پاره ای از یک روز . فرمود : بلکه درنگ کردی صد سال . نظر به طعام و شراب خود کن که هنوز تغییر نکرده و الاغ خود را نیز بنگر تا احوال بر تو معلوم شود و ما تو را برای خلق ، حجت قرار خواهیم داد . و بنگر در استخوانهای (آن الاغ) که چگونه بهم پیوسته و گوشت بر آن پوشانیم . چون این کار بر او روشن شد، گفت : همانا اکنون به حقیقت و یقین می دانم که خداوند بر هر چیز تواناست) .

این دومین مورد از قرآن مجید در رابطه با وقوع قیامت در دنیا به طور اعجاز است

.

جریان سوم : سومین مورد از معاد در دنیا (جریان اصحاب کهف) است که بعد از 309 سال زنده شدند . پیش از نقل آیات ، خلاصه جریان آنها را از تفسیر قمی از امام صادق - علیه السلام - نقل می کنیم : اصحاب کهف ، در عصر پادشاهی ظالم و متجاوز، زندگی می کردند . او اهل مملکت خود را بر عبادت بتها دعوت می کرد . و هر کس که امتناع می نمود، کیفرش قتل بود . اصحاب کهف ، قومی مؤ من بودند و خدا را عبادت می کردند . پادشاه در دروازه شهر ماءمور گذاشته بود که مردم هنگام خروج از شهر، به اصنام سجده کنند . آن جوانان به بهانه شکار از شهر خارج شدند . در راه به چوپانی رسیدند و خواستند که او را با خود همراه سازند اما چوپان قبول نکرد ولی سگ چوپان با آنها آمد . . .

جوانان که از پادشاه فرار کرده بودند (ظاهرا از درباریان شاه بوده اند) وقت شب به کهف (غار بزرگ) رسیدند . سگ نیز با آنها بود . خداوند آنها را به خواب برد و آنها در خواب بودند که خداوند آن پادشاه و قوم او را هلاک کرد . آن زمان گذشت و زمان دیگر و قوم دیگری آمدند . سپس اصحاب کهف از خواب بیدار شدند . یکی به دیگری گفت : در اینجا چقدر خوابیده ایم . آفتاب بلند شده ، گفتند : یک روز یا مقداری از یک روز خوابیده ایم !

آنگاه یکی به دیگری گفت : بیا این پول

را بگیر و برو مقداری طعام بخر ولی مواظب باش که تو را نشناسند و گرنه ما را می کشند، و یا به دین خود برمی گردانند . آن مرد وارد شهر شد، دید شهر همان شهر سابق نیست و مردم نیز همان مردم نیستند . نه آنها زبان او را فهمیدند و نه او زبان آنها را . گفتند تو کیستی و از کجا آمده ای . او جریان را باز گفت (پس از روشن شدن قضیه) پادشاه با مردم به همران آن مرد به درب غار آمدند و به غار نگاه می کردند . . . خدا آنها را مرعوب کرد که به غار داخل نشدند . فقط همان مرد داخل شد، دید رفقایش از شنیدن صدای مردم در هراسند که مبادا سپاه دقیانوس (همان پادشاه ظالمی که از ظلم او گریخته بودند) از مکان آنها مطلع شده اند . ولی رفیقشان به آنها خبر داد که آنها آن زمان طولانی را در خواب بوده اند . بیدار شدنشان نشانه قیامت بر مردم است .

آنها (از شوق) گریه می کردند و از خدا خواستند که همانطور در خوابگاه خود بخوابند : (((فبكوا وسئلوا الله ان يعيدهم الى مضاجعهم كما كانوا))) آنگاه پادشاه گفت : در اینجا مسجدی بسازیم و آن را زیارت کنیم که اینها قومی مؤ من هستند(431) .

این جریان در قرآن مجید در سوره کهف ، نخست در آیه 9 - 12 به طور اشاره نقل شده و سپس در آیات 13 تا 26 مفصلا آمده است . ظهور این آیات در آن است که آنها

309 سال مرده اند . و خداوند آنها را زنده کرده که برای مردم درباره وقوع معاد اتمام حجت شده باشد . چنانکه می فرماید : (((و کذلک اعثرنا علیهم لیعلموا ان وعد الله حق و ان الساعه لاریب فیها))) (432) .

یعنی : (این چنین اهل شهر را بر زنده شدن آنها مطلع کردیم تا بدانند که وعده خدا حق است و قیامت آمدنی است و شکی در آن نیست) .

و درباره مدت خواب یا مردن آنها می فرماید : (((و لبثوا فی کهفهم ثلاث ماءه سنین و ازدادوا تسعا))) (433) .

یعنی : (آنها در کهف خود سیصد سال ماندند و بر آن نه سال افزودند) .

مقام والای پیامبران

پیامبران الهی - سلام الله علیهم اجمعین - کسانی بودند که برای توحید و هدایت مردم ، قیام کردند . و در آن سر از پا نشناختند . همه اهانتها، دشنامها، فشارها، تهمتها را متحمل شدند اما هرگز دست از اهداف خویش نکشیدند . واژه های نابجایی چون : دیوانه ، جادوگر، دروغگو، مفتر و نظیر آنها را شنیدند اما در عزمشان خللی وارد نگردید . به آتش افکنده شدند، آنها را سنگباران کردند، زخم برداشتند، حتی شکستها خوردند ولی باز دست از کار نکشیدند و همچنان مصمم و استوار به راه خویش ادامه می دادند .

پیامبران الهی از مردم چیزی نمی خواستند و ورد زبانشان چنین بود که : (((و ما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین))) (434) .

و چون موفق می شدند و تشکیلاتی به وجود می آوردند و وسعت

پیدا می کردند، از زهد و ساده زیستن و از بی توجهی به لذات مادی ، دست بردار نبودند . و به تمام معنا ساده و زاهد زندگی می کردند . در اینجا به یاد این آیه شریفه می افتیم که : (((الله اعلم حیث یجعل رسالته))) (435) آن همه ایثار، آن همه عشق به هدایت بشرت آن همه تلاش ، فقط در راه رضای خدا بی آنکه مزدی ، مقامی ، پولی ، ذخیره ای و . . . طالب باشند . و لذاست که خداوند در مقام قدردانی از آنها می فرماید :

1- (سلام علی المرسلین و الحمدلله رب العالمین)(436) .

2- (قل الحمدلله و سلام علی عباده الذین اصطفی)(437) .

3- (سلام علی نوح فی العالمین)(438) .

4- (سلام علی ابراهیم)(439) .

5- (سلام علی موسی و هارون)(440) .

6- (سلام علی ال یاسین)(441) .

لفظ (فی العالمین) فقط درباره نوح - علیه السلام - آمده است که 950 سال مردم را به توحید دعوت کرد، یعنی : سلام و درود بر نوح ، پایه گذار توحید، تا بشر هست و انسان در روی زمین زندگی می کند . این سلام در همه آیات گذشته از خداوند است نسبت به آنان و مبین مقام و عظمت آنان می باشد .

ملائکه و طلب غفران مردم

از حقیقتهای امیدآفرین در قرآن مجید آن است که گروهی از ملائکه الله ، پیوسته برای مؤ منان دعا کرده و از خداوند برای آنها مغفرت می خواهند . به این آیات شریفه توجه بفرمایید :

(((الذین یحملون العرش

و من حوله يسبحون بحمد ربهم و يومنون به و يستغفرون للذين امنوا ربنا وسعت كل شى ء رحمه و علما فاغفر للذين تابوا و اتبعوا سبيلک وقهم عذاب الجحيم . ربنا و ادخلهم جنات عدن التى وعدتهم و من صلح من ابائهم و ازواجهم و ذرياتهم انک انت العزيز الحكيم وقهم السيئات و من تق السيئات يومئذ فقد رحمته و ذلک هو الفوز العظيم))) (442) .

يعنى : (ملائكه اى كه حاملان عرش هستند و ملائكه اى كه در اطراف عرش مى باشند خدا را حمد و تسبيح مى گويند . و براى اهل ايمان مغفرت مى خواهند و مى گويند : پروردگارا علم و رحمت تو همه چيز را فراگرفته است . پس بيامرز كسانى را كه توبه كرده و تابع راه تو شده اند و آنها را از عذاب جحيم نگهدار . پروردگارا ! آنها را به بهشتهاى جاويدان كه وعده كرده اى داخل كن و از پدران و همسران و فرزندان آنها را نيز كه صالح هستند، داخل بهشت فرما كه تو توانا و كردار حكيمانه اى دارى آنها را از وبالهاى اعمال حفظ كن . هر كس را در آن روز از عذابها حفظ كنى ، مورد رحمت قرار داده اى و آن نجات بزرگى است) .

منظور از (تابوا واتبعوا سبيلک) همان (الذين آمنوا) كه در ما قبل است مى باشد . (يستغفرون) مفيد تداوم است ؛ يعنى ملائكه پيوسته اين كار را مى كنند؛ هم به مؤ منان كامل و هم براى پدران و همسران و فرزندان آنها كه صالحند ولى در رديف آنها نيستند

. این دعا قهرا مقبول درگاه خداست و اگر مقبول نبود، ماءمور به آن کار نمی شدند .

درباره این آیه ، روایاتی نقل نشده و مفسران بحث کافی نکرده اند، ولی محتوای آیه بسیار امیدوارکننده است . خداوند! ما را مشمول دعای آنها بگردان .

از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که فرمود : (((ان لله ملائکه یسقطون الذنب عن ظهور شیعتنا کما یسقط الریح الورق فی اوان سقوطه و ذلک قول الله تعالی الذین یحملون العرش . . .))) (443) .

یعنی : (خدا را ملائکه ای هست که گناهان را از شیعیان ما ساقط می کنند، چنانکه باد، برگها را هنگام افتادن ، ساقط می کند) .

(((. . . و الملائکه یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض الا ان الله هو الغفور الرحیم))) (444) .

در مقایسه این آیه با آیه اول ، معلوم می شود که مراد از (من فی الارض) مؤ منان هستند . و در صافی از جوامع الجامع از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که فرمود : (((و یستغفرون لمن فی الارض من المومنین))) .

یعنی : (ملائکه خدا را تسبیح می گویند و حمد می کنند و برای اهل زمین استغفار می نمایند (از مؤ منان) بدانید که خدا آمرزنده و مهربان است) .

ذیل آیه حکایت از قبول دعایشان دارد . پروردگارا! به آبروی محمد و آل محمد - صلی الله علیه و آله - ما را مشمول دعای آنها بگردان .

اسامی و تعداد انبیاء(ع)

در قرآن

مجید، مجموعا نام 26 نفر از انبیاء - علیهم السلام - ذکر شده است . المیزان (445) تعداد آنها را 25 نفر شمرده و حضرت ایوب را فراموش کرده است . اینک اسامی انبیا به ترتیب چنین می باشد .

1- محمد - صلی الله علیه و آله .

2- آدم - علیه السلام .

3- ابراهیم - علیه السلام .

4- ادریس - علیه السلام .

5- اسماعیل بن ابراهیم - علیه السلام .

6- اسماعیل صادق الوعد - علیه السلام .

7- اسحاق - علیه السلام .

8- الیاس - علیه السلام .

9- ایوب - علیه السلام .

10- داوود - علیه السلام .

11- ذوالکفل - علیه السلام .

12- زکریا - علیه السلام .

13- سلیمان - علیه السلام .

14- شعیب - علیه السلام .

15- صالح - علیه السلام .

16- عیسی - علیه السلام .

17- لوط - علیه السلام .

18- موسی - علیه السلام .

19- نوح - علیه السلام .

20- هارون - علیه السلام .

21- هود - علیه السلام .

22- یحیی - علیه السلام .

23- یسع - علیه السلام .

24- یعقوب - علیه السلام .

25- یوسف - علیه السلام .

26- یونس - علیه السلام .

قرآن مجید در عین حال می گوید : پیامبران دیگری نیز بودند که نام و حالات آنها را برای تو ای پیامبر نقل نکردیم : (((و لقد ارسلنا رسلا من قبلک منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک . . .))) (446) .

(((و رسلا قد

قصصناهم علیک من قبل و رسلا لم نقصصهم علیک و کلم الله موسی تکلیما))) (447) .

برخی از انبیا نیز به صورت وصف و اشاره آمده اند نظیر : (((اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا))) (448) و مثل (((اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث))) (449) ذولقرنین ، عمران پدر حضرت مریم و لقمان نیز در نبی بودن آنها تردید وجود دارد .

اما عدد پیامبران از نظر روایات مختلف است . مشهور آن است که 124 هزار نفر بوده اند . صدوق - علیه الرحمه - دو حدیث از امیرالمومنین - علیه السلام - از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در این باره نقل کرده است که حضرت فرمود :

(((خلق الله عز و جل ماءه الف نبی و اربعه و عشرین الف نبی و انا اکرمهم علی الله و لا فخر و خلق الله عز و جل ماءه الف وصی و اربعه و عشرین الف وصی فعلی اکرمهم علی الله و افضلهم))) (450) .

حدیث بعدی نیز با سند دیگری چنین است : در المیزان (451) از معانی الاخبار و خصال از ابوذر نقل کرده است که به حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - گفتم : یا رسول الله ! پیامبران چند نفر بودند؟ فرمود : 124 هزار نفر . گفتم : مرسل آنها چند نفر بودند؟ فرمود : 313 نفر که جمع کثیراند . گفتم : اولین آنها چه کسی بود؟ فرمود : آدم (علیه السلام) . . .

سپس می گوید : این مطلب را صدوق

در امالی و خصال ، و ابن قولویه در کامل الزیارات و سید بن طاووس در اقبال از امام سجاد - علیه السلام - و صفار در بصائرالدرجات از امام باقر - علیه السلام - نقل کرده است .

ناگفته نماند که مرحوم مجلسی در بحار(452) از مجمع البیان نقل کرده است که : اخبار در عدد پیامبران مختلف است ؛ در بعضی 124 هزار و در برخی هشت هزار نفر نقل شده است که چهار هزار نفر آنها از بنی اسرائیل بوده اند . این سخن در مجمع البیان در سوره غافر، ذیل آیه 78 می باشد . ابن کثیر در تفسیر خود، ذیل آیه 164 از سوره نساء روایت هشت هزار بودن را نقل کرده است .

قرآن مجید، نظری به عدد آنها ندارد . و می فرماید : دیگران نیز مانند آنها بودند که شرح حالشان در قرآن آمده است . در مجمع البیان از علی - علیه السلام - نقل کرده است که خداوند پیامبری از سیاهپوستان برانگیخت که ذکر آن در قرآن مجید نیامده است .

پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت ، فقط پنج نفر می باشند . حضرت نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی ، و محمد بن عبدالله - صلوات الله علیهم اجمعین - بقیه پیامبران ، ماءمور به تبلیغ و ارشاد بودند .

غرض از انعقاد این فصل آن است که : ببینیم در قرآن مجید چه مقدار آیه ناسخ و چه مقدار آیه منسوخ داریم . و کدام آیه ، کدام آیه را نسخ کرده است . آیا این سخن صحیح است که بیشتر

از صد آیه ، آیه دیگر را نسخ کرده است ؟ ابتدا معنای نسخ و علت نسخ احکام را توضیح می دهیم . و سپس به بررسی مطلب می پردازیم .

(نسخ) در لغت به معنای ازاله و از بین بردن شی ء است (نسخ الشی ء : ای ازاله) و در اصطلاح شرعی آن است که حکمی را برداشته و جای آن حکم دیگری آورده شود، مانند جریان تغییر قبله که حکم به سوی بیت المقدس بودن ، از بین رفت و حکم به سوی کعبه بودن جای آن آمد . اما علت نسخ ، کافی نبودن حکم اول نسبت به زمان است . و یا علتی نظیر آن دارد . خداوند می فرماید :

(((ما ننسخ من آیه او ننسها ناءت بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کل شی ء قدیر))) (453) .

یعنی : (اگر آیه ای را نسخ کنیم و یا آن را تاءخیر بیندازیم ، بهتر از آن یا مثل آن را می آوریم . آیا ندانسته ای که خداوند بر هر چیز تواناست ؟) .

(ما) در اینجا نائب مناب (ان) شرطیه به معنای آن است . و منظور از (ننسها) ظاهرا تاءخیر انداختن حکم جدید است (مثلها) مربوط به ننسها است . خلاصه مطلب آیه چنین است که اگر آیه ای و یا حکمی را از بین ببریم ، بهتر از آن را در جای آن می آوریم . و اگر آوردن آن را تاءخیر بیندازیم نظیر آن را که رفع احتیاج کند، می آوریم .

مثلا آمدن کهبه به جای بیت

المقدس ، بهتر از بيت المقدس است . و نيز هنگام تاءخير كعبه ، در رفع احتياج ، بيت المقدس مثل آن بود . و نيز آمدن احكام قرآن به جاى احكام تورات ، بهتر و مطابق وضع زمان بود . و در تاءخير افتادن قرآن ، تورات مثل قرآن در رفع احتياج جامعه كافى بود .

نسخ احكام دليل تكامل ، و مصداق تكامل مى باشد . معناى نسخ ، آن نيست كه احكام گذشته و شريعتهاى گذشته باطل بوده است ، بلكه در اثر پيشرفت زمان و گسترش آن ، احتياج به جعل احكام ديگر و تغيير احكام گذشته پديد مى آيد و لذا قرآن مجيد مى فرمايد : (لكل اجل كتاب ؛ (454) يعنى : براى هر عصرى ، شريعتى و كتابى هست) . و نيز مى فرمايد : (ناءت بخير منها؛ يعنى : در صورت نسخ ، حكمى بهتر از آن را مى آوريم) .

در اينجا دو مطلب وجود دارد؛ يكى آنكه : برخى از احكام در خارج پياده مى شد و آيات قرآن آنها را نسخ كرد و از بين برد؛ مثلا قبله مسلمين توسط رسول خدا - صلى الله عليه و آله - مدت چهار سال و پنج ماه ، بيت المقدس تعيين شده بود، سپس آيات قرآن ، آن را نسخ كرد و كعبه را به عنوان قبله مسلمين تعيين كرد :

(((قد نرى تقلب و جهك فى السماء فلنولينك قبله ترضاها فول وجهك شطر المسجد الحرام و حيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره))) (455) .

در اينجا - چنانكه ملاحظه مى

فرمايید - حکم خارجی ، توسط قرآن مجيد، نسخ شده است ، نه اينکه آيه ای ، آيه ديگر را نسخ کرده باشد؛ نظير اين آيه است آنکه : زنان عرب در صورت مردن ، شوهرانشان يک سال تمام از ازدواج خودداری می کردند . اين حکم توسط قرآن مجيد، نسخ شد . و عده وفات ، چهار ماه و ده روز تعيين گرديد . چنانکه خداوند متعال می فرمايد :

(((والذين يتوفون و يذرون ازواجا يتربصن بانفسهن اربعه اشهر و عشرا))) (456) .

يعنی : (آنان که از شما از دنيا می روند و زنان خود را ترک می کنند، زنان آنها از ازدواج (مجدد) چهار ماه و ده روز منتظر می مانند و ازدواج نمی کنند) .

در تفسير عياشی از حضرت صادق - عليه السلام - نقل شده است که : چون اين آيه نازل گرديد، زنان به محضر رسول خدا - صلی الله عليه و آله - آمدند و مخاصمه کرده و گفتند : اين مدت زياد است (ما راضی نيستيم !) حضرت فرمود : در جاهليت يکی از شما چون شوهرش می مرد، پشکلی را می گرفت و آن را به پشت سر می انداخت . . . و همانطور می نشست . و بعد از يک سال آن را می گرفت و می شکست و سرمه می کرد و آن وقت ازدواج می نمود . خداوند هشت ماه به شما تخفيف داده است (457) .

يا مثل آنکه : در تشريع روزه قرار بود، در 24 ساعت ، فقط هنگام افطار غذا بخورند . و در همه ماه

رمضان از زنان دوری کنند، تا اینکه آیه 187 سوره بقره ، هر دو را نسخ فرمود و مقاربت در شبهای ماه رمضان و نیز اکل طعام تا طلوع فجر، جایز گردید . چنانچه خداوند می فرماید :

(((احل لکم لیله الصیام الرفث الی نسائکم هن لباس لکم و انتم لباس لهن . . . و کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الافجر))) (458) .

این بسیار طبیعی است که حکم در خارج بوده است و قرآن کریم آن را نسخ کرده است و در جایش نشسته باشد . و از این موارد، فراوان وجود دارد . از جمله آنهاست که در مواخاه بین صحابه ، ارث بردن بود ولی آیه شریفه : (((و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض))) آن را نسخ فرمود .

مطلب دیگر اینکه : ما بیاییم و آیات فراوان را پیدا کنیم و بگوییم : این آیه آن آیه را نسخ کرده است و عدد آنها را به صدها برسانیم ، این شیوه غیرقابل قبول است . برخی از علما کتابهایی به نام : (الناسخ و المنسوخ) نوشته اند که در الذریعه ، تعداد آنها را به 27 رسانده است . و حاج خلیفه در کشف الظنون (459)، ده عدد از آنها را نقل می کند .

ابوجعفر نحاس از علمای اهل سنت ، در کتاب (الناسخ و المنسوخ) 138 آیه را نقل کرده است که یکدیگر را نسخ کرده اند . ولی آن روایات و ادعای نسخ از امثال : قتاده ، عکرمه ، عطا و ابن عباس

می باشد که اعتنایی به قول آنها نیست . و از ساحت قرآن بدور است . و حتی کار را بجایی رسانده اند که چون میان دو آیه و یا صدر و ذیل یک آیه به نظرشان مخالف هم آمده است ، گفته اند : یکی ناسخ آن دیگری و یا ذیل آیه ناسخ صدر آیه می باشد .

علامه خوئی در البیان ، فصل : النسخ فی القرآن ، بعد از اشاره به کتاب ابوجعفر نحاس ، 36 آیه از آیاتی را که نحاس آنها را ناسخ و منسوخ دانسته ، نقد کرده و فرمود است : ادعای نسخ در این آیات ، غیر صحیح است . و افزوده است که : باقی آیات ، ادعای نسخ در آنها چنان باطل و بی اساس است که احتیاج به بیان نیست ؛ یعنی : در 102 آیه دیگر، اصلا بطلان نسخ در آنها چنان واضح و روشن است که تعرض به آنها فقط اتلاف وقت است .

ناگفته نماند که : مرحوم محمد بن ابراهیم نعمانی ، معاصر و شاگرد کلینی (ره) رساله مخصوصی درباره آیات قرآن ، ناسخ و منسوخ ، محکم و متشابه و غیره دارد که مرحوم مجلسی همه آن رساله را در بحار، جلد 90، از صفحه 2 تا 97 نقل کرده است . و آن روایت مفصلی است از امیرالمومنین - صلوات الله علیه - و در آن شانزده مورد برای نسخ ، نقل شده است که هشت مورد از آنها از نسخ معمولی نیست و شش مورد از آنها احکام خارجی است که آیات قرآن آنها را نسخ

کرده است و فقط دو مورد از آنها آیاتی است که آیات دیگر آن را نسخ کرده است .

آنچه از نسخ آیه با آیه دیگر را مسلم گرفته اند و یقینی است ، آیه دوازدهم سوره مجادله است که در رسیدن به خدمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - صدقه دادن را واجب کرده و فرموده است : (((یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقه ذلک خیرلکم . . .))) (460) .

و آنگاه آیه سیزدهم ؛ یعنی آیه بعدی آن را نسخ کرده و می فرماید : (((ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات فاذلم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوه و اتوا الزکاه . . .))) (461) .

به تصدیق شیعه و اهل سنت ، تنها امیرالمومنین - صلوات الله علیه - به این حکم عمل کرد تا نسخ گردید . زمخشری در کشاف می گوید : این حکم بعد از ده شب نسخ گردید . و به نظر برخی ، بعد از مقداری از یک روز بود . و شاید از این قسم باشد آیات اول سوره زمل که ظهورش در وجوب عبادت نصف شب یا دو ثلث شب و یا یک ثلث شب است که خداوند می فرماید :

(((یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا، نصفه او انقص منه قلیلا اوزد علیه و رتل القرآن ترتیلا))) (462) .

آن وقت در آیه اخیر همین سوره ، می فرماید : (((ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه و طائفه

من الذين معک . . . علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقروا ما تیسر من القرآن . . .))) (463) .

یعنی : (خداوند می داند که تو و عده ای از مؤ منان ، ثلث و یا دو ثلث شب را عبادت می کنی ولی خدا می داند که پیوسته این کار از توان شما خارج است . پس آنچه می توانید در شب عبادت کنید) .

و خلاصه اینکه : نسخ احکام خارجی به وسیله آیات قرآن کریم ، قابل قبول است ولی نسخ آیات با آیات دیگر با آن احتمالات ، قابل قبول نیست .

بحثی پیرامون نصارا و تثلیث

به تصریح قرآن مجید، نصارا درباره حضرت عیسی - علیه السلام - به چهار گروه تقسیم شده اند : الف - گروهی حضرت عیسی را خدا می دانند . ب - گروهی که او را پسر خدا می دانند . ج - گروهی او را یکی از سه خدا (سوم سه خدا) پنداشته اند . د - و گروهی نیز تصور کرده اند که او و مادرش دو معبود می باشند :

(((لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم قل فمن یملک من الله شیئا ان اراد ان یهلک المسیح ابن مریم و امه))) (464) .

یعنی : (حقا که کافر شدند کسانی که گفتند : خدا همان مسیح پسر مریم است . بگو : چه کسی می تواند جلوی خدا را بگیرد اگر بخواهد مسیح بن مریم و مادرش مریم را بکشد) .

در سوره مائده ، بعد از آیه فوق ، چنین است : (((و قال

المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی و ربکم))) (465) . این سخن حکایت از اتحاد خدا و مسیح دارد . در انجیل یوحنا، باب چهاردهم آمده است که : فیلپس به وی (عیسی) گفت : ای آقا ! پدر را به ما نشان بده که ما را کافی است .

عیسی بدو گفت : ای فیلیپس ! در این مدت با شما بوده ام آیا مرا نشناخته ای ؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است . . . آیا باور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر هستم و پدر در من است . . . پدری که در من ساکن است او این اعمال را انجام می دهد . مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است !

(((و قالت الیهود عزیز ابن الله النصاری المسیح ابن الله ذلک قولهم بافواهم یضاهون الذین من قبل قاتلهم الله انی یؤ فکون)(466) .))

یعنی : (یهود گفتند : عزیز پسر خداست و نصارا گفتند : مسیح پسر خداست . در این عقیده به کفار گذشته (از مصریان و بودائیان) شباهت دارند خدا آنها را بکشد از راه حق به کجا منحرف می شوند؟ !!) .

عزیز همان است که تورات او را (عزرا) گفته و او را از اسرای یهود در بابل بود . از کوروش پادشاه اران امکانات گرفت و با یهود به بیت المقدس برگشت و تورات فعلی را در پنج (سفر) جمع آوری نمود . لذا یهود او را پسر خدا خواندند . از اینکه با (المسیح ابن الله) آمده

معلوم می شود که نظرشان فرزند حقیقی خدا بودن است ؛ زیرا عقیده نصارا در مسیح ، فرزند حقیقی بودن است . و اگر فرزند تشریفی منظور بود؛ مانند : (((قالت الیهود و النصاری نحن ابناء الله و احباته قل فلم بعد بکم بذنوبکم بل انتم بشر ممن خلق)(467)))

این مقدار مورد حمله قرآن کریم واقع نمی شد .

از آیات شریفه (((سبحانه ان یکون له ولد))) (468) و : (((انی یکون له ولد ولم تکن له صاحبه و خلق کل شی ء)(469))) کاملا روشن است در اینکه : منظور آنها فرزند حقیقی بودن بوده است چنانکه عقیده مشرکان نیز چنان بود . و آیات ذیل شاهد گویای آن

(((الا من افکهم یقولون ولد الله و انهم لکاذبون) (470)

(و یجعلون لله البنات سبحانه و لهم ما یشتهون) (471)

(و خلفهم و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم) (472)))

گروه سوم : آنهایی هستند که حضرت عیسی را (سوم سه خدا) دانسته اند . چنانکه خداوند متعال می فرماید : (((لقد کفر الدین قالوا ان الله ثالث و ما من اله الا اله واحد و ان لم ینتهوا عما یقولون لیمسن الذین کفروا منهم عذاب الیم) (473)))

یعنی : (حقا که کافر شدند آنهایی که گفتند : خدا سوم سه تاست و آنکه خدایی نیست جز خدای واحد . و اگر از این سخن دست برندارند، حتما کافران از آنها را عذاب الیم خواهد گرفت) .

(((. . . انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه فامنوا بالله

ورسله ولاتقولوا ثلاثه انتهوا خیرا لکم انما الله اله واحد سبحانه ان یکون له ولد له ما فی السموات و ما فی الارض و کفی بالله وکیلا) (474)))

یعنی : (مسیح بن مریم فقط رسول خداست . و اراده و اثر خداست که به وجود مریم انداخته شده ، و روحی است از جانب خداوند به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید : خدا سه تاست . از این سخن دست بردارید، آن خیر است برای شما، الله فقط واحد است منزه است از آنکه فرزندی داشته باشد . آنچه در آسمانها و زمین هست ملک اوست و بس است خداوند در وکیل و کارساز بودن) .

نصارا در این خرافه ، گفته اند : خداوند سه تجلی دارد : خدا روح القدس و عیسی ، اینها سه تا هستند و در عین حال یکی می باشند؛ خدای پدر، خدای پسر و روح القدس که واسطه بین خدای پدر و خدای پسر است ! اکر از آنها بپرسی : این طور چگونه قابل تصور است ؟ در پاسخ می گویند : این از اسرار است و باید عقیده داشت و چیزی نگفت . دو آیه شریفه فوق در رد این خرافه می باشد .

پیدایش تثلیث

یهودیان که عده زیادی از آنها بتدریج بعد از حضرت عیسی - علیه السلام - مسیحی شده بودند، در شهرهای روم می زیستند . آن خود را پست و زبون و در مقابل ، رومیان را برتر و والاتر می پنداشتند . طبیعی است که رسوم و افکار ملت غالب در ملت مغلوب اثر می گذارد . لذا یهود

از دل و جان شیفته آداب رومیان شدند و به بت پرستی آنها روی اوردند .

معبد بزرگ (آتن) مملو از بتها و خدایان دروغین بود . در معبد (زائوس) سه بت بزرگ مشاهده می شد؛ اول : زائوس پدر خدایان ، دوم : (سار پدون) یگانه پسر زائوس ، و سوم : (آپولون) خدای واسطه میان پدر و پسر . رومیان عقیده داشتند که (زائوس) پسرش (سار پدون) را به زمین فرستاده تا در میان مر دم ساکن شود . فرقه اشرار (سار پدون) یگانه پسر را اسیر می کنند و می کشند . (زائوس) آپولون را می فرستد تا سار پدون را در حیات جاویدان ، جای دهد تا این قتل موجب آمرزش گناه رومیان شود . پس زائوس ، سار پدون و آپولون ، سه اصل بت پرستی رومیان است .

مساءله تثلیث (اب) و (روح القدس) سه اقنوم انجیلی بر اساس سه خدای رومی از تقلید به رومیان آغاز گردید . و اعتقاد به خدا؛ یعنی خدا، عیسی و روح القدس که پیش مریم آمده و مریم حامله شده بود، میان نصارا رواج پیدا کرد .

قهرمان این خرافه (پولس) بود . او مرد یهودی بود و زبان و آداب و رسوم رومیان را می دانست . او گفت : خوابی دیده و در اثر آن مسیحی شده است . او فکر کرد : اگر خدا را به جای (زائوس) و عیسی را به جای (سار پدون) که برای مردم رنج کشید تا سبب آمرزش آنها باشد، و

(روح القدس) را به جای (آپولون) بگذارد، نصارا آن را قبول خواهند کرد . و رومیان نیز خواهند پذیرفت . لذا اندیشه انقلابی خود را اعلام و تبلیغ کرد . کلیسا و نصارا آن را پذیرفتند، بدینسان تثلیث به وجود آمد و شرک جای توحید را گرفت . (475)

دو گانه پرستی نصارا

قرآن مجید از یک خرافه دوگانه پرستی در میان نصارا خبر می دهد که آن گروه چهارم درباره عیسی - علیه السلام - است : (((و قال الله لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد فایای فارهبون)(476)))

آیات ما قبل و ما بعد این آیه درباره مشرکان است . و سخنی از اهل کتاب نیست . لذا در المیزان نظر داده است که منظور : عبادت بیشتر از یک خداست . دوگانه پرستی باشد یا بیشتر . ولیب آیه ذیل در رابطه با عیسی - علیه السلام - و مادرش می باشد که می فرماید :

(((واذا قال الله یا عیسی ابن مریم ء انت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب) (477)))

این آیه شریفه راجع به قیامت است . و خداوند در قیامت چنان خطابی به حضرت عیسی - علیه السلام - خواهد کرد و او نیز پاسخ خواهد داد که چنین چیزی نبوده است و اگر بود حتما تو می دانستی . و با آن پرسش و پاسخ ، دوگانه پرستان محکوم خواهند

شد . از آیه شریفه روشن می شود که گروه چهارمی نیز بوده است .

در تفسیز قمی از امام باقر - علیه السلام - نقل شده است : (((لم یقله و سیقوله ان الله اذا شیئا هو کائن اخبر عنه خبر ما قد کان) .))

در تفسیر المنار، ذیل آیه شریفه فوق آمده است که : کلیساهای شرق و غرب به غیر از قسطنطنین ، بالاتفاق حضرت مریم را می پرستیدند ولی فرقه پروتستان که بعد از اسلام به وجود آمده است ، آن را انکار و رد نمود . آنگاه از (اب لویس شیخو) نقل می کند که گفته است .

پرستش کلیسای ارمنی به بتول پاک مادر خدا . . . مشهور است : (((ان تعبد الکنیسه الارمنیه للبتول الطاهره ام الله لامر مشهور) .))

و نیز گفته است : (((و قد امتازت الکنیسه القبطیه بعبادتها للبتول المغبوطه ام الله ؛)) یعنی : کلیسای قبطی در عبادت به بتول غبطه شده ، مادر خدا ممتاز است) .

در المیزان این مطلب از تفسیر روح المعانی نقل شده است .

نهرهای بهشت

در قرآن مجید در رابطه با بهشت موعود، به لفظ (((جنات تجری من تحتها الانهار))) بسیار تکیه شده است . به طوری که در غالب قریب به تمام مواردی که کلمه (جنات) آمده بلافاصله (((تجری من تحتها الانهار))) ذکر شده است ؛ مثلا در قرآن کریم واژه (جنات) 69 با یاد شده است که 57 مورد درباره بهشت موعود است . از سوی دیگر کلمه (((تجری من تحتها الانهار))) حدود 47 بار

آمده است که چهل مورد آن درباره بهشت آخرت می باشد .

بنابراین لازم است ببینیم این انهار چه انهاری هستند که قرآن این همه درباره آنها تاءکید دارد . بیان این مطلب در سوره محمد - صلی الله علیه و آله - در آیه پانزدهم است که خداوند می فرماید : (((مثل الجنه التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر اسن و انهار من لبن لم یتغیر طعمه و انهار من خمر لده للشاربین و انهاز من عسل مصفی و لهم فیها من کل الثمرات و مغفره من ربهم کمن هو خالد فی النار و سقوا ماء حمیما فقطع امعائهم) (478)))

این آیه شریفه ، انهار بهشتی را به چهار قسم تقسیم می کند؛ اول نهرهایی که از آب است ولی آبی که رنگ ، تو و مزه اش تغییر پیدا نمی کند و پیوسته پاک و زلال و گوارا است .

واژه (اسن) (بر وزن شرف عقل) به معنای تغییر یافتن است . و در لغت آمده است : (((اسن الماء : ای تغیر))) بنابراین (غیر آسن) به معنای غیر متغیر است . شاید فرق آب دنیا با آب آخرت تغیرپذیر و آب بهشت ، تغیرناپذیر است .

دوم : نهرهایی که از شیر است . ولی شیری که هزگز طعم آن تغییر نیافته است :

(((و انهاز من لبن لم یتغیر طعمه))) آن شیر ترش شدن و فاسد شدن ندارد بلکه همیشه در حالی است که گویی هم اینک دوشیده شده است .

سوم : نهرهایی که از خمر و از شراب است که

یک پارچه لذت است و جز لذت چیز دیگری نیست . ناگفته نماند که : قرآن مجید، تصریح نموده است که در بهشت خمر و شراب وجود دارد . ولی قرآن برای خمر بهشت ، سه صفت ذکر می کند : خمربهشتی مستی ندارد، عقل را از سر انسان نمی برد و سر درد نمی آورد و سردرد نمی آورد و یک پارچه لذت است .

در سوره واقعه آمده است : (((و یطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب و اباریق و کاس من معین لا یصدعون و لاینزفون) (479)))

یعنی : (. . . از آن کاس و شراب ، سردرد نمی گیرند و عقل خود را نیز از دست نمی دهند (مست نمی شوند))

و در جای دیگر می فرماید : (((یطاف علیهم بکاس من معین بیضاء لذه للشاربین لافیها غول و لا هم عنها ینزفون))) (480)

اهل لغت (غول) را به معنای سردرد، مستی ، مشقت و غیره گرفته اند به قرینه (ینزفون) منظور از آن سردرد است ؛ یعنی آن شراب فقط لذت است ، در آن سردرد نیست و از ان مست نمی شوند . معنای سومی (که یک پارچه لذت بودن باشد) از دو آیه فوق روشن گردید .

چهارم : نهرهایی که از عسل خالص هستند : (((و انهار من عسل مصفی))) یعنی : آنها خالص شده اند از موم و از هر چیزی که طبع پسند نیست . (((کمن هو خالد فی النار))) جمله ای است که اول آن حذف شده است ؛ (((افمن یدخل الجنه التی هذه صفتها

کمن هو خالد فی النار؟)))

در پایان این بحث ، دو نکته را یاد آوری می کنیم ؛ اول اینکه : ما تمام معلومات خود را از نظام خلقت یاد گرفته ایم و آن طور که نظام به وجود آمده است در مسیر آن قرار گرفته ایم . ما می گوییم : تولد مار از مار ماده ، امر طبیعی است ولی روییدن مار از درخت سیب مثلا غیر طبیعی است ، ولی اگر از اول مشیت حقتعالی بر آن قرار می گرفت که مارها از درخت برویند، اکنون می گفتیم : بیرون امدن مار از تخم ، خلاف طبیعت است و مار فقط از درخت می روید .

بنابراین ، خداوند دریاها را از آب به وجود آورده است . اگر از اوئل آنها را از شیر می آفرید، اکنون می گفتیم : دریا فقط از شیر به وجود می آید نه از آب . لذا آفریدن آن نهرها در بهشت ، خلاف قدرت خدا نیست و کار محال نمی باشد .

خدایی که در دنیا اقیانوسها را از آب آفریده است در آخرت نیز از آب ، شیر و عسل خواهد آفرید .

دوم اینکه : (مثل) در اول آیه به معنای وصف وصفت است ؛ یعنی : صفت و حقیقت بهشتی که به اهل تقوا وعده شده آن است که در آن نهرهای چنین و چنان وجود دارد .

نهرهای بحری

در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که فقط به نهرهای دریایی که در اقیانوسها و دریاها روانند، قابل تطبیق هستند . و پس از دقت معلوم می شود که مراد خداوند همان

نهرهاست ، اگر چه در موقع نزول قرآن ، مردم از آن بی خبر بوده اند؛ چون قرآن برای همه و برای هر عصری نازل شده است . ما ابتدا توضیحی درباره نهرهای دریایی می دهیم و آنگاه به بررسی آیات می پردازیم :

مخفی نماند که : رودهای عظیمی در سطح اقیانوسها و دریاها روانند و جریان آنها آبهای گرم خط استوا را به طرف قطبین و آبهای سرد قطبی را به طرف خط استوا حرکت می دهد . و در اعتدال هوای هر دو طرف کاملا موثر می باشند . علت تولید این رودهای دریایی اختلاف درجه مناطق استوا و قطبین است و عامل مهمی که در حرکت آبها تاءثیر دارد وزش بادهاست بویژه بادهای منظم (آلیزه) که در جریانهای دریایی دخالت دارند . و چون رنگ ، غلظت ، املاح و حرارت رودهای دریایی با آب اقیانوسها تفاوت دارد . حرکت آنها در اقیانوس کاملا آشکار است .

مهمترین رودهای گرمی که در اقیانوس جاری می باشند یکی (گلف استریم) است که از خلیج مکزیک واقع در غرب اقیانوس اطلس و جنوب کشورهای آمریکا آغاز شده و از جنوب به طرف شمال شرقی ، جریان می یابد .

سپس به سواحل غربی اروپا می رسد و از کناز جزایر انگلستان و کشور (نروژ) می گذارد .

پهنای آن ، حدود 145 کیلومتر و گودی آن در برخی نقاط بیش از هشتصد متر می باشد . در هر دقیقه دو بلیون تن آب ، در ساحل (فلوریدا) می خزد .

و از مهمترین جریانهای آب سرد، جریان آب سرد (گروئنلند) است

که از کنار جزیره (لابرادر) گذشته و به سواحل شرقی امریکا می رود، به موجب حساب دانشمندان ، آبهای اقیانوس منجمد شمالی مثل یک استخر شنا در هر 165 سال یک مرتبه عوض می شود . و در اقیانوسهای دیگر نیز وضع همین است . (481)

اکنون پس از روشن شدن این مطلب می گوییم : در قرآن مجید در دو مورد، آیاتی داریم که باید بگوییم : مراد از آنها همین نهرهاست که از دریاها روانند .

مورد اول : آیه 24 از سوره الرحمن است که می فرماید : (((وله الحوار المنسات فی البحر کالا علام .)))

یعنی : (برای خداست جاری شوندگان که در دریا به وجود آمده اند و مانند مرزها (معلوم و آشکار) هستند)

(منشات) یعنی به وجود آمده ها (فی البحر) ظرف (منشات) است ؛ یعنی آنها در دریا به وجود آمده اند . (اعلام) جمع علم است . و آن چنانکه راغب در مفردات می گوید، به معنای شی ء است مثل علامت راه و علامت لشکر . کوه را بخاطر آن (علم) گویند که علامت وجود خودش است .

در اقرب الموارد آمده است : (علم) به معنای شکاف لب بالا یا شکاف یک طرف آن ، مرز میان زمینها و نشانه راه و کوه بلند است و گویند : شامل هر کوهی می باشد . پس اعلام در آیه شریفه به معنای مرزهاست . و واقعا نهرهای دریایی مانند مرزها در دریا کاملا نمایانند . اگر کسی جریان آن را در هواپیما نگاه کند، خواهد دید که رنگش مانند رنگ سایر

آبها نیست . و خود آن و جریانش کاملا محسوس است .

مفسران قدیم - رحمه الله علیهم - چون از این جریان خبر نداشتند، لذا منشات را (مرتفعات) معنا کرده اند و آنها را به معنای کشتیها گرفته اند : (برای خداست جاری شوندگان که در دریا مانند کوهها بالا رفته اند) .

این معنا بسیار سخیف و غیر قابل قبول است . (انشاء) به معنای به وجود آوردن است . چنانکه می فرماید : (((انشالکم السمع و الابصار؛)) (482) یعنی برای شما گوشها و چشمها آفرید و به وجود آورد) نه اینکه چشمها را بالا برد .

از سوی دیگر معنای اولی (علم) کوه نیست . وانگهی کشتیهای آن روز تخته پاره های کوچکی بودند، نه به بزرگی کوهها باشند .

مورد دوم آیات 32 - 34 سوره شوری است که می فرماید : (((و من ایاته الجوار فی البحر کالا علام ان یشا یسکن الریح فیظلن رواکد علی ظهره ان فی ذلک لایات لکل صبار شکور او یوبقهن بما کسبوا)(483)))

یعنی : (از جمله آیات خدا، جاری شونده ها در دریا مانند مرزهاست . اگر بخواهد باد را آرام می کند، در نتیجه آنها در روی آب راکد و بی حرکت می مانند .

در این امر آیاتی برای هر شکیبا و شکرگزار است یا انها را به سبب اعمال مردم ، حبس و متوقف می کند) .

در اینجا نیز مفسران آیه شریفه را به معنای (کشتیها) گرفته اند و فرموده اند : کشتیهایی که مانند کوههای برافراشته در دریا روانند . و اگر باد نباشد، آنها در

روی آب بی حرکت می مانند .

اولا : کشتیهای آن روز، مانند کوهها نبودند بلکه قایقهای کوچکی بودند . ثانیا : همیشه با باد حرکت نمی کردند تا در صورت نبودن باد روی دریا بمانند، بلکه باد موافق به آنها کمک می کرد و گرنه با پارو و حرکت می کردند .

پس مراد از این آیات نیز همان نهرهای دریایی است عامل مهم جریانهای دریایی - چنانکه گفته شد - بادهای منظم آلیزه و کنتر آلیزه (مخالف آلیزه) است که به طور مداوم از قطبین به استوا و بالعکس می وزند . و اگر این بادها نباشند به طور یقین ، نهرهای دریایی روی آب متوقف می شوند . (484)

(((ان فی ذلک لایات . . .))) نشان می دهد که برای فهمیدن آن ، صبر و استقامت لازم است . از آیه شریفه معلوم می شود که اگر خداوند بادها را یکدفعه ساکن کند، نهرهای دریایی مفقود می شوند . و یکدفعه در اثر اعمل قبیح مردم ، آنها را ساکن می کند و در نتیجه نهرها از بین می روند .

امکان آمرزش تمام گناهان

در این رابطه ابتدا آیات 53 و 54 از سوره مبارکه (زمر) را بررسی کرده و سپس در توجیه آنها بیان می کنیم : (((قل یا عبادی الدین اسرفوا علی انفسهم لا تقطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور و انیبوا الی ربکم و اسلموا له من قبل ان یاتیکم العذاب لا تنصرون) (485)))

یعنی : (بگو ای بندگان من ! که بر نفس خود

اسراف کرده اید، از رحمت خدا ناامید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد که فقط او است بسیار آمرزنده و مهربان برگزدید و توبه کنید به پروردگار خود و تسلیم دستورهای او باشید پیش از آنکه عذاب ، شما را در یابد و چون عذاب رسید، مورد نصرت واقع نمی شوید)

امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان از ثوبان غلام رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل کرده است که آن حضرت فرمود : (((ما احب ان لی الدنیا و ما فیها بهذه الایه ؛)) دوست ندارم که در عوض این آیه ، دنیا و ما فیها از آن من باشد .)

و از امیرالمؤ منین - علیه السلام - نقل کرده است که فرمود : (ما فی القران ایه اوسع من یا عبادی الذین اسرفوا . . . در قرآن مجید آیه ای به وسعت این آیه : یا عبادی الذین . . . نیست (یعنی تمام گناهان در دریای غفران ، غرق شده اند)) .

مقتضای آیه شریفه این است که : همه گناهان بدون استثناء قابل غفران و بخشش می باشد و هیچ گناهی نیست که قابل امرزش نباشد ولی این امرزش بوسیله توبه است و بدون توبه جزاف خواهد بود چنانکه در آیه بعدی می فرماید : (((و انیبوا الی ربکم . . .))) و آنچه از آلوسی به دیگران نقل شده است که مغفرت ، مقید به توبه نیست ، سخن بی اساس است .

پس این ، از رحمت واسعه خداوند است که درهای توبه را در هر گناه بر روی بندگان

باز کرده است . نهایت اینکه : (مغفرت هر گناه) راه مخصوص به خود را دارد و آنها جمعا سه گروه می باشند؛ اول : گناهانی که دنباله و پیامد ندارد و با صرف استغفار و تصمیم به عدم تکرار آن ، آمرزیده می شوند؛ مانند شرب و پیامد ندارند و با صرف استغفار و تصمیم به عدم تکرار آن ، آمرزیده می شوند؛ مانند شرب خمر و غیره . دوم آنهایی که پیامد دارند، مانند نماز، روزه و امثال اینها که باید بعد ازتوبه ، قضای آنها را خواند و احیانا کفاره هم داد .

سوم : حق الناس است که باید بعد از توبه ، حق هر حقدار را به او رسانید قصاص و حدود و امثال ان نیز از قسم دنباله دار و قابل غقران می باشد .

واژه وحی و اقسام آن در قرآن

آنچه از مجموع کلمات معلوم می شود آن است که : (وحی و ایحاء) به معنای (تفهیم خفی) است . امین الاسلام در ذیل آیه : (((ان هو الا وحی یوحی))) (486) می فرماید : (وحی) القای معناست در ذهن به طور مخفی ، ولی در اصطلاح تقریبا علم شده است بر آنچه ملک از اسرار الهی به پیامبر القا می کرد .

و در ذیل آیه : (((ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک . . .))) (487)می فرماید : (ایحاء) آن است که معنا را به طور خفی به دیگری القاء کنی . و نیز به معنای الهام و اشاره و ارسال می آید، گویی (او حی الله ؛ یعنی : خدا به پیامبر ملک

فرستاد . آنگاه واژه (اوحی) در آیه (((و اوحی فی کل سماء امرها))) (488) را به القاء مراد معنا کرده است . و شعر عجاج را شاهد آورده است که می گوید :

((اوحی لها القرار فاستقرت

و شدها بالسراسیات الثبت))

یعنی : (خداوند قرار گرفتن را به زمین القا کرد، زمین استقرار یافت و آن را با کوههای ثابت ، و بست و محکم کرد) .

راغب در مفردات می گوید : (وحی) به معنای اشاره سریع است . و بدین جهت گفته اند : (امر وحی) یعنی کار سریع ، ممکن است با کلام رمزی ، یا صدای بدون حرف یا با اشاره بعضی از اعضاء و یا نوشتن باشد؛ یعنی همه این معانی مصداق (وحی) می باشند .

فیومی در مصباح می گوید : (وحی) به معنای : اشاره ، نوشتن و هر چیزی است که به دیگری القا کنی ، تا بداند، به هر طریق که باشد . (وحی یحیی) و (اوحی یوحی) هر دو به یک معناست . و غالب استعمال آن وحی انبیا و فعل آن دذر قرآن ، از باب افعال آمده است (نقل به اختصار) .

ابن اثیر در نهایه می گوید : آن (وحی) به معنای کتابت ، اشاره ، رسالت ، الهام و کلام خفی می آید ناگفته نماند که - همانطور که گفته شد - جامع تمام معانی بویژه در استعمالات قرآن مجید، همان (تفهیم خفی) است . اماکتابت در عین حال که از مصادیق تفهیم خفی است ، از معانی نادر

(وحی) می باشد و این معنای جامه ، با همه معانی ای که گفته شد، سازگار است .

اقسام وحی در قرآن مجید

(وحی) در قرآن مجید بر سه گونه است : وحی در جمادات ، وحی در موجودات زنده اعم از انسان و حیوان ، و وحی در انبیا و رسل . اینک هر سه را به ترتیب بررسی می کنیم . اما وحی درباره جمادات ، فقط در دو مورد به کار رفته است . مورد اول : در رابطه با زمین در روز قیامت است . چنانچه می فرماید : (((اذا زلزلت الارض زلزالها . . . یومئذ تحدث اخبارها بان ربک اوحی لها)(489))) .

یعنی : (هنگامی که زمین به سخت ترین خود به لرزه درآید . . . زمین در روز قیامت خبرهای خود را خواهد گفت ؛ زیرا خدایت به او این خبر دادن را وحی کرده و دستور داده است) .

در مصباح از بعض عرب نقل کرده است که (((اوحیت الیه و او حیت له))) هر دو به یک معناست . مجمع البیان نیز چنین گفته است .

در المیزان می فرماید : (لام) در (الها) به معنای (الی) است ؛ چون (ایحاء) با (الی) تعدیه می شود؛ یعنی زمین بازگو می کند اخبار خویش را؛ زیرا خدایت به او وحی کرده تا خبر دهد . زمین موجود با شعوری است و نسبت به کارهایی که در آن انجام می شود، خیر باشد یا شر، حس و درک دارد .

ناگفته نماند که : (وحی) در اینجا نظیر همان تفهیم و

دستوری است که انبیا - علیه السلام - شده است . زمین به حکم : (((و ان من شی ء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحم))) (490) موجودی باشعور ومدرک است ، اگر چه نسبت به ما از جمادات است تسبیح زمین ، دلالت طبیعی آن بر پاکی خدا نیست زیرا ما آن را می فهمیم ، ولی جمله (لا تفقهون . . .) نشان می دهد که آن تسبیح ، برما نامفهوم است .

در روایت آمده است : (((عن النبی صلی الله علیه و آله انه لم یرتحل من منزل الا صلی فیه رکعتین و قال حتی یشهد علی بالصلوه) (491))) .

یعنی : (رسول خدا از هیچ منزل حرکت نکرد مگر آن که در آن دو رکعت نماز گذاشت و فرمود : تا (این منازل) روز قیامت ، بر نماز من شهادت بدهند) .

از این نوع روایات در مجمع البیان ، ذیل آیه فوق فراوان نقل شده است .

مورد دوم : (فقها هن سبع سموات فی یومین و اوحی فی کل سماء امرها . . .) (492) .

لفظ (فی) دلالت دارد که (سماء) ظرف (وحی) است ولی وحی به کدام شی ء شده است ، آیه شریفه از آن ساکت است . المیزان می گوید وحی ملائکه یعنی : وحی کرد در هر آسمان ، کار آن را به ملائکه که اهل آن آسمانند . و آن یکی از چند قول است که در مجمع البیان نقل شده است . ولی ممکن است وحی به خود آسمان شده

باشد؛ یعنی : خداوند در هر آسمان کار آن را به خود آسمان وحی کرد به عبارت دیگر : (((اوحی فی کل سماء امرها الی السماء؛)) یعنی : وحی کرد که باید چنان باشی و چنان کن . در این صورت آیه شریفه مانند (((بان ربک اوحی لها))) می شود .

وحی در موجودات زنده

این وحی به دو قسمت تقسیم می شود؛ یکی در انسان به غیر از انبیا و دیگری در حیوانات است در انسان گاهی به معنای اشاره آمده است ؛ نظیر (((فخرج علی قومه من المحراب فاوحی الیهم ان سبحوا بکره و عیشا(493))) .

یعنی : (پس چون برای بشارت یحیی ، زبان حضرت زکریا از سخن گفتن عاجز ماند، از معبد به طرف قوم خویش آمد و اشاره کرد که خدا را بامداد و شامگاه تسبیح گویید) .

(اوحی الیهم) یعنی (اشاره الیهم) . و گاهی به معنای الهام و انداختن به قلب است ؛ نظیر : (((و اوحینا الی موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم)(494))) .

یعنی : (به دل مادر موسی انداختیم و الهام کردیم که موسی را شیر بده و اگر ترسیدی که فرعونیان دانسته و او را از دست تو بگیرند، او را به دست تو بگیرند، او را به دریا بینداز) .

در اینجا وحی به معنای الهام و تفهیم مخفی و انداختن معنا به قلب است .

و اما در حیونات مانند آیه ای که درباره زنبور عسل است که می فرماید : (((او حی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من

الشجره و مما یعرشون)(495))) .

این وحی یک نوع تفهیم و آموختن بخصوص در نهاد زنبور قرار داده و به او کیفیت کشیدن شیره و درست کردن عسل را تعلیم داده است . کار این حشره یکی از اسرار الهی و موجب تحیر آدمی است می گویند : اگر یک عدد زنبور عسل بخواهد چهار صد گرم عسل تهیه کند، باید هشتاد هزار بار برای تهیه آن به صحرا برود و به کندو باز گردد . و چون خانه های شش ضلعی را پر از شیره کردند آنقدر بالای آنها پر می زنند تا آب اضافی تبخیر شده و شیره قوام پیدا کند و عسل گردد لفظ (اوحی) نشان می دهد که کار این حشره یک امر تصادفی نیست ، بلکه در اثر اراده و مشیت الهی می باشد .

کیفیت ارتباط خداوند با پیامبران

به موجب آیه 51 از سوره شوری ، خداوند به سه شیوه با پیامبران سخن می گوید، تماس می گیرد و وحی می کند، اول : انداختن به قلب ، بدون ، واسطه . دوم : خداوند صدا را خلق می کند و پیامبر آن را می شنود، نظیر شنیدن موسی صدا ررا از درخت . سوم : جبرئیل به صورت انسان نزد پیامبر می آید و فرمان خدا را می رساند . آیه شریفه چنین است :

(((و ما کان لبشران یکلمه الله الا وحیا تو من وراء حجاب او یرسل رسولا هیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم))) (496)

یعنی (خداوند باهیچ با بشری به هیچ نوع سخن نمی گوید مگر (با این سه نوع

)به طور وحی یا از پس پرده و یا با ارسال ملک وحی (جبرئیل مثلا) . . .

اینک به توضیح هر یک از این سه نوع می پردازیم ؛ اول انکه : وحی بدون واسطه است و معانی ، مستقیما از طرف خدا به پیامبر القا می شود . و این از سخترین نوع است

عبید بن زراره از پدرش نقل کرده که از امام صادق - علیه السلام پرسیدم از حالت اغماو بیخودی که هنگام نزول وحی به رسول الله - صلی الله علیه و آله - عارض می شد؟ آن هنگام بود که میان او و خدا واسطه ای نبود و خدا بر ا و تجلی می فرمود . بعد فرمود ای زراره ! آن نبوت است . انگاه امام به حالت خشوع در امد . (497)

در ورایات آمده است که هنکام نزول این نوعی ، دانه های عرق در هوای سرد در پیشانی مبارکش ظاهر می شد .

دومی آنکه : خداوند صدا را خلق می کند و پیامبر آن را می شنود؛ مانند موسی - علیه السلام - که صدا را از درخت طور خورشید شنید چنانکه می فرماید : (((فلما اتاهها نودی من شاطی الواد الا یمن فی البقعه المبارکه من الشجره ان یا موسی انی انا الله رب العالمین))) (498)

ناگفته نماند که خواب دیدن انبیا- علیه السلام - نیز از این قسم است ، نظیر : (((ماجعلنا الرویا التی اربناک الا فتنه للناس و الشجره الملعونه فی القران)(499))) . و مثل خواب حضرت ابراهیم - علیه السلام - درباره ذبح پسرش اسماعیل - علیه السلام

- : (((فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذاتری) (500))) .

سوم آنکه : ملک به صورت انسان درآمده به محضر پیامبر می آید . و آنچه را که خداوند دستور داده است به او می گوید . مشهور است که جبرئیل در صورت (دحیه کلبی) محضر رسول الله - صلی الله علیه و آله - می آمد و وحی می آورد .

هشام بن سالم می گوید مردی از اصحاب ما از امام صادق - علیه السلام - پرسید : اصلحک الله ! گاهی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می فرماید : جبرئیل گفت ، و این جبرئیل است که چنین امر می کند . و هنگام دیگر به آن حضرت حالت غش عارض می شد ! امام فرمود : حالت غش هنگامی بود که وحی ، آن حالت رخ می داد . وچون وحی از طرف جبرئیل بود و در اثر فشار وحی ، آن حالت رخ می داد . و چون وحی از طرف جبرئیل بود و در اثر فشار وحی ، آن حالت رخ می داد . وچون وحی از طرف جبرئیل بود ثقلی و فشاری نبود آن وقت می فرمود : جبرئیل چنین گفت و این جبرئیل است (501) .

ناگفته نماند که : وحی انبیا به وحیهای دیگر قیاس نمی شود آن یک امری مهم و کاری ضروری در هدایت بشر است . پیامبران ، از بعثت تا رحلت با خدا در تماس دائم بوده اند و جریان وحی ادامه داشت و مساءله هدایت و

ارشاد، سامان می پذیرفت ، ولی در دیگران مثلا یک بار به طور الهام اتفاق می افتد و بعدا معلوم می شد که درست بوده است . انبیا از اول صحت وحی را دانسته و آن را به صورت تکلیف و کار خداوند، بیان می کردند . پس وحی انبیا امری جداگانه است .

تکمیل بحث

ناگفته نماند که : نبوت از اقسام نبوغ و گسترش روحی نیست چنانچه در نوابغ و انسانها می توانستند به نبوت برسند و آن وقت عنوان (خاتم النبین) خودبخود منتفی می گردید .

بلکه بنابر آیات شریفه و روایات اسلامی ، نبوت در اثر یک روح مستقل از طرف خداوند بر وجود پیامبر است و از این جهت منحصر به اشخاصی است که خداوند آن روح را در وجود ایشان قرار داده است . در این زمینه آیاتی را از قرآن کریم نقل می کنیم :

1 - (ینزل الملائکه بالروح من امره من یشاء من عباده ان انذروا انه لااله انا فاتقون) (502) .

2 - (یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق) (503) .

3 - (و کذلک اوجینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان . . .) (504) .

در هر سه آیه فوق ، سخن از وجود روح مستقل است . آن هم از عالم امر (من امره - من امرنا) عالم امر چنانچه المیزان فرموده است ، مخصوص موجوداتی است که بلا واسطه خلق شده اند . بنابراین ، نبوت ، یک امر عرضی و گسترشی در فکر و روح

انسانی نیست . بلکه چیزی ماورای آن . و یک حقیقت مستقل و جوهری است و لذا مخصوص اشخاصی معین است و دیگران ممکن است به هر مقامی برسند مگر نبوت . بنابر روایات کافی - که در رابطه با وجود روح در وجود امام ، صحبت می کند (امامت) نیز مانند (نبوت) از جنس نبوغ و توسعه فکر و روح نیست ، بلکه در اثر انتقال روح نبوت به وجود امام است .

غربیها و غربزده ها که نبوت را از نبوغ دانسته و رسول خدا و پیامبران را از نوابغ عالم قلمداد کرده اند، سخت در اشتباهند . آنها معنای نبوت را ندانسته اند و خواسته اند هر چیز را از ماده تفسیر کنند؛ مثلا کار لیل انگلیسی گرچه در کتاب (الابطال) رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را اولین قهرمان نامیده ولی با دقت خواهیم دید که نبوت را از جنس نبوغ می داند همچنین غربیهای دیگر .

نظیر همین است که برخی از دانشمندان اسلامی از غربیها خوف نموده خواسته اند برای معجزه های قرآن مجید، محمل مادی پیدا کنند؛ نظیر آنکه : عبور بنی اسرائیل از دریا در اثر جزر و مد بوده ! و یا انفجار آب از صخره در صحرای سینا، آن بود که موسی در پی آب می گردید تا به دوازده رسید .

نبوت و ارسال رسل ، یک امر بسیار طبیعی می باشد . از روزی که بشر خلق شده است خداوند برای ارشاد وی پیامبرانی فرستاده و آفریده خویش را بدون هدایت نگذاشته است . حتی بر خلاف

نظرات دانشمندان تاریخ و انسان شناس ، اولین انسان انسانی کرده است . ما عقیده به نبوت حضرت آدم - علیه السلام - داریم .

هدایت بشر از این طریق گوشه ای از نظام اتم خلقت است . و بهتر از آن متصور نیست . شایسته نبود که خداوند با همه سخن بگوید . از سوی دیگر، ارسال ملک جن برای بشر، سازنده و صحیح نبود چون اگر به صورت بشر می آمدند پس همان بشر می شدند . و اگر در حقیقت خود بودند، ارتباط بشر به طور عادی با آنها میسر نبود . پس راه صحیح آن بود که خداوند عده ای از اشخاص لایق را ماءموریت دهد . و آنها را پیامبر و عهده دار هدایت بندگان فرماید : (و لم سبحانه خلقه من نبی مرسل او کتاب منزل او حجه لازمه او محجه قائمه) (505) .

وحی های سه گانه

در سوره مبارکه شوری می خوانیم که : خداوند بخواهد با بشری سخن بگوید و به پیامبری وحی کند، از سه راه با او سخن می گوید و وحی می کند؛ اول : انداختن مطلب به قلب او . دوم : آفریدن صدا و شنیدن پیغمبر . سوم : فرستادن ملک و آمدن او نزد پیامبر پیام خدا . اینک آیه شریفه :

(و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا و حیا او من وراء حجاب او یرسل فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم) (506)(507) .

یعنی : (برای هیچ بشری نرسد ک خدا با او سخن گوید، مگر از روی وحی یا از پس پرده و یا رسولی (ملکی

) بفرستد که او با اذن خدا، خواست خدا را ابلاغ کند . خداوند والا مقام و کردارش حکیمانه است) .

پس وحی به پیامبران با یکی از سه راه امکان پذیر است ؛ اول : از راه وحی و انداختن به قلب پیامبر . (وحی) به معنای القا و تفهیم خفی است ؛ مثلا وقتی که جریانی پیش می آمد و احتیاج به وحی و حکم آن جریان می شد، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - متوجه می شد خداوند را به قلب مبارک او القا می کرد در این وحی ، واسطه ای ما بین خدا و رسول نیست و خدا بدون واسطه مطالب را به رسولش القا می کند .

لذا این وحی برای پیامبرانی از دوتای دیگر سنگین تر بود . رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در اینگونه وحی ، عرق می کرد، سرخ می شد، و به حالتی نظیر بیهوشی می افتاد .

در روایتی آمده است : (((عن علی علیه السلام قال : . . . و لقد نزلت (سوره المائده) علیه هو علی بغلته الشهباء و ثقل علیه الوحی حتی و قفت تدلی بطنها حتی راءیت سرنها تکاد تمس الارض و اغمی علی رسول الله صلی الله علیه و آله حتی یده ذوابه شیبه بن وهب الجمحی . ثم رفع عن رسول الله صلی الله علیه و آله - فقره علینا سورد المائده فعمل رسول الله صلی الله علیه و آله و علمنا))) (508) .

یعنی امیر المؤ منین - صلوات الله علیه آله - می فرماید

: . . . هنگام نزول سوره مائده ، رسول خدا صلی الله علیه - می فرماید : نزول سوره مائده ، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بر قاطر شهبا سوار بود، نزول وحی برآن حضرت سنگین تر شد، به طوری که قاطر شهبا سوار بود، نزول وحی برآن حضرت سنگین تر شد، به طوری که قاطر ایستاد و شکمش به طرف زمین آمد، به قدری که نزدیک بود نافش به زمین برسد . بی حالی آن حضرت را گرفت تا حدی که دست خویش را بر موی پیشانی شیبه بن وهب جمعی گذاشت . و چون بی حالی از او رفت ، سوره مائده را برای ما خواند . او به آن عمل کرد، ما نیز عمل کردیم) .

(((عن زراره قال ، قالت لا بی عبدالله علیه السلام جعلت فداک الغشیه التی کانت تصیب رسول الله علیه و آله اذا انزل علیه و آله اذا علیه الوحی ؟ فقال : ذالک اذا لم یکن بینه و بین الله احدا، ذاک اذا تجلی له . قال ثم قال : تلک النبوه یا زراره واقبل یتخشع) (509))) .

یعنی : (زراره بن اعین به امام صادق علیه السلام - گفت : فدایت شوم ! آن حالت بیهوشی چه بود که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را عارض می شد؟ فرمود : آن هنگامی بود که ما بین او و خدا واسطه ای نبود . و خداوند بر آن حضرت تجلی می کرد . بعد فرمود : ای زراه ! آن نبوت است . آنگاه

حضرت ب حالت تواضع در آمد) .

دوم : (((اومن وراء حجاب))) و آن این است که خداوند صدا را بیافریند و پیامبر آن را بشنود . چنانکه حضرت موسی صدا را از درخت شنید و آن را خدا آفریده بود؛ مثلا در سوره مبارکه قصص چنین آمده اسم :)) (فلما قصی موسی الا جل و سار باهله انس من جانب الطور نارا قال لاهله امکثوا انی انست نارا لعلی اتیکم منها بخبر او جذوه من النار لعلکم تصطلون فلما اتاها نودی من شاطی ء الواد الایمن فی البقعه المبارکه من الشجره ان ء موسی انی انا الله رب العالمین و ان الق عصاک فلما راها تهتز کانها جان ولی مدبرا و لم یعقب یا موسی اقبل و لا تخف من الامنین . اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء ماضمم الیک جناحک من الرهب فذانک برهانان من ریک الی فرعون و مملائه انهم ککانوا قوما فاسقین) (510))) .

در این آیات شریقه می خوانیم هنگامی که حضرت موسی مدت شبانی را نزد حضرت شعیب - علیه السلام - تمام کرد، با خانواده اش به طرف زادگاهش مصر حرکت کرد در بین راه از دور آتشی دید، به خانواده اش فرمود : من آتشی دیدم ، شما اینجا باشید تا بروم از آن خبری و یا مقداری آتش بیاورم تا آن را روشن کرده و گرم بشوید . چون نزد آتش آمد، از سمت راست وادی ، در آن محل مبارک این ندا از درخت برخاست که : موسی ! (منم الله رب العالمین) ای موسی ! عصایت

را به زمین بینداز . موسی وحشت زده رو به فرار گذاشت اما آن ندا تکرار شد که حرکت می کرد . موسی وحشت زده رو به فرار گذاشت اما آن ندا تکرار شد که : یا موسی ! برگرد و نترس ، تو ایمن هستی ، دستت را در گریبان خویش ببر، هنگام بیرون آوردن ، خواهی دید که سفید است بی آنکه صدمه ای دیده باشد .

عصا و ید بیضا، دو مهجزه ای برای فرعون و قوم او که باید آنها را هدایت کنی که آنها قومی فاسق می باشد .

این یک نمونه از اقسام وحی و (من وراء حجاب) است . و از این نمونه در قرآن در رابطه با حضرت موسی و زکریا - علیهما السلام - در سوره نساء، آیه 39 - 41 و سوره مریم ، آیه 107 آمده است . و درباره حضرت آدم و حوا آمده : (و نا داهما ربهما . . .) (511)ودرباره حضرت ابراهیم - علیه السلام - می فرماید : (((و نادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرویا) (512))) .

ظاهرا خواب دیدن انبیاء نیز از این قسم است چون صدایی را که خدا خلق کرده در خواب می شنوند .

سوم : (((اویرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء))) و آن همان جبرئیل است که به صورت انسان در می آید و به حضور پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - و پیامبران دیگر می رسید و آنچه خدا خواسته بود به ایشان ابلاغ می کرد .

در المیزان از علل الشرایع از حضرت صادق

- علیه السلام - نقل شده است که : جبرئیل چون نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله می آمد، مانند یک غلام ، پیش آن حضرت می نشست و نزد آن حضرت نمی آمد مگر تعد از آنکه اذن بگیرد .

و در رویات آمده است که جبرئیل در صورت دحیه بن خلیفه کلبی (یکی از اصحاب حضرت) به محضر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می آمد و حضرت به اصحابش فرموده بود که چون دحیه را در نزد من دیدید، کسی پیش من نیاید : (((اذا راءیتم دحیه عندی فلا ید خلن احد) (513))) .

دحیه کلبی از بزرگان صحابه است و او همان است که نامه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را برای هر قل پادشاه روم برد .

زنده بودن حضرت عیسی (علیه السلام)

قرآن مجید چرا این قدر اصرار دارد که عیسی - علیه السلام - به دست یهود کشته نشده و به دار آویخته نشده است ؟ و این چه جریانی است . که شکل صلیب دنیای مسیحیت را پر کرده است و قرآن آن را از بیخ انکار می کند؟ قرآن مجید می فرماید :

(((و قولهم انا قتلنا عیسی ابن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم وان الذین اختلفوا فیه منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه بقینا بل رفعه الله الیه و کان الله عزیرا حکیما)

)) (514) .

یعنی : (یهود را مجازات کردیم به علت آنکه) گفتند : عیسی بن مریم را (که رسول

خداست) ما کششتیم و حال آنکه او را نکشتند و به دار نزدند، بلکه کاربر آنها مشتبه شد، آنانکه در قتل و صلب او اختلاف کرده اند و در شک تردید می باشند، به آن علمی ندارند، فقط از گمان پیروی می کنند . او را از روی یقین نکشتند (گمان کردند)بلکه خدا او را بالا برد و خدا توانا و کردارش حکیمانه است) .

علت این همه انکار آن است که درباره صلیب ، خرافه ای در بین نصارا به وقوع پیوسته صلب حضرت عیسی (نعوذ بالله - در جای (لا اله الا الله) در اسلام قرار گرفته است و اگر کسی به صلیب عقیده نداشته باشد، اهل جهنم است . چنانک در اسلام (لا اله الا الله) نباشد اهل بهشت نخواهد بود . و گفته اند : خداوند با کشته شدن حضرت عیسی گناهان بشر را علاج نمود و آنها را مغفرت قرار داد ! ما فقط جریان را نقل می کنیم و با رد آن کاری نداریم . انکار قرآن در این رابطه کافی است .

در تفسیر المیزان و المنار چنین آمده است : نصارا مصلوب شدن حضرت عیسی را اساس دین و دعوت خود قرار داده اند به عقیده آنها هر کس که به صلیب ایمان نیاورد، در آخرت اهل آتش است ! و هر کس که ایمان آورد، نجات یافته و با حضرت مسیح محشور خواهد گردید .

و می گویند : چون آدم با خوردن شجره منهیه گناهکار شد، لا جرم او و فرزندانش مستحق عذاب شدند، پس اولاد او نیز گناه کردند و

مستحق عذاب شدند . چنانکه به وسیله پدرشان نیز سزاوار عذاب شده بودند . از طرف دیگر، خدا هم عادل است و هم مهربان . از این جهت اشکال بزرگی پیش آمده ؛ زیرا آمرزیدن آدم و فرزندان او منافی عدالت و عذاب آنها مخالف رحمت خدا بود . خلاصه ، رحمت مقتضی مغفرت و عدالت مقتضی عذاب بود .

این مشکل همچنان لا ینحل مانده بود تا خداوند به برکت عیسای مسیح آن را حل فرمود : بدین طریق که خدا پسر خود را که عین حال خود خدا بود، به شکم زنی از فرزندان آدم وارد نمود و از وی به صورت انسانی کامل متولد شد . از گناهان معصوم بود و مدتی با مردم زندگی کرد و از خوردنیها و آشامیدنیها بهره مند گردید . او انسان کامل بود؛ زیرا از انسان کامل متولد گردید و در عین حال او خدا بود، زیرا پسر خدا خود خداست !

سپس خدا دشمنان را بر مسلط کرد تاوی را با فجیعترین قتلی که دارآویختن باشد بکشتند، با آنکه شخص مصلوب در کتاب الهی مورد لعن است . دین طریق عیسی متحمل لعن وصلب شد تا کفاره گناهان تمام بشر گردید (515) .

پولس قهرمان خراقه تثلیث ، در رساله غلاطیان ، باب سوم ، بند سیزده می گوید : مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد؛ چون در راه ما لعنت شد چنانکه مکتوب است : ملعون است هر کس که بردار آویخته شود . یوحنا در رساله اول خود، باب دوم ، بند اول می گوید : ای فرزندان من ! این را

به شما می نویسم تا گناه نکنید و اگر کسی گناه کند، شفیعی داریم نزد پدر؛ یعنی عیسی مسیح عادل و اوست کفاره به جهت گناهان ما . و نه گناهان ما فقط بلکه به جهت تمام جهان نیز!!

این است که شکل صلیب ، زینت بخش تمام کلیساها و خانه های نصارا است . و در گردن کشیشها با زنجیر طلا خود نمایی می کند و این است که قرآن مجید، جریان قتل و صلب را دروغ و بی پایه می داند، نه عیسی به دست یهود کشته شده است و نه خرافه غفران گناهان ، صحت دارد .

حقیقت واقعه

تفصیل این مطلب را در جلد دوم تفسیر احسن الحدیث ، صفحه 489 - 494 نقل کرده ام . خلاصه قضیه از این قرار است که : در فلسطین روستایی است به نام (ناصره) که عیسی - علیه السلام - در آن زندگی می کرد و در آنجا به نبوت رسید شهر اورشلیم محل سکونت علمای یهود بود که خورا نگهبان تورات دانسته و احکام آن را به دلخواه خود تفسیر کرده و مشغول چپاول مردم بودند چنانکه خداوند می فرماید : (((ان کثیرا من الا حبار و الرهبان لیاءکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله))) (516)

علمای یهود نزد عیسی - علیه السلام - آمده و بر او اشکالاتی می گیرند و جوابهای می شنوند آنگاه به نزد علمای دیگر رفته و اعلام خطر می کنند . آنها کمر همت می بندد که با نبوت حضرت عیسی - علیه السلام - مبارزه کنند . میان مردم او را دروغگو و

- نعوذ بالله - زنازاده شهرت دهند .

شهرت حضرت عیسی همه جا را فرا می گیرد شهر اورشلیم نیز از ذکر نام او پر می شود بی آنکه او را دیده باشند . عیسی در (عید فصح) با شاگردان خود وارد اورشلیم می شود و برای مردم احیانا سخنانی می گوید و مورد احترام واقع می شود .

کاهنان یهود، از ورود او با خبر شده تصمیم می گیرند که او را گرفتار نمایند .

حضرت عیسی از تصمیم آنها آگاه شده در یکی از باغهای شهر پنهان می شود . مدت یک یا دو روز در آن باغ ، موسوم ب (جتسیمانی) می ماند . کاهنان یهود، جارچپانی فرستاده و همه جا اعلام می کنند که : (هر کس جای عیسی را نشان دهد، سی پاره زر جایزه خواهد گرفت !) .

یکی از شاگردا عیسی به نام (یهود اسخریوطی) به آرزوی جایزه ، جای عیسی را محرمانه به بزرگ کاهنان خبر می دهد . عالمان یهود از (پیلاطس) حاکم رومی می خواهند که عیسی را دستگیر کند او قبول می کند که عده ای سرباز فرستاد و عیسی را دستگیر نمایند از سوی دیگر عیسی به شاگردان خود می گوید که شمشیرهای خود را آماده نمایند از سوی دیگر عیسی به شاگردان خود می گوید که شمشیرهای خود را آماده کنند شب بیدار بمانند تابلکه خطر از آنان دفع شود . لکن شاگردان سستی کرده به خواب می روند . عیسی - علیه السلام - از آنها دلتنگ شده و در گوشه ای دور از آنها به راز

و نیاز می پردازد، بسیار طبیعی بود که عیسی از تاریکی شب استفاده کرده و از باغ خارج شود و همین طور هم شد .

یهودا با سربازان به باغ وارد می شود که عیسی را به آنها نشان دهد . او در میان شاگردان آمد که وحشت زده این سو و آن سو می گریختند . از قضا یهودا خود به عیسی شبیه بود . در آن هنگام جوانی از یهود که عیسی را دیده بود، نظرش به یهودا افتاد تصور کرد که او حضرت عیسی است ، گریبان او را گرفته و فریاد کشید که عیسی را گرفته است سربازان و اوباش رسیده و او را زیر مشت و لگد گرفته و از اختیار می اندازند . او هر قدر فریاد می کند که من عیسی نیستم گوش نمی دهند؛ چون عیسی را ندیده بودند تا بدانند که او عیسی نیست .

بدین طریق در مرحله بعدی یهودا به جای عیسی بدار زده می شود .

مشروح این جریان را در (انجیل برنابا) ترجمهه فهیم کرمانی ، فصل 212 به بعد مطالعه کنید . مسیحی ها این انجیل را قبول ندارند؛ زیرا جریان صلیب را انکار کرده و حقیقت را گفته است و اگر انجیل صحیحی خواسته باشیم همین انجیل است . و خلاصه این مطلب را در تفسیر احسن الحدیث ، جلد دوم ، صفحه 489 به بعد از کتاب قهرمان صلیب ، تاءلیف میر ابوالفتح دعوتی ، نقل کرده ام .

بنابراین ، جریان (((و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم))) کاملا روشن می شود یعنی

: اولا : عیسی به دست یهود کشته نشده و بدار آویخته نگردیده است . و
ثانیا : مساءله فدا و کفاره گناهان بودن ، افسانه ای بیش نیست .

(((یسئله من فی السموات و الارض کل یوم هو فی شاءن)(517))) .

یعنی : (هر کس که در آسمانها و زمین است ، حوائج خود را از خدا می خواهد، خداوند هر روز در یک نوع کاری است) .

این آیه شریفه ، شامل دو مطلب است ؛ اول : ((یسئله من فی السموات و الارض))) ما انسانها هیچ یک از علل و عوامل (عدمی) را (بود)ها را جابجا می کنیم و چیزهایی را که در عالم هست در اثر بجا در اختیار گرفته و از آنها استفاده می کنیم . و به اصطلاح فلسفه (معطی التحرک) هستیم نه (معطی الوجود) .

ما تخمی را که قبلا بود در خاکی که قبلا وجود داشت می کاریم و آن تخم نیز از گازهای موجود هوا و از املاح موجود زمین و از آب موجود، دانه ها و سنبلها به ما می دهد و هکذا . و همه اینها تصرف در (بودها) است و آنکه (نبودها) را (بود) کرده و معطی الوجود است ، فقط خداوند است .

پس همه سر سفره خداوند نشسته و از خوان بیدریغ او می خورند . خواه خدا را بشناسند و یا نشناسند و خواه با او دوست باشند یا دشمن . و خواه خود را از علل و عوامل جهان بشمارند یا نه .

دوم : (((کل یوم

هو فی شاٴن))) یعنی خداوند را می چرخاند و می گرداند و هر روز در ایجاد دمادم حرکت و پیشبرد خلقت است . و هر روز و هر لحظه به جهان ، خلقت جدیدی می دهد . ما مثلا نور لامپ را ثابت می دانیم ، اما در واقع ، کارخانه برق هر آن به لامپ نور تازه ای می دهد . و اگر کارخارنه بایستد، دیگر نوری وجود ندارد . همچنین خداوند لحظه به لحظه به جهان ، خلقت تازه می دهد . و هر روز در کاری است ، غیر از کار روز گذشته . ملاصدرا - رحمه الله - از آیه شریفه به - حرکت جوهری عالم استشهاد کرده است .

هر چه درباره مفاد این آیه راجع به دست اندرکارن بودن خداوند در کار جهان سخن بگوییم ، باز حق مطلب ادانشده است . و این آیه از مصادیق (((یدرک و لا یوصف))(می باشد، که همه چیز جهان دست خداست . و آنی از کار جهان غفلت ندارد . و (((حی وقیوم و لا تاٴخذ سنه و لا نوم))) است و الحمدلله و هو خیر ختام .

ارومیه سید علی اکبر قرشی

72 / 11 / 2

پی نوشتها

پی نوشتها 1

1- المحجه البیضاء، ج 2 ص 210.

2- سوره قیامت ، آیه 16 - 18

3- سوره بقره ، آیه 185

4- قرآن در اسلام / طباطبائی ، ص 128.

5- تفسیر المیزان ، ج 13، ص 250

6- کافی ، ج 2، ص 627 (کتاب فضل القرآن ، باب النوادر).

7- سوره بقره ، آیه

8- سوره نساء، آیه 176

9- سوره توبه ، آیه 128

10- سوره بقره ، آیه 23.

11- سوره هود آیه 13.

12- سوره محمد (ص)، آیه 20.

13- قرآن در اسلام ، ص 112.

14- طول ، جمع طولی ، مؤ نث اطول است .

15- مجمع البیان ، ج 1، ص 16.

16- بحارالانوار، ج 16، ص 192

17- تاریخ قرآن ص 47.

18- وافی ، ج 5، ص 274 (آخر کتاب صلوه).

19- قرآن در اسلام ، ص 114.

20- مستدرک ، ج 2، ص 229 (کتاب التفسیر).

21- البیان ، ص 269 - 273.

22- البیان ، ص 269 (به نقل از الاتقان).

23- در این باره ، ر.ک : البیان ، تاءلیف آیت الله خوئی ، ص 258 - 278.

24- سوره بقره ، آیه 185

25- سوره قدر، آیه 1 .

26- سوره دخان ، آیه 3

27- سوره فرقان ، آیه 32.

28- سوره اسراء، آیه 106.

29- تفسیر صافی به نقل از کافی ، مقدمه نهم . در این حدیث 20 سال است نه 23 سال .

30- سوره شعراء، آیه 193.

31- تاریخ قرآن ، ص 31.

32- سوره قیامت ، آیه 16 - 19.

33- سوره فرقان ، آیه 32

34- معجم رجال حدیث .

35- رجال شیخ ، ص 206

36- فهرست ابن ندیم ، ص 44.

37- البیان ، ص 142.

38- البیان ، ص 183.

39- کافی باب النوادر، کتاب فضل القرآن .

40- تحریر الوسیله ، ج 1، ص 146.

41- سوره بقره ، آیه 255.

42-

سوره ابراهیم ، آیه 1.

43- سوره اسراء، آیه 9.

44- نهج البلاغه صبحی صالح ، خطبه اول ، ص 42.

45- سوره حجر، آیه 28 - 29.

46- سوره ص ، آیه 71.

47- سوره نساء، آیه 1.

48- سوره سجده ، آیه 7 - 9 (آیه (ثم جعل نسله ...) جمله معترضه است . و (ثم سواه ...) مربوط به آیه : (و بدء خلق الانسان ...) می باشد).

49- بحارالانوار، ج 33، ص 129.

50- محاسن برقی ، ج 2، ص 528.

51- سوره نساء، آیه 1.

52- سوره حجرات ، آیه 13.

53- احتجاج طبرسی ، ج 2، ص 314.

54- سوره الرحمن ، آیه 3 - 4

55- سوره اعراف ، آیه 11.

56- کافی ، ج 2، ص 628 (کتاب القرآن ، باب النوادر).

57- تفسیر برهان ، ج 1، ص 29 (مقدمه).

58- الغدیر، ج 3، ص 222 به بعد.

59- سوره علق ، آیه 9.

60- سوره مائده ، آیه 6

61- سوره نساء، آیه 43.

62- سوره مائده ، آیه 38.

63- منهاج ، ص 16

64- انتصار، ص 11.

65- الفقه علی المذاهب الخمسه ، ص 26.

66- وسائل الشیعه ، ابواب وضو، باب 15.

67- سوره احزاب ، آیه 33.

68- سوره شوری ، آیه 23.

69- الصواعق ، ص 168 (الفصل الاول فی الایات الوارده فیهم) .

70- سوره بقره ، آیه 207.

71- سوره بقره ،آیه 207.

72- الغدیر ج 2،ص 47 - 49

73- سوره بینه ،آیه 7.

74- مناقب خوارزمی ،ص 62 (فصل فی انه افضل الاصحاب

).

75- الصوعق ، 159 (الفصل الاول فی الایات النازله فیهم)

76- الغدیر، ج 2،ص 57.

77- مقداری جو را که با روغن بپزند، آن را (عصیده) گویند.

78- الغدیر، ج ص 107 - 111.

79- سوره سجده ، آیه 12.

80- الغدیر، ج 2، ص 46 و 47.

81- سوره آل عمران ، آیه 61.

82- سوره مائده ، آیه 67.

83- تفسیر فخر رازی ، ج 3، ص 636.

84- الغدیر، ج 1،ص 219.

85- الغدیر، ج 1، ص 214 - 229.

86- سوره مائده ، آیه 3.

87- الغدیر، ج 1، ص 230 - 238.

88- سوره معارج ، آیه 1 - 3.

89- سوره مائده ، آیه 55.

90- سوره طه ، آیه 25 - 32.

91- سوره قصص ، آیه 35.

92- سوره زمر، آیه 42.

93- بحارالانوار، ج 58، ص 43.

94- سوره کهف ، آیه 18.

95- سوره سجده : آیه 10 و 11.

96- سوره سجده : آیه 10 و 11.

97- بحار الانوار، ج 58، ص 1 - 151.

98- بحار، ج 58، ص 31 به نقل از مجالس صدوق . و ج 58، ص 40 به نقل از: بصائر الدرجات .

99- بحار، ج 58، ص 31 به نقل از مجالس صدوق . و ج 58، ص 40 به نقل از: بصائر الدرجات .

100- روضه کافی ، حدیث 259. و در بحار؛ ج 58، ص 31 از: علل الشرایع و خصال صدوق نقل کرده است .

101- سوره اسری ، آیه 1.

102- سوره نجم ، آیه 18.

103- سوره نجم ،

آیه 1 - 12

104- سوره نجم ، آیه 13 - 18.

105- تفسیر احسن الحدیث ، ج 10، ص 398 - 402

106- بحارالانوار، ج 18، ص 289.

107- سوره اعراف ، آیه 180.

108- سوره اسراء، آیه 110.

109- سوره طه ، آیه 8.

110- سوره حشر، آیه 24.

111- تفسیر المیزان ، ج 8، ص 373.

112- بحار الانوار، ج 91، ص 382 - 397.

113- سوره انبیاء، آیه 104.

114- سوره انبیا، آیه 30

115- سوره روم ، آیه 27.

116- سوره طه ، آیه 55.

117- سوره نوح ، آیه 18.

118- سوره اسراء، آیه 51.

119- سوره واقعه ، آیه 59 - 62.

120- سوره ق ، آیه 9 - 11

121- سوره مؤ منون ، آیه 115.

122- سوره ص ، آيه 27.

123- سوره دخان ، آيه 38 - 40.

124- سوره حجر، آيه 85.

125- سوره آل عمران ، آيه 191.

126- سوره هود، آيه 7.

127- سوره ص ، آيه 27.

128- سوره جاثيه ، آيه 20 - 21.

129- سوره طه ، آيه 15.

130- سوره سجده ، آيه 17 - 19.

131- نهج البلاغه فيض ، خطبه 194، ص 653.

132- زندگى جاويد يا حيات اخروى ، ص 414 - 420.

133- سوره مؤ منون ، آيه 115.

134- سوره تحريم ، آيه 1.

135- سوره تحريم ، آيه 2.

136- سوره تحريم ، آيه 4.

137- سوره تحريم ، آيه 4.

138- سنن ترمذى ، ج 5، ص 420 (تفسير سوره تحريم).

139- سوره بقره ، آيه 124.

140- بحار، ج

97، ص 376 (از زیارت علی علیه السلام).

141- اصول کافی ، ج 1، ص 230.

142- کافی ، ج 1، ص 219 (باب عرض الاعمال علی النبی و الائمه).

143- نهج البلاغه ابن ابی الحدید، خطبه 58.

144- کافی ، ج 1، ص 272 (باب الارواح فی الائمه).

145- سوره رعد، آیه 39.

146- کافی ج 1، ص 183.

147- سوره مائده ، آیه 63.

148- سوره رعد، آیه 11. و سوره انفال ، آیه 53.

149- البیان ، ص 548 (تلیقه 9).

150- کافی ، ج 1، ص 146.

151- کافی ، ج 1، ص 147 (برخی از نسخه ها به جای (من یشاء)، (ما یشاء) آمده و آن اقرب است).

152- کافی ، ج 1، ص 147 (باب البداء).

153- تفسیر عیاشی ، ج 2، ص 217 (ذیل : یمحوا الله ما یشاء و یثبت).

154- تفسیر علی بن ابراهیم (ذیل آیه : یمحوا الله ما یشاء...) بحار، ج 4، ص 99.

155- سوره حم ، آیه 4.

156- تفسیر علی بن ابراهیم ، سوره حم دخان ، بحار، ج 4، ص 101. البیان ، ص 409 - 411.

157- بحار، ج 2 ص 97 (از قرب الاسناد).

158- سوره نحل ، آیه 112.

159- سوره نحل ، آیه 112.

160- سوره یونس ، آیه 98.

161- سوره رعد، آیه 11.

162- سوره انفال ، آیه 53.

163- کافی ، ج 2، ص 96.

164- کافی ، ج 4، ص 2.

165- سوره رحمن ، آیه 19و 20

166- سوره فرقان ، آیه 53.

167- سوره نمل

، آیه 61.

168- تصحیح الاعتقاد، ص 38، 39 (فصل فی النفوس و الارواح).

169- سوره روم ، آیه 55 - 56.

170- سوره طه ، آیه 102 و 103.

171- کافی ، ج 3، کتاب جنائز، ص 235و 236 و 237.

172- فقیه ، ج 1، ص 178 (باب احکام الا موات)

173- سوره یس ، ایه 26.

174- سوره نحل ، آیه 32.

175- سوره آل عمران ، آیه 169.

176- سوره بقره ، آیه 154.

177- سوره انعام ، آیه 93 و 94.

178- سوره مؤ منون ، آیه 99 و 100.

179- سوره غافر، آیه 45 - 44.

180- وسائل الشیعه ، ج 4، ص 747 (حدیث 10)

181- فروع کافی ، ج 3، ص 312.

182- تفسیر عیاشی (سوره حمد) طبرسی نیز آن را در مجمع ، ج 1، ص 19 نقل کرده است .

183- کافی ، ج 3، ص 313.

184- تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 16.

185- البیان ، ص 467.

186- همان مدرک ، ص 468.

187- تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 16.

188- البیان ، ص 468.

189- سوره مریم ، آیه 16 - 21.

190- سوره هود، آیه 77 - 81.

191- سوره هود، آیه 77 - 81.

192- ر. ک : بحار الانوار، ج 37، ص 326. و ج 59، ص 209.

193- الاصابه ، ماده دحیه .

194- سوره هود، آیه 14.

195- سوره بقره ، آیه 23 و 24.

196- سوره هود، آیه 13 - 14.

197- سوره اسراء، آیه 88.

198- سوره طور، آیه 34.

199-

سوره انبیاء، آیه 22.

200- سوره حج ، آیه 73.

201- سوره هود، آیه 44.

202- سوره یوسف ، آیه 80.

203- سوره اسراء، آیه 88.

204- سوره نساء، آیه 82.

205- سوره نساء، آیه 69

206- سوره مریم ، آیه 58.

207- سوره اعراف ، آیه 8 -9

208- سوره مؤ منون ، آیه 101 - 102.

209- سوره قارعه ، آیه 6 - 9

210- معانی الاخبار، ص 32.

211- روضه کافی ، ص 75

212- سوره زلزال ، آیه 7 - 8.

213- سوره نباء، آیه 24.

214- سوره نباء، آیه 36.

215- سوره انبیاء، آیه 47.

216- بحارالانوار، ج 5، ص 332.

217- سوره رحمن ، آیه 31.

218- سوره حجر، آیه 27.

219- سوره الرحمن ، آیه 14 - 15.

220- سوره ذاریات ، آیه 56.

221- سوره انعام ، آیه 130.

222- سوره اعراف ، آیه 179.

223- سوره هود، آیه 119.

224- سوره سجده ، آیه 13.

225- سوره جن ، آیه 13 - 15.

226- سوره فصلت ، آیه 25.

227- سوره احقاف ، آیه 18.

228- سوره اعراف ، آیه 38.

229- سوره اعراف ، آیه 27.

230- سوره جن ، آیه 1 - 2.

231- سوره احقاف ، آیه 29 - 31.

232- کافی ، ج 2، ص 394 (طبع آخوندی).

233- سوره الرحمن ، آیه 56 و 74.

234- سوره کهف ، آیه 50.

235- سوره سباء، آیه 12 - 13.

236- سوره انبیاء، آیه 82.

237- سوره ص ، آیه 36 - 38.

238- سوره نمل ، آیه

17 و 39.

239- سوره جن ، آیه 6.

240- سوره جن ، آیه 8 - 10.

241- سوره صافات ، آیه 8 - 9.

242- سوره شعرا، آیه 210 - 211.

243- سوره فرقان ، آیه 11 - 12.

244- سوره ق ، آیه 30.

245- سوره معارج ، آیه 15 - 18.

246- سوره ملک ، آیه 6 - 8.

247- سوره فصلت ، آیه 21.

248- مجمع البیان ، ج 1 (تفسیر سوره بقره).

249- سوره بقره ، آیه 58.

250- سوره اعراف ، آیه 161.

251- سوره اسراء، آیه 60.

252- دراالسلام ، ج 1، ص 45

253- مروج الذهب .

254- سوره فتح ، آیه 27.

255- سوره انفال ، آیه 43.

256- سوره صافات ، آیه 100 - 109.

257- بحارالانوار، ج 12، ص 123.

258- سوره یوسف ، آیه 4

259- سوره یوسف ، آیه 5 و 6

260- سوره یوسف ، آیه 100

261- سوره یوسف ، آیه 43 - 44

262- سوره یوسف ، آیه 43 - 44.

263- سوره یوسف ، آیه 47 - 49

264- سوره یوسف ، آیه 36 و 41

265- سوره اعراف ، آیه 156

266- سوره غافر، آیه 7

267- سوره بقره آیه 160

268- سوره بقره آیه 128

269- سوره یوسف آیه 98

270- البیان ، ص 458

271- البیان ، ص 458

272- تفسیر برهان ، ج 1، ص 6 .

273- مجمع البیان ، ج 1، ص 21.

274- سوره احزاب ، آیه 43.

275- سوره بقره ، آیه 143.

276- سوره احزاب ، آیه 24.

سوره حجر، آیه 49.

278- سوره حج ، آیه 52.

279- سوره مریم ، آیه 51 و 54.

280- سوره اعراف ، آیه 157 و 158.

281- اصول کافی ، ج 1، ص 176.

282- کافی ، ج 1، ص 176.

283- سوره شوری ، آیه 51.

284- سوره شوری ، آیه 52.

285- سوره نحل آیه 2

286- تفسیر عیاشی ، ج 2، ص 316، ذیل آیه : (یسلونک عن الروح ...)

287- سوره غافر، آیه 15

288- سوره شوری آیه 52

289- کافی ، ج 1، ص 273 (باب الروح التی یسدد الله بها الائمه علیهم السلام)

290- کافی ، ج 1، ص 273 (باب الروح التی یسدد الله بها الائمه)

291- بحار الانوار، ج 25، ص 45 - 99 (باب الارواح التی فیهم ...)

292- سوره اعراف ، آیه 54

293- سوره فصلت ، آیه) - 12

294- سوره ابراهیم ، آیه 34

295- سوره سجده ، آیه 15.

296- سوره فصلت ، آیه 37.

297- سوره نجم ، آیه 62.

298- سوره علق ، آیه 19.

299- کافی ، ج 3، ص 317.

300- وسائل ، ابواب قرائه القرآن ، باب 42 یا 43.

301- سوره اعراف ، آیه 206.

302- سوره رعد، آیه 15.

303- سوره نحل ، آیه 49.

304- سوره مریم ، آیه 58.

305- سوره مریم ، آیه 58.

306- سوره حج ، آیه 18.

307- سوره حج ، آیه 77.

308- سوره فرقان ، آیه 60.

309- سوره نمل ، آیه 25.

310- سوره ص ، آیه 24.

311- سوره انشقاق ،

آیه 21.

312- سوره مطففین ، آیه 7 - 10 و 18 - 21.

313- سوره طه ، آیه 66 - 67.

314- سوره اعراف ، آیه 116.

315- سوره بقره ، آیه 102.

316- سوره انعام ، آیه 38.

317- سوره نمل ، آیه 17.

318- سوره نمل ، آیه 20 - 28

319- سوره نمل ، آیه 16

320- سوره انعام ، آیه 38.

321- سوره نحل ، آیه 68 و 69.

322- سوره نور،آیه 41.

323- سوره ئ فیل ، آیه 3-5.

324- سوره ئ ص ، آیه 17-19.

325- سوره سباء، آیه 10.

326- سوره انبیاء، آیه 79.

327- سوره اسراء، آیه 44.

328- سوره حج ، آیه 2.

329- سوره صافات ، آیه 50-57.

330- سوره طور، آیه 21-28.

331- سوره یونس ، آیه 5))

332- سوره یونس ، آیه 45.

333- سوره بقره ، آیه 14

334- سوره انعام ، آیه 112

335- سوره شوری ، آیه 23.

336- سوره فرقان ، آیه 57.

337- سوره ئ سباء، آیه 47.

338- سوره مزمل ، آیه 1-8.

339- یوره ئ مزمل ، آیه 20.

340- ر. ک : تفسیر احسن الحدیث .

341- سوره سجده ، آیه 16 و 17.

342- مجمع البیان ،

343- سوره ذرایات ، آیه 15 - 19

344- سوره ئ زمر، آیه 9.

345- سوره دهر، آیه 26.

346- سوره نساء، آیه 14.

347- سوره نساء، آیه 18.

348- سوره نساء، آیه 29 و 30.

349- سوره نساء، آیه 10.

350- سوره یونس ، آیه 27.

351- سوره طه ، آیه 75.

352-

سوره معارج ، آیه 11 - 13.

353- سوره نساء، آیه 93.

354- سوره بقره ، آیه 275.

355- تصحیح الاعتقاد / مفید، ص 39 (باب فی النفوس و الارواح) نظیر این حدیث در احتجاج طبرسی ، ج 2، ص 350 در ضمن احتجاجهای امام صادق - علیه السلام نقل شده و ما آن را در تفسیر احسن الحدیث ، ذیل آیه : و ضرب لنا مثلا، آورده ایم .

356- سوره یس ، آیه 51 و 52.

357- سوره طه ، آیه 55.

358- سوره نوح ، آیه 17 و 18.

359- سوره قمر، آیه 9و10.

360- سوره معارج آیه 43

361- سوره قیامت ، آیه 3 و 4

362- سوره ق ، آیه) - 11

363- سوره سجده آیه 10

364- سوره سجده آیه 11

365- سوره زمر آیه 42

366- تفسیر برهان ، سوره قصص

367- تفسیر ابن کثیر سوره قصص

368- سوره اعراف ، ایه 127

369- سوره بقره آیه 47 و 122

370- سوره اعراف آیه 140

371- سوره بقره آیه 73

372- سوره سجده آیه 10

373- کافی ج 3 ص 251 (کتاب الجنائز) فقیه ج 1 ص 191 (احکام الاموات)

374- منظومه سبزواری ، ص 346

375- سوره بقره آیه 53

376- سوره اعراف آیه 164

377- سوره فصلت ، ایه 46

378- سوره ص ، آیه 28.

379- سوره جاثیه ، آیه 21.

380- سوره آیه 24 - 29.

381- سوره حج ، آیه 9- 10.

382- سوره انفال ، آیه 50 - 51.

383- سوره آل عمران ، آیه 182.

384- سوره اعراف

، آیه 46 - 48.

385- سوره نباءت آیه 38.

386- مجمع البیان ، ذیل آیات مذکور.

387- همان .

388- همان مدرک .

389- بحارالانوار، ج 36، ص 63 به بعد.

390- سوره اعراف ، آیه 4))

391- سوره زمر، آیه 23.

392- سوره نساء، آیه 82.

393- سوره آل عمران ، آیه 7. مشروح تفسیر آیه در کتاب : تفسیر احسن الحدیث ملاحظه فرمایید.

394- تفسیر عیاشی ، ذیل آیه .

395- تفسسیر عیاشی ذیل آیه شریفه این سخنان در خطبه اشباح نیز آمده است .

396- سوره نمل آیه 82

397- سوره دخان ، آیه 3 - 4.

398- سوره قدر، آیه 4.

399- سوره صافات ، آیه 7 - 10 .

400- سوره جن ، آیه 1.

401- سوره احقاف ، آیه 29.

402- سوره سجده ، آیه 5.

403- سوره معارج ، آیه 4.

404- تفسیر صافی ، از عیون اخبار الرضا (ع).

405- سوره قیامت ، آیه 23 .

406- سوره انعام ، آیه 103.

407- سوره شوری ، آیه 11.

408- تفسیر صافی به نقل از احتجاج .

409- سوره فجر، آیه 22.

410- سوره طه ، آیه 5.

411- سوره نحل ، آیه 26.

412- سوره بقره ، آیه 229.

413- سوره زمر، آیه 3.

414- سوره یونس ، آیه 18.

415- سوره عنکبوت ، آیه 61.

416- سوره زخرف ، آیه 87.

417- سوره عنکبوت ، آیه 63.

418- سوره انعام ، آیه 29.

419- سوره مومنون ، آیه 37.

420- سوره جاثیه ، آیه 24.

421- سوره یس ، آیه 15.

422-

سوره اسراء، آیه 1.

423- سوره کهف ، آیه 21.

424- سوره اسراء، آیه 7.

425- سوره آل عمران ، آیه 49.

426- سوره مائده ، آیه 110.

427- سوره بقره ، آیه 260.

428- تفسیر عیاشی (ترجمه تا حدی آزاد).

429- سوره بقره ، آیه 259.

430- سوره بقره ، آیه 259.

431- تفسیر قمی در سوره کهف .

432- سوره کهف ، آیه 21.

433- سوره کهف ، آیه 25.

434- سوره شعراء، آیه 109.

435- سوره انعام ، آیه 124.

436- سوره صافات ، آیه 181.

437- سوره نمل ، آیه 59.

438- سوره صافات ، آیه 79.

439- سوره صافات ، آیه 109.

440- سوره صافات ، آیه 120.

441- سوره صافات ، آیه 130.

442- سوره غافر، آیه 7 - 9.

443- تفسیر کافی به نقل از کافی .

444- سوره شوری ، آیه 5.

445- المیزان ، ج 2، ص 145.

446- سوره غافر، آیه 78.

447- سوره نساء، آیه 164.

448- سوره بقره ، آیه 246.

449- سوره یس ، آیه 14.

450- خصال / صدوق . باب : الواحد الی المائه فصل 17.

451- المیزان ، ج 2، ص 149.

452- بحارالانوار، ج 12، ص 21.

453- سوره بقره ، آیه 106.

454- سوره رعد، آیه 38.

455- سوره بقره ، آیه 144.

456- سوره بقره ، آیه 234.

457- تفسیر عیاشی ، ذیل آیه مذکور.

458- سوره بقره ، آیه 187.

459- کشف الظنون ، ج 2، ص 1921.

460- سوره مجادله ، آیه 12.

461- سوره مجادله ، آیه 13.

462- سوره مزمل ، آیه

.1

463- سوره مزمل ، آیه 20.

464- سوره مائده ، آیه 17 و 72.

465- سوره مائده ، آیه 72.

466- سوره توبه ، آیه 30.

467- سوره مائده آیه 18

468- سوره نساء آیه 171

469- سوره انعام آیه 101

470- سوره صافات آیه 151 و 152

471- سوره نحل آیه 57

472- سوره انعام آیه 100

473- سوره مائده آیه 73

474- سوره نساء آیه 171

475- اقتباس از کتاب قهرمان صلیب .

476- سوره نحل آیه 51

477- سوره مائده آیه 116

478- سوره محمد (ص) آیه 15

479- سوره واقعه آیه 17 - 19

480- سوره صافات ، آیه 45 - 47

481- کتاب دریا یار عجائب ، فصل رودهای عظیم دریاء سایر کتابهای جغرافیا.

482- سوره مؤ منون آیه 78

483- سوره شوری آیه 32 34-

484- دریا دریا عجائب ، ص 45 - 53

485- سوره زمر آیه 52 - 54

486- سوره نجم ، آیه)) 4.

487- سوره آل عمران ، آیه 44.

488- سوره آل عمران ، آیه 44.

489- سوره زلزال ، آیه 1 - 5.

490- سوره اسراء، آیه 44.

491- المیزان ، ج 6، ص 337.

492- سورهه فصلت ، ج 6، ص 337.

493- سوره مریم ، آیه 11.

494- سوره قصص ، آیه 7.

495- سوره نحل ، آیه 68.

496- سوره شوری ، آیه 51.

497- توحید صدوق ، ص 115 (باب ما جاء فی الرؤ یه) و

498- سوره قصص ، آیه 30.

499- سوره اسراء، آیه 60.

500- سوره صافات ، آیه 102.

501-

المیزان ، ذیل آیه فوق .

502- سوره نحل ، آیه 2.

503- سوره غافر، آیه 15.

504- سوره شوری ، آیه 52.

505- نهج البلاغه فیض ، خطبه اول ، ص 33.

506- یعنی ، (و ما کان لبشر ان یکلمه نوعا من انواع التکلیم الا وحیا او...) .

507- سوره شوری ، آیه 51.

508- تفسیر عیاشی ، اول سوره مائده . مجمع البیان از عیاشی .

509- توحید صدوق ، باب ما جاء فی الرؤ یه ، حدیث 15، ص 115.

510- یوره قصص ، آییبیه 29 - 32.

511- سوره اعراف ، آیه 22 .

512- سوره صافات ، آیه 22 .

513- سفینه البحار، آیه 104، (ماده دحا).

514- سوره نساء، آیه 157و 158.

515- المیزان ، ج 3، ص 320. تفسیر المنار، ج 6، ص 24 به بعد. الرحمه المدرسیه ، ج 1، ص 86.

516- سوره توبه ، آیه 34.

517- سوره الرحمن ، آیه 29.

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109